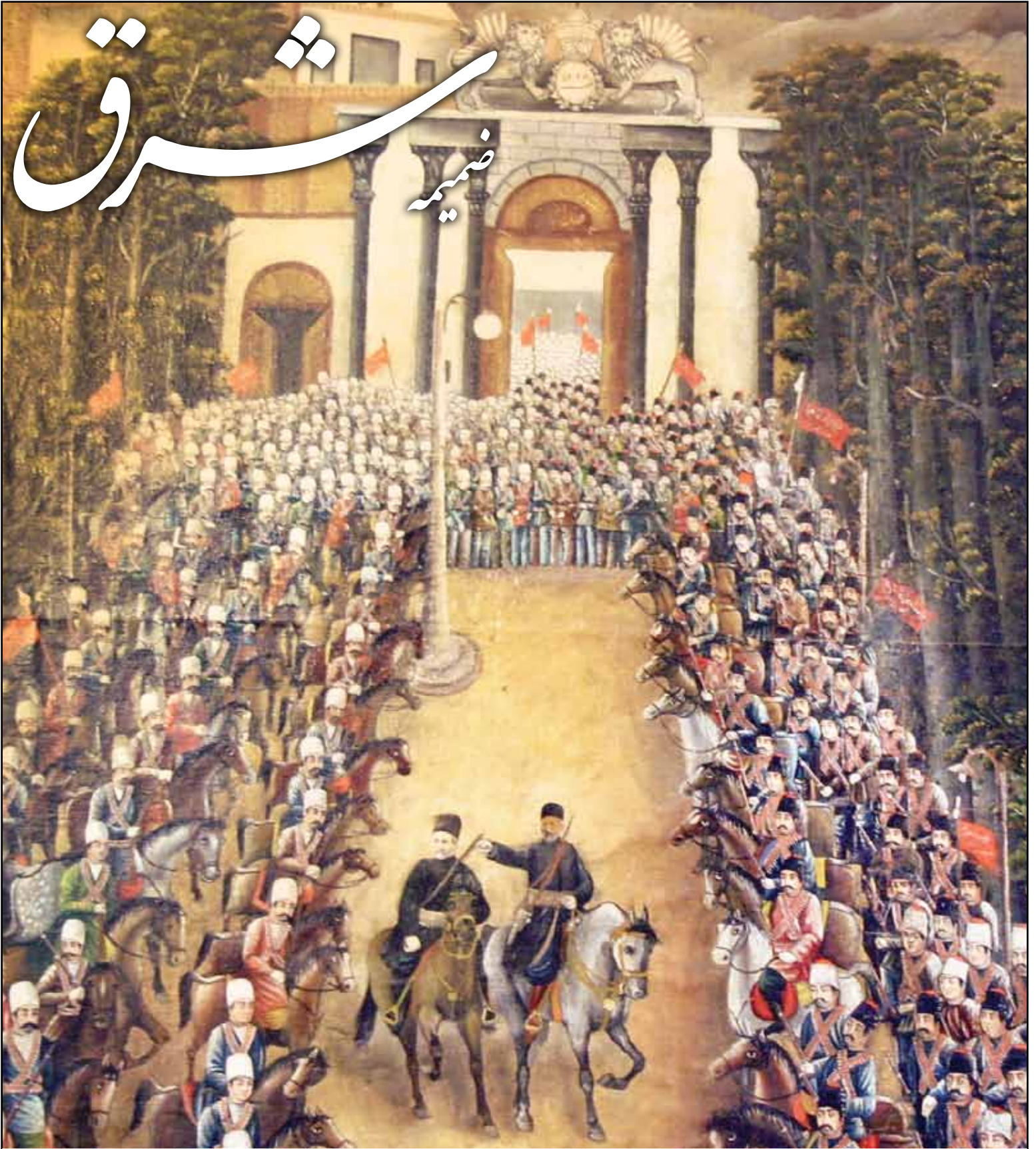


شرق ضمیمه



دو گام به پیش
یک گام به پس

انقلاب ناتمام

ویژه نامه ۱۰۶ سالگی
جنبش مشروطه





| | | |
|---|--|---|
| مشروطه در آینه تاریخ محلی..... ۳۰ | آیت الله نایینی در تنبیه الامه چه نگاهت؟..... ۱۷ | مشروطه |
| سپهدار، فاتح شمالی تهران..... ۳۲ | اولین شهید مشروطه..... ۱۸ | از چشم غربی..... ۴ |
| تکاپوی سه مشروطه خواه «کرد»..... ۳۵ | یادگارهای مشروطه..... ۱۹ | دولتمردی تاثیر پذیر..... ۶ |
| زندگینامه خودنوشت حاج حسین آقا ملک / مشروطه در مشهد..... ۳۷ | تهران توپ نندیده..... ۲۰ | سیاست نامه با پندهای ارسطو..... ۷ |
| مشروطه در اردبیل..... ۳۹ | نقش نشریات فکاهی و کاریکاتور بست ها در انقلاب مشروطه..... ۲۲ | خط آدمیت..... ۸ |
| ۱۰۰ سال پس از انقلاب مشروطیت ایران: | واکاوی ناکامی مشروطه..... ۲۴ | گمشدهای در صفحات تاریخ..... ۱۰ |
| همایش دانشگاه آکسفورد..... ۴۱ | بررسی «کوکب دری» روزنامه مشروطه خواه..... ۲۶ | عالم اصلاح طلب..... ۱۱ |
| چشم امید زنان به «خانه ملت»..... ۴۲ | نقش مجلس در پاسداری از تمامیت ارضی ایران..... ۲۷ | تکیه گاه مشروطه طلبان در نجف..... ۱۳ |
| شاه مخلوع در «داسا»: اشتباهاتی شد..... ۴۴ | شکست قداست، بست نشینی در سفارت..... ۲۸ | زندگینامه کوه تاه شیخ محمد اسماعیل محلاتی..... ۱۵ |
| آلبوم خانه مشروطه..... ۴۸ | نهضت مشروطه زایش گفتن ملی..... ۲۹ | تبیین گر سه رکن سلطنت مشروطه..... ۱۵ |

مشروطیت در ایران، انقلاب مردم



مجید تفرشی

درست ۱۰۶ سال از پیروزی گام نخست انقلاب، صدور فرمان مشروطیت و تاسیس مجلس شورای ملی ایران توسط مظفرالدین شاه قاجار سپری شده است. انقلاب مشروطیت از آن دست حوادث سرنوشت ساز تاریخی است که هم برای خواص فرهیخته و نخبه دارای پیام و ارزش بررسی و دقت نظر است و هم مردمان عادی که پدران و مادران شان حامیان و کوشندگان اصلی آن انقلاب بوده اند می توانند درس ها، پندها و عبرت های ارزشمند و کهنه نشدنی از آن بگیرند.

در یک نگاه شتاب زده و غیر حرفه ای و با گذشت درست صد سال از نگارش کتاب «انقلاب ایران»، نخستین تاریخ مدون و مفصل در باب مشروطیت توسط پروفیسور ادوارد گرانویل براون، به نظر می رسد که جامعه پژوهشی نسبت به مطالعات مشروطه اشباع شده است. از آن زمان تاکنون و با انتشار صدها کتاب، مقاله و پایان نامه تحصیلی به فارسی و دیگر زبان ها در این موضوع، به نظر می رسد که کار تحقیقات چندان مهمی در این قلمرو باقی نمانده و حرف ناگفته ای در این زمینه وجود ندارد.

این در حالی است که هرچه بیشتر در ابعاد مختلف این انقلاب مردمی دقیق تر می شویم و منابع منتشر شده در این باب را بررسی و ارزیابی می کنیم، درمی یابیم که با وجود این همه منابع و پژوهش های منتشر شده، دانسته های ما در برابر نادانسته های ما در این باب چندان هم بیشتر نیست. هنوز اسناد و منابع منتشر نشده بسیار زیادی درباره انقلاب مشروطیت ایران، ریشه ها و مقدمات و تبعات و پیامدهای آن در آرشیه های عمومی و خصوصی داخلی و بین المللی وجود دارد که با اساسا مورد توجه محققان تاریخ معاصر ایران قرار گرفته نشده یا به اهمیت آنها به درستی و کمال توجه نشده است.

در این نوشته کوتاه قصد و مجالی نیست تا فهرستی از منابع دیده نشده یا

کمتر مورد توجه قرار گرفته شده درباره انقلاب مشروطیت ایران در آرشیه های مختلف داخلی و خارجی ارایه شود. بیش از من و پیش از من، بسیاری از پژوهشگران ارجمند ایرانی و غیر ایرانی تاریخ معاصر ایران، به خصوص استاد فقید ارجمندمان مرحوم ایرج افشار تا حد زیادی و به خوبی به این موضوع پرداخته و باز هم خواهند پرداخت. غرض آن است که گفته شود که هنوز راه دراز و ناپیموده ای در مسیر مطالعات مشروطه باقی است و در این راه مجال و فضا برای همه علاقه مندان و کارشناسان این موضوع وجود دارد.

گذشته از منابع دیده نشده یا منتشر نشده خصوصی و عمومی داخلی یا خارجی، بسیاری از آثار منتشر شده درباره تاریخ انقلاب مشروطیت، چه منابع و اسناد اولیه و چه تحقیقات ارزشمند ثانویه منتشر شده نیز، آن طور که بایسته و شایسته بوده، مورد توجه و استفاده لازم و کافی پژوهشگران قرار گرفته نشده و در بسیاری موارد کتاب ها، مقالات و پایان نامه های بسیاری در این موضوع، در لابه لای کتابخانه ها و موسسات پژوهشی بدون استفاده یا کمتر توجه شده باقی مانده است.

از این جهت و با توجه به کثرت مطالب موجود و منتشر شده درباره مشروطیت، فکر تهیه و انتشار یک مجموعه دیگر در این موضوع امری سهل و ممتنع به نظر می رسد. سهل از آن نظر که موضوعات و ابعاد ناگفته بسیاری در این موضوع وجود دارند که با بهره بردن از منابع گسترده منتشر نشده یا کمتر مورد توجه واقع شده می توان به آنها پرداخت. ممتنع از آن جهت که انجام پژوهش های نوین در این موضوع که دارای اطلاعات جدید یا تحلیل های متفاوت باشند کار ساده ای نیست و امکان افتادن به ورطه رونویسی یا باز یافت بی اندیشه کارهای دیگران یا انجام تحقیقات کم ارزش نیز کم نیست.

مشکل دیگر در پژوهش های تاریخ معاصر و به خصوص تاریخ مشروطیت این است که بسیاری از ابعاد مختلف این ماجرا، به نوعی در زندگی امروز ما در جریان است و پرداختن به برخی از این سوزها با هر نوع نگاه و از هر منظری، درست یا نادرست، به سادگی می تواند تعبیر و شبهاتی را درباره استفاده ابزاری از تاریخ معاصر و موضوع مشروطیت برای اثبات و به کرسی نشاندن دعای

و دیدگاه های کنونی و روز صاحبان مقالات یا دیدگاه های مورد حمایت او ایجاد کند.

چنان که گفته شد، با وجود گذشت ۱۰۶ سال از انقلاب مشروطیت ایران، به نظر می رسد که هنوز سخن گفتن بی دغدغه و بدون نگرانی از سوء تعبیر های رایج در برخی مقولات مرتبط با انقلاب مشروطیت، اگر هم مقدور باشد، چندان میسر نیست.

تداوم بررسی های تاریخی پیرامون انقلاب مشروطیت در ایران، از یک سو نیازمند تغییر فرهنگ در ارایه و در دسترس بودن اسناد و مدارک از سوی کتابخانه ها و مراکز آرشیه ای به محققان و تاریخ پژوهان است. در سه دهه اخیر کوشش های ارزشمندی در جهت عادی سازی دسترسی علاقه مندان به اسناد و منابع انجام شده است. در این میان تلاش های چند سال اخیر کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در بازگشایی بی شائبه و بی تبعیض منابع خود به روی محققان کاری بس ارزشمند و یادگرفتنی است. کتابخانه مجلس در دوره اخیر فعالیت خود به همه نهادهای مشابه ایرانی خود یاد داده که نگرانی از ارایه اسناد و منابع کمیاب تاریخی به محققان نه خطری برای فرهنگ و امنیت کشور دارد، نه جا را برای دیگر پژوهشگران تنگ خواهد کرد و نه از ارزش و کیفیت منابع منحصر به فرد این قبیل مجموعه ها خواهد کاست.

با این همه، باید اعتراف کرد که هنوز راه دشوار و طولانی تا رسیدن به جایگاه مطلوب ارایه اسناد و منابع تاریخی به محققان در ایران باقی است. این مهم وقتی به دست خواهد آمد که در نگاه مسوولان فرهنگی و مجریان اداری آنان، استفاده از منابع و اسناد تاریخی از یک امتیاز ویژه برای گروهی خاص، به یک حق عمومی و بدون تبعیض و محدودیت تبدیل شود.

موضوع دیگر، ضرورت مجهز بودن پژوهشگران و تاریخ نگاران ایرانی به دانش تئوریک و تحلیل و روش شناسی تاریخی در بررسی های نوین تاریخ مشروطیت است. واقعیت این است که امروزه بدون تحلیل جدید براساس متدلوژی محکم علمی به سختی می توان در این باب، اثری متفاوت و فاخر، ارزشمند و مبتنی بر نقادی علمی و بحث محتوایی ارایه کرد.



شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

مقالات در همه موضوعات مهم از نویسندگان شایسته، در فرصتی کوتاه و در حجم محدود تعیین شده برای انتشار این قبیل مجموعه‌ها به عنوان ضمیمه روزنامه، امری ناممکن است. برای مثال بهتر آن بود که ابعاد اقتصادی و انقلاب مشروطیت و ارتباطات فرامرزی مشروطه‌خواهان ایرانی با آزادی‌خواهان دیگر کشورها و همچنین معرفی دقیق‌تر منابع آرشویی خارجی جای ویژه‌ای در این مجموعه داشته باشد که نشد.

در فراهم آوردن این مجموعه پژوهشگران بسیاری مستقیم یا غیرمستقیم به صاحب این قلم یاری رسانده‌اند. سوای نویسندگان ارجمند این مطالب مجموعه که با آثار ارزشمند خود مایه اصلی این ویژه‌نامه را فراهم آورده‌اند، باید از مسوولان محترم روزنامه شرق تشکر کنم که در یک تعامل صمیمانه سه‌ماهه و با حسن نیت کامل، در شرایط نه‌چندان مساعد اقتصادی رسانه‌ای، مجالی برای من و همکاران من فراهم آوردند تا این مجموعه به این صورت به دست مخاطبان برسد.

بی‌گمان در تدارک و آماده‌سازی این مجموعه بیشترین یاری و همکاری را از سرکار خانم فرزانه ابراهیم‌زاده محقق و روزنامه‌نگار ارجمند و پر تلاش داشتم که نه تنها جور عدم حضور فیزیکی نگارنده در کنار این کار را کشیده‌اند، بلکه با استفاده از دانش و تجربه خود، در بسیاری موارد با ابتکارها و پیشنهادهای بجای و کاملا مناسب خود به غنای کیفی و شکلی این مجموعه افزوده‌اند. همچنین جا دارد که از جناب آقای فتاح غلامی پژوهشگر و روزنامه‌نگار ارجمند سپاس ویژه‌ای داشته باشم. ایشان از ابتدا و در مراحل گوناگون کار، در موارد مختلفی از ارتباط‌گیری با نویسندگان مختلف، پی‌گیری مقالات پیشنهادی، ارائه مواد پیشنهادی آرشویی و تهیه نوشته‌های تحقیقی توسط خودشان به ارتقای کمی و کیفی این مجموعه کمک کرده‌اند.

صمیمانه امیدوارم که انتشار این مجموعه مقالات، گامی متفاوت ولو کوچک در شناخت زوایای ناشناخته انقلاب مشروطیت ایران و معرفی منابع مطالعاتی مربوط به این رویداد مهم تاریخی و اولین انقلاب بزرگ ایرانیان در نخستین دهه قرن بیستم باشد. ▶

بزرگ‌ترین بخش این مجموعه، دست‌کم از نظر تعداد مقالات، به مشروطه ولایات اختصاص دارد. به نظر نگارنده، انقلاب مشروطه اگرچه در مجموع یک جنبش شهری محسوب می‌شود، ولی نمی‌توان و نباید از نقش ولایات و شهرهای کوچک در پاگیری و گسترش این حرکت ملی غافل ماند. مقاله رفرنس این مجموعه به مرور پایان‌نامه‌های تحصیلی در ایران در ۳۳ سال اخیر با موضوع مشروطیت در ولایات و خارج از مرکز اختصاص دارد. سوای این گزارش/مقاله پنج مقاله دیگر در باب جنبش مشروطیت در اردبیل، بروجرد، خراسان، کردستان و مازندران ارائه شده که همه آنها مبتنی بر اسناد منتشر نشده یا کمتر دیده‌شده است.

خوانندگان با مطالعه همین چند مقاله در باب مشروطه در ولایات در خواهند یافت که هنوز تا چه حد ناگفته‌هایی در باب جنبش مشروطیت در خارج از تهران و اهمیت تلاش‌های مشروطه‌خواهی و مخالفان آنان در ولایات مختلف وجود دارد. این گونه مقالات همچنین نشان می‌دهد که چگونه اسناد و منابع ارزشمند منتشر نشده بسیاری در این موارد وجود دارند که نادیده و ناشناخته مانده است. باب معرفی کتاب نیز در این مجموعه جای خاص خود را دارد و طی آن سه کتاب فارسی و یک کتاب انگلیسی‌زبان مرتبط با انقلاب مشروطیت معرفی و بررسی شده است. در این بخش سعی شده چکیده‌ای از محتوای این آثار نیز به مخاطبان عرضه شود.

از دیگر مطالب این مجموعه گزارشی درباره یادبودهای به‌جامانده از مشروطیت است که ضمن پرداختن به ابعاد ناشناخته و مهم از نمادهای انقلاب مشروطیت، دانسته‌ها و معلومات عمومی درباره نخستین انقلاب ایران را به چالش می‌کشد.

دیگر مطلب این مجموعه گزارشی است از مجموعه اسناد محرمانه آرشویی ملی بریتانیا از چگونگی برکناری و تبعید ناصرالملک، صدراعظم محمدعلی‌شاه به روایت شخصی ناصرالملک و آماده‌سازی شاه برای مقابله با مشروطیت و تعطیل مجلس.

طبیعی است که این مجموعه کاستی‌های بسیاری دارد. فراهم آوردن

در تدارک این مجموعه تلاش شده تا ترکیبی از تاریخ‌نگاران و نویسندگان باتجربه و شناخته شده‌تر، در کنار شماری از نویسندگان جوان ولی فاضل و آینده‌دار تاریخ‌پژوه به ارائه پژوهش‌های تاریخی خود بپردازند. اغلب موضوعات مقالات ارائه شده در این مجموعه شخصا توسط نویسندگان محترم آنان پیشنهاد شده، با این حال، در چند مورد نیز دبیر این مجموعه یا همکاران او، به نویسندگان پیشنهاد نگارش مطلبی در موضوعی ضروری ولی کمتر مورد توجه شده را داده‌اند.

در این مجموعه، سوای بحث مقدماتی درباره وضعیت عمومی ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، براساس یک گزارش تفصیلی نظامی انگلیسی، ابتدا به برخی از اندیشه‌گران تأثیرگذار در شکل‌گیری مشروطه در ابعاد سیاسی، فکری و ادبی پرداخته شده است.

متفکران و رهبران دینی تأثیرگذار در جریان انقلاب مشروطیت ایران، بخش بعدی مجموعه مقالات این مجموعه را تشکیل می‌دهند. در این بخش تلاش شده تا ضمن بررسی زندگی، زمانه و کارنامه برخی از اندیشه‌گران مطرح دینی تأثیرگذار در انقلاب مشروطیت، تا جایی که ممکن است، به ابعاد ناگفته‌ای از زندگی و آرای ویژه آنان نیز پرداخته شود.

در باب حکایات، دو روایت گونه تاریخی از دو حادثه سرنوشت‌ساز در تاریخ مشروطیت (قتل سید عبدالحمید طلبه و به توپ بستن مجلس) از نگاه دو پژوهشگر تاریخ از دو نسل مختلف در قالبی بدیع ادبی و روایی و بدون از دست دادن اصالت‌ها و استنادات تاریخی ارائه شده است. روزنامه و روزنامه‌نگاران بخش دیگر این مجموعه است که در آن طی سه مقاله به زندگی و کارنامه دو روزنامه‌نگار و تاریخ‌نویس برجسته و مطرح عصر مشروطه و همچنین سیر استفاده از کاریکاتور در نشریات مشروطه پرداخته شده است.

بخش بعدی این مجموعه در باب مسایل اجتماعی و ملی مربوط به مشروطیت است که طی آن به موضوعات تمامیت ارضی، ناسیونالیسم و ریشه‌ها و تبعات بست‌نشینی پرداخته شده است. این قبیل مسایل تاریخ‌نگاری مشروطیت را به حوزه جامعه‌شناسی تاریخی پیوند می‌زند.

ایران در آغاز قرن بیستم و آستانه انقلاب مشروطیت در اسناد نظامیان بریتانیایی

از چشم غربی



مجید تفرشی

یکی از مواردی که در بررسی تاریخ اجتماعی ایران و به‌ویژه سال‌های آغازین قرن بیستم و آستانه انقلاب مشروطیت نسبت به آن کم‌توجهی زیادی شده، وضعیت نظامی و ارتش ایران در آن روزگار است. در متون مختلف تاریخی، از خطرات گرفته تا اسناد رسمی و مدارک شخصی و تواریخ تحلیلی و مدون، به طور جسسته و گریخته می‌خوانیم که وضعیت نظامی و موقعیت ارتش در ایران عصر پادشاهی مظفرالدین‌شاه قاجار چندان به سامان نبوده است. دوران سلطنت مظفری هم‌زمان بود با تلاش گسترده بریتانیا برای برتری و تسلط کامل سیاسی و نظامی در خلیج فارس. چنانکه در همین دوره و به سال ۱۹۰۳ میلادی بود که نیروی دریایی بریتانیا توانست، علاوه بر ادعای مالکیت چندین جزیره ایرانی دیگر، جزایر سه‌گانه تنب‌جزیر، تنب‌کوچک و ابوموسی را به زور از ایران تصرف کرده و به مدت ۶۸ سال به اشغال خود و دست‌نشانندگان عرب محلی‌اش در آورد. در منابع تاریخ ایران در آغاز قرن بیستم میلادی، اطلاعات منسجم زیادی درباره وضعیت نظامی ایران در آن دوره وجود ندارد. از آنجایی که نظم و امنیت اجتماعی، از ابتدا تا پایان یکی از خواسته‌های مشروطه‌خواهان ایرانی بود، آگاهی از وضعیت قشون و نظام و دیگر مسایل پیرامون آن تا حدی می‌تواند به فهم بیشتر تحولات اجتماعی ایران در آستانه انقلاب مشروطیت کمک کند. تا جایی که نگارنده مطلع است، در میان اسناد داخلی و به‌خصوص اسناد موجود در آرشیو ملی ایران و موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، گزارش‌های مختلف و پراکنده‌ای درباره وضعیت قشون در دوره مظفری وجود دارد، ولی هیچ‌یک از این گزارش‌ها تصویر همه‌جانبه‌ای از این موضوع ارائه نمی‌کنند.

در میان مجموعه اسناد و کتب خارجی و به‌خصوص انگلیسی‌زبان موجود درباره وضعیت ارتش در آستانه انقلاب مشروطیت نیز گزارش‌های پراکنده‌ای وجود دارد. در قرن نوزدهم سنت نوشتن گزارش تفصیلی درباره ارتش ایران در بین فرستادگان نظامی و دیپلمات‌های بریتانیایی امری رایج بود. قدیمی‌ترین گزارش‌های به‌جامانده از این دست در سال ۱۸۵۵، توسط چارلز ماری وزیر مختار بریتانیا در تهران و در آستانه جنگ ایران و بریتانیا بر سر هرات، با عنوان «ایران: گزارش، بررسی، قدرت و وضعیت ارتش ایران» تهیه شده است.^(۱)

مشابه این گزارش‌ها در سال ۱۸۷۷ توسط ژنرال فرانچینی^(۲)، در ۲۹ مارس ۱۸۸۳ توسط کنتل اسمیت^(۳)، در هفتم ژوئن ۱۸۸۶ توسط هبرت^(۴)، در دوم آگوست ۱۸۹۰ توسط سرتیپ تی.ای. گوردون^(۵) و در ژانویه ۱۹۰۰ توسط سرهنگ دوم پیکو تهیه شده است.^(۶) در برخی موارد این گزارش‌ها به وضعیت نظامی مناطق خاصی از ایران اختصاص دارد که از آن میان می‌توان به گزارش چهارجلدی وزارت جنگ بریتانیا درباره جنوب غرب ایران در سال‌های ۱۸۸۴ و ۱۸۸۶ و گزارش کاپیتان نیپیر در سال ۱۹۰۰ با عنوان «گزارش نظامی جنوب ایران» اشاره کرد.

در سال‌های پس از انقراض قاجاریه، به مرور این گونه گزارش‌های تفصیلی کتاب‌گونه جای خود را به گزارش‌های سالانه وابستگی نظامی بریتانیا در ایران داد. با گسترش و توسعه نیروهای مسلح ایران در دوره سلطنت پهلوی و افزایش مناسبات نظامی دو کشور، به تدریج گزارش‌های جداگانه و نوبه‌ای (ماهانه، فصلی یا سالانه و پایان ماموریت وابستگی نظامی) نیز درباره قوای سه‌گانه ارتش ایران توسط وابستگی نیروهای دریایی، زمینی و هوایی بریتانیا تهیه و به لندن ارسال می‌شد.

در ۳۱ ژانویه سال ۱۹۰۵م (۱۱ بهمن ۱۲۸۳ش) حدود یک سال و نیم قبل از صدور فرمان مشروطیت در ایران، وزارت جنگ بریتانیا گزارش ۱۱۴صفحه‌ای را در قالب یک کتاب تهیه و به طور محدود و با طبقه‌بندی محرمانه منتشر و برای برخی از ادارات امنیتی، سیاسی و نظامی آن کشور ارسال کرد. تا جایی که نگارنده تحقیق کرده، در حال حاضر در آرشیوهای کتابخانه‌های قابل دسترسی برای عموم مراجعان، فقط یک نسخه از این گزارش در مجموعه وزارت جنگ موجود و در آرشیو ملی بریتانیا باقی مانده است.^(۷) پیش از این نسخه‌های دیگری از این گزارش در مجموعه وزارت خارجه آرشیو مذکور و همچنین در آرشیو دیوان هندن در کتابخانه ملی بریتانیا وجود داشته که اکنون ظاهر اثری از آنها نیست. عنوان این گزارش ۱۱۴صفحه‌ای «گزارش نظامی ایران» (Military Report on Persia) است. این گزارش شامل صفحات جلد و عنوان، مقدمه، فهرست مندرجات و توضیح کلمات و اصطلاحات خاص، ۹۶ صفحه متن اصلی، پنج صفحه ضمیمه و منابع و دو صفحه نقشه است. در مقدمه کتاب، هدف از تألیف این گزارش، آشنایی کلی نظامیان بریتانیایی با جنبه‌های مختلف ایران و به‌خصوص مسایل نظامی آن کشور ذکر شده است. به نظر می‌رسد نسخه مورد بررسی از این کتاب، نسخه اصلی مولف بوده، چراکه در بین صفحات مختلف آن یادداشت‌های تکمیلی و توضیحات اضافی به صورت دست‌نویس و به خط و انشایی تدوین‌کننده یا دیگر مقامات نظامی بررسی‌کننده آن در وزارت جنگ

۱۹۰۶ مدیر عملیات نظامی در وزارت جنگ کشورش بود. در همین زمان بود که کتاب گزارش نظامی ایران را تألیف و تدوین کرد. گریسون در آستانه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ در ۵۹سالگی، در قطاری که او را به خط مقدم جبهه جنگ در فرانسه می‌برد، بر اثر حمله قلبی در گذشت. گریسون یکی از پرکارترین افسران بریتانیایی از نظر حجم تالیفات و یادداشت‌های تاریخی و کاربردی درباره مسایل راهبردی و نظامی مناطق مختلف جهان، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به شمار می‌رود. او چندین کتاب مرجع نظامی تألیف و منتشر کرده و علاوه بر آنها دهها گزارش و تحلیل منتشر نشده‌ای او به جامانده است. از آثار منتشر شده از ژنرال گریسون می‌توان به این موارد اشاره کرد: «یادداشت‌هایی درباره ارتش ترکیه» (۱۸۸۲)، «بازنامه زبان عربی» (۱۸۸۲)، «جنگ در ترکمنستان» (ترجمه از روسی ۱۸۸۵)، «قدرت ارتش امپراتوری روسیه» (۱۸۸۶ و ۱۸۹۴)، «قدرت ارتش ژاپن» (۱۸۸۶)، «قدرت ارتش امپراتوری آلمان» (۱۸۸۸) (سه کتاب فوق برای بخش امنیتی نیروی زمینی بریتانیا تهیه شده)، «وظایف پرسنل در جنگ» (۱۸۹۱)، «دست‌نامه نیروهای نظامی روسیه» (۱۸۹۴)، «حکام قضایی در عرصه مائورها، اجرا شده توسط ارتش‌های گوناگونی خارجی» (۱۸۹۴)، «ارتش بریتانیا در آستانه جنگ بوئر» (۱۸۹۹) و «اسناد نیروهای داوطلب اسکاتلندی» (۱۹۰۹).

از گزارش‌های تفصیلی محرمانه و کتاب‌های نظامی و استراتژیک منتشر نشده نوشته شده توسط ژنرال گریسون که نگارنده در سال‌های اخیر به آنها دست یافته با اطلاعاتی درباره آنها به دست آورده، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «گزارش سالانه ارتش ششم پروس» [آلمان] (۱۸۹۹)، «یادداشت‌های روزانه کلنل گریسون درباره مسایل نظامی چین» (در ۱۸ پرورده، از ۱۵ آگوست ۱۹۰۰ تا دوم ژوئن ۱۹۰۱)، «چین: گزارش سازمان احتمالی نیروهای اعزامی آلمانی» (دسامبر ۱۹۰۰).

در یک نگاه ساده و غیرکارشناسانه، برخی از اطلاعات فصل‌های نخستین کتاب «گزارش نظامی ایران»، پس از گذشت بیش از ۱۰۷ سال از تهیه و انتشار آن، ساده و غیرمهم و ضمنی ارتباط با مسایل نظامی به نظر می‌رسند. حال آنکه این بخش نشانگر مطالب مورد توجه و زاویه دید نظامیان بریتانیایی به مسایل مختلف ایران در آن زمان است. علاوه بر آن، برخی اطلاعات جغرافیایی و طبیعی این کتاب از نظر تحقیقی و آماری و با توجه به نبود یا کمبود اطلاعات مدون در اسناد و منابع داخلی، بسیار معتتم و قابل استفاده به نظر می‌رسند. گفتنی است که کل این گزارش، چه موارد نظامی و چه غیر از آن با نگاه کاربردی در امور نظامی تهیه شده است.

فصل نخست گزارش نظامی ایران در سال ۱۹۰۵، (صص ۱-۶) مختص بررسی و گاه‌شمار اجمالی تاریخ ایران است از دوران باستان تا دوره قاجاریه و هنگام نگارش این گزارش، این گاه‌شمار ابتدا خیلی کلی و اجمالی است، ولی به مرور از ابتدای قرن نوزدهم، سلطنت قاجار و از زمان سلطنت ناصرالدین شاه ریزتر شده و مواردی از این دست را در بر

در میان مجموعه اسناد و کتب خارجی و به‌خصوص انگلیسی‌زبان موجود درباره وضعیت ارتش در آستانه انقلاب مشروطیت نیز گزارش‌های پراکنده‌ای وجود دارد. در قرن نوزدهم سنت نوشتن گزارش تفصیلی درباره ارتش ایران در بین فرستادگان نظامی و دیپلمات‌های بریتانیایی امری رایج بود. قدیمی‌ترین گزارش‌های به‌جامانده از این دست در سال ۱۸۵۵، توسط چارلز ماری وزیر مختار بریتانیا در تهران است

بریتانیا وجود دارد. اطلاعات اولیه این گزارش در ابتدا توسط سرگرد ای.دی گدس (A.D.Geddes) افسر ستاد مشترک نیروی زمینی و براساس منابع مختلف نظامی، تاریخی، سیاسی و گزارش‌های دیپلماتیک گردآوری و سپس با کوشش، بازنگری، تدوین و مقدمه سرتیپ جیمز گریسون، یکی از افسران ارشد ستاد مشترک وزارت جنگ بریتانیا آماده انتشار شده است. ژنرال سر جیمز مانکریف گریسون (James Moncrieff Grierson) (۲۷متولد ژانویه ۱۸۵۹ در گلاسکو اسکاتلند- درگذشته در ۱۷ آگوست ۱۹۱۴ در فرانسه)، فرزند یک تاجر اسکاتلندی بود و پس از تحصیل در آکادمی نظامی گلاسکو، در اکتبر ۱۸۷۷ به نیروی زمینی و بخش توپخانه نیروی زمینی بریتانیا پیوست. او پس از اتمام تحصیلات و دوره تخصصی نظامی، در ابتدای ماموریتش در سال ۱۸۸۲ در جنگ‌های توسعه‌طلبانه و استعماری بریتانیا در عصر ملکه ویکتوریا در مصر، از جمله در نبردهای قصابین و تل‌الکبیر حضور داشت. او سپس در سال‌های ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ به مقامات مختلف نظامی از جمله دستیار و معاونت فرماندهی ستاد در ارتش بریتانیا در هندوستان و سدان منصوب شد. او همچنین در جنگ‌های ارتش استعماری بریتانیا علیه نیروهای محمد احمد بن عبدالله‌المهدی در شرق سونان در سال‌های ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ با نبردهای سواکن، حاشین، حصاره و طمانیه شرکت داشت. گریسون در سال ۱۸۹۰ با ارتقا به درجه بریگادیر ژنرال به بخش امنیتی ارتش منتقل شد و پس از گذراندن یک دوره دوساله فرماندهی در مرکز آموزش نظامی در آلدراش در استان همپشایر طی سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶، در سال ۱۸۹۶ به عنوان وابسته نظامی کشورش روانه برلین شد. در این فاصله تا زمان مرگ غیرمنتظره‌اش، گریسون در جنگ دوم با بوئرها در سال ۱۹۰۰ و جنگ‌های چین در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ و سپس در بخش‌های مختلف فرماندهی، آموزش و پژوهش اینتلینجس وزارت جنگ بریتانیا خدمت کرد. او در سال‌های ۱۹۰۴ تا

مجید تفرشی

مجید تفرشی متولد تهران و دانش آموخته تاریخ در دانشگاه‌های تهران و لندن است. حوزه اصلی تالیفات او، تاریخ معاصر ایران در قرن بیستم، تاریخ معاصر تشیع، تحولات فرهنگی و مسایل معاصر بریتانیا است. در ایران با سازمان اسناد ملی ایران، دانشنامه جهان اسلام و موسسه مطالعات تاریخ معاصر همکاری

داشته است. او در ۲۰ سال اخیر، بر پژوهش در آرشيوهای خارجی، به خصوص آرشيو ملی بریتانیا و شناسایی، معرفی و انتشار اسناد تازه‌یاب مربوط به ایران در آرشيوهای خارجی متمرکز بوده است.

برخی کتاب‌های منتشره توسط او عبارت‌اند از: «چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان»، «خاطرات دوران سپری شده»، «دو سال

می‌گیرد؛ جنگ ۱۸۵۷-۱۸۵۶ ایران و بریتانیا، معاهده پاریس در ۱۸۵۷، ترور ناصرالدین شاه، استقرار نیروهای نظامی ایران در بلوچستان غربی در ۱۸۶۶، دوران مظفرالدین شاه و عملیات نظامی بریتانیا در مکران در سال ۱۹۰۱.

در فصل دوم این گزارش، (صص ۷-۱۱) وضعیت جمعیتی قومیت‌ها و اقلیت‌های قومی، پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی و دیگر مسایل آنان مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است. (صص ۷-۱۱) به تخمین این گزارش، جمعیت ایران در آغاز سال ۱۹۰۵ حدود ۹ میلیون نفر بوده که از این میان، چهار میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در روستاها (حدود ۴۷۱/۷۸ درصد) و دو میلیون و ۵۰۰ هزار نفر (۲۴/۴۴ درصد) هم در عشایر کوچ‌نشین بودند. در جمعیت عشایری ایران، ۸۵۰ هزار نفر ترک‌ها و ترک‌من‌ها (۲۸/۶۴ درصد از کل جمعیت عشایر)، ۸۰۰ هزار نفر کردها و لک‌ها (۲۶/۳۷ درصد)، ۳۰۰ هزار نفر عرب‌ها (۱۳/۶۴ درصد)، ۲۳۰ هزار نفر لرها (۱۰/۴۵ درصد)، ۲۰ هزار نفر بلوچ، تیموری و کولی‌ها (یک درصد) بودند. فصل سوم کتاب (صص ۱۲-۲۹) که مفصل‌تر از دیگر فصل‌هاست، به بررسی جغرافیایی و جغرافیای نظامی ایران اختصاص دارد. مطالب مطرح شده در این بخش از گزارش عبارت‌اند از: بررسی مناطق مختلف از قبیل ارتفاعات، دشت‌ها، مناطق مرزی (شامل مرزهای شمالی، مرزهای شرقی، مرز سیستان، مرز بلوچستان، مرزهای جنوبی و مرزهای غربی)، کوه‌ها، رودها، دریاچه‌ها، وضعیت آب و هوایی، میزان بارش باران، بیماری‌های رایج در ایران و بررسی وضعیت ۱۶ استان (واقع در شمال غرب، شمال شرق، جنوب و جنوب‌غرب و نواحی خلیج فارس). در موضوع بارندگی جدول تخمین متوسط سالانه بارش باران در هشت شهر مختلف ایران، به ترتیب این گونه گزارش شده است: رشت ۵۶/۴۵ اینچ (۱۴۳/۴ سانتی‌متر)، ارومیه ۲۱/۵۱ اینچ (۵۴/۶ سانتی‌متر)، استرآباد ۱۶/۲۸ اینچ (۴۱/۴ سانتی‌متر)، بوشهر ۱۳/۳۶ اینچ (۳۳/۹ سانتی‌متر)، تهران ۱۰/۷۱ اینچ (۲۷/۲ سانتی‌متر)، مشهد ۶/۴۳ اینچ (۱۶/۳ سانتی‌متر)، جاسک ۳/۲۴ اینچ (۸/۲ سانتی‌متر) و اصفهان ۳/۲۳ اینچ (۸/۲ سانتی‌متر). در ادامه همین بخش، از مالاریا، وبا، تیفوس، حصبه، طاعون، اسهال خونی، آبله، سینه‌پهلو و امراض مقاربتی به عنوان شایع‌ترین بیماری‌های ایران در آن هنگام یاد شده است. با این فرق که هر یک از این بیماری‌ها بیشتر در مناطق خاصی شایع بوده‌اند. برای نمونه، مالاریا بیشتر در مناطق جنوب در حاشیه خلیج فارس و شمال در حاشیه دریای مازندران شایع بوده و وبا بیشتر در شهرهای بزرگی چون تهران و مشهد دیده می‌شد. بیشترین توجه این گزارش در بین همه استان‌های ایران به استان سیستان است که به طور خاص وضعیت آب و هوایی، جاده‌ها، قنات‌ها، چاه‌ها، روستاها، جمعیت، منابع طبیعی، حیوانات و ساختار اداری آن منطقه مورد بررسی قرار گرفته است. فصل چهارم این گزارش (صص ۴۶-۴۰) به بنادر و مرزهای آبی ایران اختصاص دارد و طی آن به چهار بخش خلیج فارس، بندر خلیج فارس، بندر دریای عرب و بندر دریای مازندران توجه شده است. در این بخش ابعاد مختلف جغرافیایی، تجاری، طبیعی و راهبردی همه بنادر و مناطق ساحلی ایران در جنوب و شمال کشور به تفکیک، مورد بررسی قرار گرفته است. فصل پنجم این گزارش (صص ۶۶-۴۷) نیز یکی از بخش‌های مفصل کتاب است که به راه‌های مواصلاتی ایران و توضیحات پیرامون آنها اختصاص دارد و از نظر مطالعه جغرافیایی نظامی ایران بسیار مهم و مفید است. در این بخش ۳۳ راه مختلف مواصلاتی در سه قسمت شرقی، غربی و حاشیه‌ای و عرضی به همراه مشتقات، خط سیرهای مختلف و مسافت‌های آنها معرفی شده است. برخی از این راه‌ها طی یک سده اخیر تغییر یافته و بعضاً اهمیت خود را از دست داده یا خط سیرهای آن عوض شده‌اند. ولی این موضوع از اهمیت به‌رهوری از این اطلاعات در مطالعات تاریخ نظامی و جغرافیای تاریخی ایران نمی‌کاهد. در ادامه همین فصل برنامه‌های احتمالی برای کشیدن راه‌آهن در ایران با همکاری روسیه و همچنین سیستم پست و تلگراف ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

در پایان همین بخش، سیستم پستی ایران مورد بررسی اجمالی قرار گرفته و عنوان شده که ایران از سال ۱۸۷۷ به اتحادیه پست جهانی پیوسته است. در این بخش چهار مسیر پستی بین ایران و خارج از کشور این گونه توضیح داده شده‌اند: سرویس هفتگی زمستانی و دو هفته یکبار در دیگر مواقع از طریق روسیه، از مسیرهای دریایی رشت، باکو، مسیر دریای مازندران یا مسیر زمینی از طریق تبریز و تفلیس. در این مسیر ارسال محموله‌های پستی از لندن به تهران ۱۶ روز طول می‌کشید. مسیر دوم پستی، سیستم دو هفته یکبار از طریق بوشهر و بمبئی بود که ارسال بسته از لندن به تهران و بالعکس از این طریق ۴۰ روز طول می‌کشید. سومین مسیر پستی سه هفته یکبار و از طریق مشهد و عشق‌آباد بود. راه چهارم پستی ایران و اروپا نیز تقریباً به طور مشابه ولی از طریق عشق‌آباد به روسیه بوده است.

فصل ششم گزارش (صص ۷۵-۶۷) به منابع معدنی و طبیعی و وضعیت بازرگانی ایران اختصاص دارد و در آن به تجارت ایران با دیگر کشورها، به خصوص روسیه و بریتانیا و همچنین ریز منابع طبیعی و کشاورزی ایران به تفصیل و جداگانه توجه شده است. این

گزارش مهم‌ترین اقلام وارداتی ایران در سال‌های نخستین قرن بیستم را منسوجات، چای، قهوه، ادویه‌جات، احشام، نفت سفید، آرد، تنباکو، سبزیجات مختلف، شکر، پشم، نخ، پارچه ابریشمی و تجهیزات کارخانه‌های صنعتی نام برده است. مهم‌ترین اقلام صادراتی ایران به دیگر کشورها نیز خشکبار، تریاک، سقر، مروارید، پوست احشام، فرش و قالی، برنج و پنبه ابریشم بوده است. بر اساس گزارش ۳۰ مارس ۱۹۰۳، میزان تولید برنج در شمال ایران ۳۷ هزار تن بوده و تاکید شده که در قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران نیز برنج کشت می‌شده، ولی مصرف خانگی داشته و چندان به فروش داخلی یا صادرات کفاف نمی‌دهد است. در ادامه این بخش، با اشاره به منابع نفتی در مناطق همجوار ایران یادآوری شده که قرارداد ویلیام ناکس داری در آغاز قرن بیستم برای استخراج نفت در ایران منعقد شده، ولی هنوز به نتیجه نرسیده است. حدود سه سال و چهار ماه پس از انتشار این گزارش، نخستین چاه ایران در منطقه نفتون مسجد سلیمان به نفت رسید.

فصل هفتم گزارش (صص ۸۶-۷۶) به وضعیت ارتش و نیروی زمینی ایران تا سال ۱۹۰۵ اختصاص دارد. بر اساس این بخش، ارتش ایران در آستانه انقلاب مشروطیت شامل ۲۵ هزار سرباز پیاده‌نظام بود که این میزان کمتر از نصف ظرفیت ۷۸ هزار نفری آن به شمار می‌رفت. ارتش ایران همچنین ۱۲۶۰۰ نیروی منظم سواره‌نظام داشت که تقریباً یکسوم ظرفیت ۳۷۵۰۰ نفری آن بود. پرسنل بریگاد قزاق در ایران ۱۴۰۰ نفر بودند که قابل افزایش به ۱۷۰۰ نفر بود. نیروی توپخانه ارتش ایران شامل شش هزار نفر بود که ظرفیت اصلی آن ۱۱ هزار نفر بود. نیروهای مسلح شبه‌نظامی محلی داوطلب هم هزار نفر بودند که نیمی از ظرفیت واقعی آنها بودند. در مجموع ارتش ایران در سال ۱۹۰۵ دارای ۷۷ هزار نیروی مسلح بود که کمتر از ۴۴ درصد از ظرفیت ۱۳۰۷۰۰ نفری ارتش ایران به شمار می‌رفت. بر اساس این گزارش، پرسنل ارتش ایران در شش سال منتهی به سال ۱۹۰۵ تقریباً چهار برابر شده بودند. این در حالی است که نیروهای داوطلب محلی به نصف کاهش یافته بود. این مسئله خود نشان از ناکارآمدی و عدم محبوبیت دولت مرکزی در آستانه انقلاب مشروطیت بود.

این گزارش از معافیت مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، رعایای املاک سلطنتی، سادات و روحانیان از خدمت نظام در آن زمان خبر داده است.

بیشترین میزان سرباز در ایران آن زمان، مربوط به آذربایجان و کمترین آنها به دلیل ضعف بنیه مربوط به اهالی یزد و کرمان بوده است. نیروی توپخانه ایران مجموعاً دارای ۱۲۶ عراده توپ شامل ۷۰ عراده توپ هفت سانتی، ۲۱ توپ هشت سانتی، ۱۸ توپ ۹ سانتی، هشت توپ ۸/۷ سانتی کرویو، دو توپ بی‌ال، یک توپ ام‌ال انگلیسی و چهار توپ نوردفلت بود. علاوه بر آنها حدود ۴۶۰ عراده توپ ساخت داخل نیز در مناطق مختلف وجود داشت. توپخانه ایران به طور کامل تحت آموزش و هدایت نیروهای روسی و دیویزیون قزاق قرار داشتند و جمعا ۹۰ نفر روس در توپخانه ایران مشغول به کار بودند. بر اساس این گزارش، حقوق پایه سالانه نظامیان مختلف ایرانی در قسمت‌های مختلف ارتش ایران در آن زمان از این قرار بود: سرتیپ یکم: از ۲۷۰ تا ۳۴۰ پاونده، سرتیپ دوم: ۳۳۰ پاونده، سرتیپ سوم: ۱۸۵ تا ۱۹۰ پاونده، سرهنگ از ۵۸ تا ۱۱۵ پاونده، یاور یکم و یاور دوم از ۲۹ تا ۵۷ پاونده، سلطان از ۱۸ تا ۲۵ پاونده، نایب یکم: از ۶ تا ۲۳ پاونده، نایب دوم از چهار تا ۱۶ پاونده، وکیل از ۲۷ شلینگ تا هفت پاونده، سوار از ۷۰ شلینگ تا پنج پاونده و سرباز ۲۷ شلینگ. بیشترین میزان حقوق متعلق به پرسنل دیویزیون قزاق و بیشترین حقوق در این میان نیز متعلق به پرسنل دیویزیون قزاق تحت فرماندهی روس‌ها بود. تفاوت حیرت‌انگیز دستمزدها در بین پرسنل مختلف ارتش، نشانگر وجود تبعیض و فاصله طبقاتی حاکم بر ارتش و کل ایران در آن روزگار است.

در این گزارش که بیش از سه سال قبل از فتح تهران تهیه شده تصریح شده که عشایر ایرانی مدعی هستند که دارای ۷۰ تا ۸۰ هزار نیروی مسلح بین ۲۰ تا ۶۰ ساله هستند و از این میان ۳۰ هزار نفر متعلق به ایل بختیاری و هفت تا هشت هزار نفر از آنها هم مسلح هستند. در ادامه تاکید شده که حتی اگر این ارقام اغراق آمیز باشند، عشایر ایرانی دست کم

روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی، شناسنامه، زندگی، خاطرات و اسناد احمد بهار، «کتاب‌شناسی افغانستان به زبان انگلیسی»، «گزارش‌های محرمانه شهربانی»، «مقدمات مشروطیت»، ملک‌خان (ترجمه حواشی و ویرایش علمی). از تفرشی تاکنون بیش از صد مقاله در نشریات تخصصی و عمومی و همایش‌های حرفه‌ای داخلی و خارجی ارابه و منتشر شده است.

دارای ۲۰ هزار جنگجوی آماده نبرد هستند که هفت تا هشت هزار نفر از آنها تفنگ‌چیان ایل بختیاری هستند. نیروی دریایی ایران در سال ۱۹۰۵ با توجه به وجود دشمن و رقیب قدرتمندی مانند بریتانیا بسیار ضعیف بود. ایران تنها دارای یک ناو یا سوخت بخار به نام پرسپولیس بود که ۶۰۰ تن وزن و ۴۵۰ اسب بخار قدرت داشت و مجهز به چهار توپ سه اینچی بود. نیروی دریایی ایران در رودخانه کارون نیز یک کشتی کوچک به نام سوسا داشت که با ۳۰ اسب بخار قدرت، «بی‌ارزش» ارزیابی شده بود. یک کشتی تفریحی به نام مظفری هم وجود داشت. این کشتی قبلاً سلیکانام داشت و مجهز به دو توپ هاچکینز بود و در سال ۱۹۰۳ از بلژیک خریداری شده بود و توسط خود بلژیکی‌ها هم هدایت می‌شد. مظفرالدین شاه همچنین یک کشتی تفریحی در دریای مازندران داشت که ۱۲۰ تن هم وزنش بود و هدیه‌ای بود از سوی تزار روسیه.

فصل هشتم گزارش (صص ۹۶-۸۷) به نظام اداری و حکومتی و دیگر مسایل پراکنده ایران اختصاص دارد. مظفرالدین شاه و دربار او، تقسیمات دوایر دولتی، کارگزاری‌ها، سیستم مالیاتی، گمرکات، نظام بانکی و شعب بانک‌های مختلف خارجی، سفارتخانه و کنسولگری‌های بریتانیا و سیستم پولی و اوزان رایج ایران از موضوعات مطرح شده در این بخش هستند. بر این اساس، بریتانیا در سال ۱۹۰۵ علاوه بر سفارت خود در تهران، در شهرهای بوشهر، مشهد، تبریز و تهران سرکنسولگری و در شهرهای استرآباد، اصفهان، کرمان، کرمانشاه، رشت، سیستان، شیراز و ارومیه کنسولگری داشته است.

در بخش ضمایم این کتاب (صص ۱۰۳-۹۷) ابتدا ۱۱ نفر از چهره‌های مهم مملکتی ایران به اختصار معرفی شده، سپس به منابع مطالعاتی در نگارش این گزارش پرداخته شده و در آخر نیز دو نقشه طبیعی و مرزهای ایران ارایه شده است.

آنچه در سراسر این گزارش به چشم می‌خورد، ناکارآمدی کامل، عدم قابلیت فردی و تجهیزات ارتش ایران در سال ۱۹۰۵ و در آستانه انقلاب مشروطیت بود. در حالی که ارتش ایران در بخش نیروی زمینی، از نظر کمی در حال گسترش بود، کمتر توجهی به کیفیت و قابلیت آن می‌شد.

وجود تشمت و سوءمدیریت در دربار مظفرالدین شاه و حکومت مرکزی، تبعیض گسترده در نیروهای مختلف، فاصله شدید دستمزدها و منظم نبودن پرداخت‌ها (بسته به میل فرماندهان، وجود بودجه و اوضاع محلی) در ابتدای قرن بیستم، باعث شده بود که کمتر کسی در ارتش ایران دارای رضایت شغلی بوده و در موقع لزوم بتواند از آب و خاک ایران و حتی حکومت مرکزی دفاع کند. آنچه که در سال ۱۹۰۳ و به هنگام اشغال سه جزیره ایرانی در خلیج فارس توسط نیروی دریایی بریتانیا و عدم مقاومت نیروهای ایرانی رخ داد، به خوبی نشانگر این واقعیت است.

از سوی دیگر، وجود فساد و نارضایتی در ارتش به سادگی راه را برای نفوذ قدرت‌های خارجی، به‌خصوص بریتانیا و روسیه، در کشور و اخلاق در وضع انتظامی، نظامی، امنیتی و سیاسی باز کرده و استقلال و تمامیت ارضی ایران را به شدت به خطر انداخته بود. نبود یک ارتش قوی، راضی، یکپارچه و مردمی موجب شد تا امنیت عمومی از ایران در سال‌های نخستین قرن بیستم رخت بریند و مشکلات اجتماعی مختلفی از این طریق ایجاد شود. انقلاب مشروطیت ایران و مشروطه‌خواهان راستین تلاش کردند تا به این وضع سامانی بدهند.

فتح تهران توسط قوای بختیاری و سپهدار تنکابنی و سقوط سریع محمدعلی شاه نشان داد که محبوبیت و مشروعیت ضامن کارآمدی نیروهای مسلح بوده و ارتش ناراضی، ناکارآمد و نامردمی قاجاری در برابر یک نیروی متحد مسلح و سازمان‌یافته، مقاومت چندانی نمی‌توانست بکند. پس از فتح تهران، این تجربه دو بار دیگر در قرن بیستم، در شهریور ۱۳۲۰ و بهمن ۱۳۵۷ در کشور ما تکرار شده است.

پی‌نوشت:

۱- آرشيو ملی بریتانیا (Persia: Report, Survey, Strength, and Condition of Persian Army. C. A. Murray. برنوده FO ۶۲۴/۸۸۱)

2-TNA, FO 881/3478

3-TNA, FO 881/4831X

4-TNA, FO 881/5281

5-TNA, FO 881/6083

6-TNA, FO 881/7364

7-TNA, WO 33/333

۸- برای یک زندگینامه تفصیلی از ژنرال گریسون ر. ک. D. S. Macdiarmid, The Life of Sir James Moncrieff Grierson (London: Constable, ۱۹۲۳).

همچنین برای برخی گزارش‌های اداری و پرسنلی درباره گریسون بنگردی: Survey of the papers of Senior UK Defense Personell 1900-1975, Liddle Hart for Military Archives, King's College, University of London

گذر و نظری بر دیدگاه و اندیشه میرزا یوسف مستشارالدوله

دولتمردی تاثیرپذیر



فاطمه ترکچی

جریان‌های اصلاح‌طلبی و نوگرایی در ایران در اوایل سده نوزدهم و پس از جنگ‌های ایران و روس آغاز شد و دولتمردانی همچون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه تلاش زیادی در جهت ایجاد تحول در دستگاه نظامی و دیوانی کشور به عمل آوردند. البته عباس‌میرزا در این زمینه بیشتر تحت‌تاثیر آموزش‌ها و راهنمایی‌های بزرگانی چون میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی بود. اقدامات وی شاید گامی چندین مؤثر محسوب نشود اما نخستین گام‌ها در جهت تغییر و ایجاد شرایط بهتر و جلوگیری از سیر قهقراپی حکومت و ملت ایران بود که بعدها گام‌های اصلاح‌گرایانه دولتمردانی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار قرار گرفت. آن‌گونه که می‌دانیم از طبقه رجال، فقط اقلیتی همچون میرزا جعفرخان مشیرالدوله، مجدالملک و امین‌الدوله از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حمایت و در این زمینه تلاش‌هایی هم کرده‌اند. اما در این کتونه‌نوشت، به بررسی کارکرد میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، دولتمردی که با تاثیرپذیری از افکار و نظریات اصلاح‌طلبانه و تحولات دنیای بیرون از ایران - به‌ویژه روسیه و عثمانی - نقشی بسزا در زمینه‌سازی ایجاد اندیشه‌های نوین در هموطنان خویش به‌خصوص قشر نوپای روشنفکر داشت.

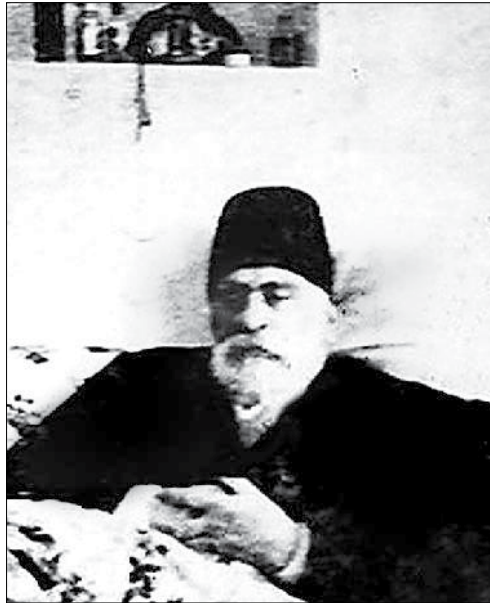
زندگی‌نامه

میرزا یوسف، فرزند حاج میرزا کاظم مهادمهینی^۱، برادر میرزا جواد مستشارالدوله و عموی میرزا صادق مستشارالدوله (صادق) بود که در سال ۱۲۳۹ هجری قمری در تبریز متولد شد. وی پس از فراگیری و تحصیل زبان‌های فارسی و عربی و تا حدودی علوم دینی، در سمت منشی‌گری سفارت انگلیس در تبریز مشغول به کار شد. اما خیلی زود از خدمت انگلیسی‌ها استعفا کرد و در وزارت خارجه ایران استخدام شد. از سال ۱۲۷۰ ق^۲ به مدت هشت سال «به فرمان ناصرالدین‌شاه به کارپرداز در حاجی‌ترخان مامور شد» وی در سال ۱۲۷۹ کاردار ایران در پترزبورگ بود و در سال ۱۲۸۰ به سمت ژنرال کنسول تفلیس اشتغال یافت. از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ در منصب کنسول ایران در پاریس به خدمت مشغول شد و در این مدت با میرزا ملک‌خان رابطه دوستانه‌ای برقرار کرد.

رابطه او با میرزا حسین‌خان سپهسالار پس از بازگشت به ایران به تیرگی گرایید و به خراسان تبعید شد. پس از عفو، یک سالی را به عنوان کارگزار در آنجا گذراند و در سال ۱۲۹۹ به مقام معاون وزارت عدلیه منصوب شد و لقب مستشارالدوله گرفت.^۳ البته در این زمان به او، «میرزا یوسف‌خان مستشار» و مستشار‌الوزاره هم می‌گفتند.^۴ به هر روی، خیلی زود از مقام معاونت وزارت عدلیه نیز استعفا کرد و به‌واسطه انتساب نگارش مقاله‌ای انتقادی در زمینه وضعیت ناپنجار عدلیه ایران به او - که در روزنامه اختر منتشر شده بود- محکوم و زندانی شد. او پس از پرداخت جریمه آزاد شد و تا پایان عمر به منصب «کارگزاری مهم خارجه آذربایجان در تبریز» گماشته شد.^۵ مستشارالدوله صدماتی در زمینه نشر افکار آزادی‌خواهی به جان پذیرفت. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه گزارش‌هایی در این باره ارائه کرده است. او ضمن گزارش روز ۱۲ ذیحجه ۱۲۹۹، درباره مجازات مستشارالدوله به دلیل چاپ مقاله انتقادی وضعیت نایب‌السلطنه عدلیه ایران در روزنامه اختر می‌نویسد: دیروز شاه به‌واسطه تفصیلی که در روزنامه اختر از دیوانخانه‌های ایران بد نوشته بودند، متغیر شده بودند. مشیرالدوله در حضور من عرض کرد که کار میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله است... فرایش‌ها میرزا یوسف‌خان را گرفتند و تو سری زیاد به او زدند. در منزل حاج‌الدوله زنجیر کردند. خدا عاقبت کار او خیر کند که شاه خیلی متغیر است.^۶ گویا هنگامی که او را به جرم ارتباط با میرزا ملک‌خان به قزوین تبعید کردند، آقدر با کاتب یک کلمه به سر او کوفتند که بر اثر آن، چشمانش آب آورد.^۷ مستشارالدوله سرانجام پس از سال‌ها انتقاد از ناکارآمدی دستگاه حاکمه و شکیبایی در برابر رنج زندان و تبعید، در سال ۱۳۱۳ ق^۸ درگذشت.

اندیشه و دیدگاه مستشارالدوله با تاکید بر رساله یک کلمه

مستشارالدوله مردی آگاه و از پیروان تغییر الفبا در ایران بود. وی در این رابطه، در سال ۱۳۰۳ مقاله‌ای به نام «صلاح خط اسلام» نوشت و چاپ کرد.^۹ او در زمان



اشتغال در کنسولگری انگلیس در تبریز، برای اولین بار با «الفبای سیاست» و در مدت اقامت در روسیه با افکار و آثار متفکران روسیه آشنا شد.^{۱۱} کانون تفلیس مهم‌ترین عامل ارتقای سطح اندیشه او به‌شمار می‌آمد. فاشی در این مورد می‌نویسد: در دیایی فرهنگ سیاسی او باید گفت که نخستین آشنایی او با علم سیاست مغرب‌زمین در زمانی بود که در سمت منشی کنسولگری انگلیس در تبریز خدمت می‌کرد و در همان جا بود که با کتاب‌های لیبرالیست‌های انگلیسی آشنا شد. بعدها چندین سال اقامت در پترزبورگ و تفلیس یعنی مرکز آزادی‌خواهی و آزادی‌خواهان روس و آشنایی با کتب متفکران انقلابی قرن نوزدهم روسیه، تحول بزرگی در افکارش به وجود آورد. اقامت چندین‌ساله در پاریس و ملاقات‌های مکرر با ملک‌خان و مطالعه کتب متفکران انقلابی فرانسه مثل روسو، ولتر، منتسکیو و کتاب‌های دیگر و نیز قوانین اساسی مجلس موسسان و کنوانسیون انقلابی فرانسه، این خط سیر را کامل کرد و از مستشارالدوله مرد آزادی‌خواهی ساخت که حاصل آن کتاب رساله یک کلمه بود.^{۱۲}

رساله یک کلمه بیانگر اصول اندیشه سیاسی مستشارالدوله است که در سال ۱۲۸۷ هجری در پاریس به رشته تحریر درآمد. این رساله را می‌توان چکیده‌ای از پیشینه افکار سیاسی او دانست که حاصل دوران خدمت دولتی‌اش - در کنسولگری انگلیس در تبریز و آشنایی با «لیبرالیسم انگلیسی»، در روسیه رویارویی با «افکار و آثار سوسیالیست‌ها» و نیز در فرانسه آشنایی با اندیشه‌ها و «آثار سوسیالیست‌های تخیلی» این کشور از جمله آثار سن سیمون - بود.^{۱۳} آدمیت در مورد این رساله می‌نویسد: در تاریخ نشر اندیشه آزادی در ایران، مستشارالدوله مقامی ممتاز داراست. وی اصول افکار سیاسی خود را در رساله موسوم به «یک کلمه» بیان کرده است. آن را در سال ۱۲۸۷ در پاریس نگاشت تا جایی که به تحقیق پیوسته، او در ایران اولین نویسندگانی است که گفت: منشأ قدرت دولت اراده جمهوری ملت است... او در خصوص تفکیک قدرت دولت از قدرت روحانی نیز اولین بار او سخن راند. این فکر نو و مترقی را نیز در ایران آورد که افراد مسلم و غیرمسلم (یعنی اقلیت‌های مذهبی) از نظر حقوق اساسی برابرند و همچنین قبل از میرزا ملک‌خان صریحاً گفت: شاه و گدا در برابر قانون مساوی هستند.^{۱۴}

این رساله، اقتباس و ترجمه‌ای از اصول قانون اساسی فرانسه است^{۱۵} که به عبارتی رساله‌ای درباره «حقوق اجتماعی فرد» و «مردار عقل اجتماعی» است.^{۱۶} نکته قابل توجه و جالب این رساله نوآوری نویسنده آن، در تطبیق اصول قانون اساسی فرانسه با مفاهیم موجود در دین اسلام، آن هم با ذکر شواهدی از آیات، احادیث، اخبار و سخنان

علمای بزرگ جهان اسلام است.^{۱۷} رساله یک کلمه از اوضاع نایب‌السلطنه ایران عهد ناصر انتقادهای شدیدی به عمل آورده و از اصول آزادی و مساوات و سلطنت مشروطه دفاع کرده است. همین امر موجبات حس و شکنجه وی را از سوی دربار ناصر فراهم کرد. مستشارالدوله با روشنفکران همعصر خویش مانند آخوندزاده ارتباط دوستانه‌ای داشت و با همکاری آنها به نشر افکار آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی می‌پرداخت. رساله او در تحریک احساسات و بیداری مردم ایران نقش بسزایی داشت و از مهم‌ترین آثار تدوین‌شده آزاداندیشان عصر قجر محسوب می‌شود. وی «اولین ایرانی روشنفکری بود که اراده ملت را منشأ قدرت دولت» می‌دانست و از عدالت و برابری مسلمان و غیرمسلمان سخن می‌گفت.^{۱۸}

لازم به توضیح است که مستشارالدوله، ساخت راه‌آهن را اولین گام در راه «نشر تمدن غربی» و آن را بر هر عملکردی در این زمینه مقدم می‌دانست. این طرز فکر احتمالاً در زمان خدمت در تفلیس و با مشاهده خطوط راه‌آهن این منطقه به ذهن وی رسوخ کرده بود.^{۱۹} به هر روی، می‌توان مستشارالدوله را از پیشگامان نواندیشی ایران معاصر دانست. رساله یک کلمه، گویای بخش مهمی از طرز تفکر او درباره سیاست و جامعه است. این رساله با تاکید و تکیه بر آیات قرآن، سخنان خداوند را بهترین راهنمای زندگانی بشر در همه دوره‌ها و از جمله دوران معاصر معرفی کرده است. از همه مهم‌تر آیات قرآن با وجود کلامی و روزآمدی برای بهره‌گیری تمام نوع بشر در همه دوره‌ها، مورد غفلت صاحبان قدرت و اندیشه واقع شده است.^{۲۰}

پی‌نوشت:

۱. برای آگاهی بیشتر نک: مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۲۶، ج ۳)، ص ۵۷۷.
۲. از تجار آذربایجانی بود.
۳. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری (تهران: زوار، ۱۳۵۷، ج ۲)، ص ۴۹۰.
۴. مهشیدی، برگردان قمری است: آن‌گونه که خورشیدی برگردان شمس است.
۵. آرین پور، از صبا تا نیما، ج ۱ (تهران: کتاب‌های جیبی، چ ۵، ۱۳۵۷)، ص ۲۸۱.
۶. بامداد، ج ۴، ص ۴۹۱.
۷. آرین پور، ج ۱، ص ۲۸۱.
۸. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، مقدمه و فهرس از ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ج ۵)، ص ۱۹۶.
۹. بامداد، ج ۴، ص ۴۹۳.
۱۰. بامداد، ج ۴، ص ۴۹۱.
۱۱. محمدرضا فاشی، از گات‌ها تا مشروطیت (تهران: گوتنبرگ، چ ۲، ۱۳۵۴)، ص ۴۲۷.
۱۲. همان، ص ۴۲۹.
۱۳. همان، ص ۴۳۱.
۱۴. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت (تهران: سخن، ۱۳۴۰)، ص ۱۸۶.
۱۵. آرین پور، ج ۱، ص ۲۸۲.
۱۶. فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار (تهران: خوارزمی، چ ۲، ۲۵۳۶)، صص ۸۳ و ۸۴.
۱۷. آرین پور، ج ۱، ص ۲۸۲.
۱۸. همان، ص ۲۸۲.
۱۹. آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.
۲۰. برای آگاهی بیشتر و مطالعه این رساله می‌توان به آرشو نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی رجوع کرد. البته، این رساله توسط محققانی چاپ و منتشر شده است. از جمله یک کلمه، اثر یوسف‌خان مستشارالدوله به کوشش صادق سجادی، هما رضوانی (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳) و همچنین یک کلمه و یک نامه، میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی به کوشش محمدصادق فیض (تهران: صباح، ۱۳۸۲) و رساله موسوم به یک کلمه، میرزا یوسف‌خان تبریزی مستشارالدوله به اهتمام علیرضا دولتشاهی (تهران: بان، ۱۳۸۶) و...

مشروطیت، دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی» (هر دو کتاب با مشارکت علی ططری تألیف شده) و «شهید حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر به روایت استاد»

انقلاب مشروطیت ایران» بوده است. پژوهش‌های او بیشتر در حوزه مطالعات زنان و تاریخ‌نگاری مشروطیت است. کتاب‌های تألیفی ترکچی عبارت‌اند از: «آخوند خراسانی به روایت استاد»، «اسناد بانوان در دوره

فاطمه ترکچی

فاطمه ترکچی متولد شهرری و فارغ‌التحصیل دوره دکتری تاریخ از دانشگاه آزاد اسلامی است. عنوان پایان‌نامه دکتری او، «تاریخ‌نگاری

رساله «تحفه المظفریه» و اندیشه اصلاح‌گری

سیاست‌نامه با پندهای ارسطو



حوریه سعیدی

رسائل نوشته‌شده در دوره قاجاریه و به‌ویژه دوره ناصری، از مشخصه‌های ورود به دوره جدیدی است که با واقعه مشروطه شکل یافت. نویسندگان آن رسائل از منورالافکاران یا تحصیلکرده‌های زمان بودند و مخاطبانشان، شاه، صدراعظم یا یکی از رجال موثر در حکومت بود. لحن اغلب رسائل مذکور در عین صراحت، با احترام و حفظ شأن سلطنت و مرتبت قرین بود ولی خط اصلی این‌گونه رسائل را انتقاد غیرمستقیم از روش‌های حکومتی و شاه و توصیه‌هایی برای اصلاح آن تشکیل می‌دهد. سرنوشت اغلب این رسائل بی‌توجهی یا ممنوعیت انتشار و توزیع بود؛ مشابه رفتاری که با نویسندگان آنها می‌شد. ولی در میان این آثار، رساله تحفه المظفریه^(۱) شکلی متفاوت دارد. نویسنده این رساله، احمد منشی رازی نایب وزارت خارجه بوده و بنا به اظهار خود «تحت توجهات میرزا نصرالله خان مشیرالملک» معاون وزارت خارجه قرار داشته. ظاهراً وی کتاب را به مظفرالدین شاه تقدیم کرده بود.^(۲) نویسنده کتاب در عین آنکه امکان گوشزد برخی اشکالات حکومتی را یافته، به توصیه‌هایی برای اصلاح امور ولی نه در مقایسه با اوضاع فرنگ و حاکمان و حکومت‌های آن بلکه به شیوه نصیحت‌نامه‌هایی که در گذشته به شاهان و بزرگان خطاب می‌شد، پرداخته است. همین رفتار غیرمستقیم به وی امکان داده که ضمن حفظ جایگاه خود مورد تشویق واقع شده و به سبب توصیه و نصیحت‌های خود مورد بی‌اعتنایی و خشم قرار نگردد. سبک نگارش اثر مانند اغلب متون ادبی درباری دوره قاجار کمی سنگین و با آرایه‌های ادبی همراه است. نویسنده در مقدمه کتاب درباره نام آن چنین آورده است: «چون در انشایی این نامه همایون در الفاظ معانی با زیبای و لطیف و طیب معالی آرایش یافته بود، بر موجب لیاقت و از در معنی (تحفه المظفریه) نام گرفت.» مولف انگیزه خود را از نگارش کتاب، گزارش واقعه «شهادت شاه شهید»، روند به تخت نشستن جانشین او و نیز تلاش‌های امین‌السلطان در رفق و فتق امور در این فرآیند عنوان می‌کند: «در این وقت که پادشاه سلیمان، بساط خسروانی بیاراست تاج کیانی بر سر نهاده، سزده که همدردان میان خدمت فرابندی و بدین خط چون بر طووس جزوی چند بیارایی و نبذی از وقایع شهادت شاه شهید و بدایع جلوس شاهنشاه جدید و واردات احوال در غیبت همایون و کفایت و درایت صدر دولت و جمال حضرت در آن درج کنی.» محتوای کتاب که در سراسر متن و به وفور از اشعار خود مولف یا شعری دیگر به فارسی و عربی و نیز از برخی آیات و روایات استفاده شده؛ به چند بخش تقسیم شده است. بخش اول شرح کشته‌شدن ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم است و ترسیم تلاش‌های میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان در هدایت امور مملکت، به گونه‌ای که مجال به فرصت‌طلبان برای استفاده از شرایط به‌هم ریخته در اثر واقعه ترور شاه، داده نشود. آنگاه به شرح تلاش‌ها و کارهایی صدراعظم در هدایت اوضاع پس از ترور شاه که می‌توانست زمینه ایجاد شکاف‌های جدی در حکومت ایران باشد، می‌پردازد و قدم به قدم این مراحل را توضیح می‌دهد؛ از حبس اطبا و رجال مملکت در درون دربار که اخبار مرگ شاه به بیرون درز نکند گرفته تا حبس اشرار و مخالفان، تا از احتمال بروز آشوب داخلی بکاهد و نیز نگاهبانی بر خزاین دربار و گماشتن سربازان بر هر کوی و برزن. وی سپس توضیح می‌دهد که امین‌السلطان بعد از این تمهیدات است که لباس عزا را بر تن کرده و ولیعهد را از واقعه خبر کرده و اسباب حرکت فوری او را به سمت پایتخت فراهم می‌کند. آنگاه خبر کشته‌شدن شاه را رسماً به اطلاع سفرا و نمایندگان دولت‌های خارجی می‌رساند و به نوعی از ایشان خواستار به رسمیت شناختن مظفرالدین شاه می‌شود. در این بخش مولف به توصیف شخصیت اخلاقی و سیاسی - حکومتی مظفرالدین شاه و شرح بر تخت نشستن وی می‌پردازد. این تأکیدات شاید برای رد مدعیان سلطنت و اعلام برتری مظفرالدین شاه نسبت به ایشان بوده است. نکته جالب توجه در این بخش اشاره نویسنده به نخستین فرمانی است که شاه جدید صادر کرد. این فرمان آخرین فرمانی است که ناصرالدین شاه به مناسبت سالگرد پنجاهمین سال سلطنت خود دستور به صدور آن داده و امضا کرده بود که همان فرمان برداشته‌شدن مالیات از گوشت و نان بوده است. شاه جدید همین فرمان امضا شده و معطل مانده را به مناسبت جلوس خود بر تخت سلطنت مجدداً امضا کرده و آن را لازم‌الاجرا ابداً می‌نامد.



بخش بعدی کتاب، نقل عریضه‌های خاضعانه شاهزادگان و امرا و حاکمان است در اظهار اطاعت از شاه جدید و در واقع به رسمیت شناختن مظفرالدین شاه که نویسنده آنها را به ترتیب جایگاه و اهمیت‌شان آورده است. سپس توصیف، تاج‌گذاری شاه در دارالخلافه تهران و سخنان شاه در آن مراسم که به عنوان توضیح خطمشی حکومتی ذکر شده است. با وجود آنکه لحن نویسنده با مدح و ثنا نسبت به شاه و کارگزاران حکومتی همراه است ولی در جایی که نویسنده مجال یافته، به انتقاد از روش گرفتن و دادن هدایا و مالیات به شاه از طرف کارگزاران می‌پردازد. وی تصریح می‌کند این هدایا که در واقع رشوه نام دارد و موجب تقرب ایشان و اخذ مناصب و القاب برای آنها می‌شود از راه تعدی به مردم و شدت عمل نسبت به ایشان گرفته می‌شود. این به معنای فقر هرچه بیشتر رعایا و ضعف کشاورزی و محصولات خواهد بود. درخواست وی آن است که رسم هدیه دادن و هدیه گرفتن تعطیل شده و شاه و حکام این قاعده را از بین برده و با رعایا با مدارا و قاعده‌دین‌مداری و حمایت از ضعفا رفتار کنند. وی اضافه می‌کند بهترین راه برای عمل به این توصیه هم دادن مناصب و القاب به اشخاص سراسر لیاقت ایشان است، نه به سبب و میزان هدایای آنها که نتیجه آن علاوه بر از بین رفتن این رفتار منموم، سامان گرفتن اوضاع مملکت به دلیل گماشتن صاحب‌منصبان کاردان بر مشاغل و مناصب حکومتی است. نویسنده پس از شرح صدور حکم صدارت امین‌السلطان توسط مظفرالدین شاه قبل از ورود به تهران و تجدید آن و همچنین دادن منصب وزارت خارجه به صدراعظم و اشاره به انتصاب مجدد محمد علی میرزا به عنوان ولیعهد، همراه با اشاراتی از سابقه خدمتی و وظایف و توان ایشان که به طور کلی با تحسین و تمجید همراه است به معرفی وزرا می‌پردازد. نویسنده در اینجا تا حدی به رجال شناسی این دوره نیز پرداخته است. لازم به ذکر است نسبت رابطه و علاقه مولف را با اشخاص و رجال مورد بحث میزان تمجید وی از آن شخص نشان می‌دهد. چنانکه در جای جای کتاب از اذات خود نسبت به امین‌السلطان می‌نویسد و تأکید می‌کند که در کتاب دیگر خود «مأثر الصدراة فی مفاخر الاماره» درباره مکارم اخلاق وی به تفصیل نوشته است. ولی در جایی دیگر با زبانی گزنده از ادب و هنرشناسی غلامحسین خان صدیق السلطنه می‌نویسد به سبب بی‌توجهی او به کتاب نویسنده و از ناصرالملک تمجید می‌کند به دلیل توجه و تعریف وی از اثر و قلمش.

در قسمت انتهایی و اختتامیه کتاب، مولف فصلی را مجزا کرده و با عنوان اخلاق مظفری اختصاص داده است که در آن به شرح اخلاقی و خصوصیات شاه و آوردن شواهدی از رفتار شخصی و سیاسی او می‌پردازد. نویسنده در لابه‌لای مطالب این بخش که بمانند سراسر مطالب کتاب با اغراق فراوان در مدح همراه است، به آوردن گوشه‌هایی از اخلاق شاهان و بزرگان قدیم چون نوشیروان و عدالت وی نسبت به رعایا و نیز اندرزهای سیاست‌نامه خواجه نصیر در سیاست ملوک، اندرزهای ارسطو، رفتار سلطان سنجر نسبت به رعایا و... پرداخته است. در لابه‌لای همین مطالب اندرزهایی را نیز غیرمستقیم به شاه دارد. از جمله آنکه مشورت با عقلا و کاردانان به صلاح ملک و مملکت است و عدالت نسبت به رعایا ضامن سعادت دنیوی و اخروی وی در این قسمت به شواهدی از کتاب‌های آداب ملوکداری چون سیاست‌نامه خواجه نصیر و اندرزهای

در قسمت انتهایی و اختتامیه کتاب، مولف فصلی را مجزا کرده و با عنوان اخلاق مظفری اختصاص داده است که در آن به شرح اخلاقی و خصوصیات شاه و آوردن شواهدی از رفتار شخصی و سیاسی او می‌پردازد. نویسنده در لابه‌لای مطالب این بخش که بمانند سراسر مطالب کتاب با اغراق فراوان در مدح همراه است، به آوردن گوشه‌هایی از اخلاق شاهان و بزرگان قدیم چون نوشیروان و عدالت وی نسبت به رعایا و نیز اندرزهای سیاست‌نامه خواجه نصیر در سیاست ملوک، اندرزهای ارسطو، رفتار سلطان سنجر نسبت به رعایا و... پرداخته است. در لابه‌لای همین مطالب اندرزهایی را نیز غیرمستقیم به شاه دارد. از جمله آنکه مشورت با عقلا و کاردانان به صلاح ملک و مملکت است و عدالت نسبت به رعایا ضامن سعادت دنیوی و اخروی وی در این قسمت به شواهدی از کتاب‌های آداب ملوکداری چون سیاست‌نامه خواجه نصیر و اندرزهای

- ۱- این رساله با مقدمه و تصحیح نگارنده در مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی چاپ شده است.
- ۲- کتاب‌هایی که برای تقدیم به شاه یا مقامات بالای درباری نگاشته می‌شدند، دارای مشخصه‌هایی واضح بودند؛ یعنی علاوه بر خط خوش، تزئیناتی زیبا اعم از تذهیب، تشعیر و جدول‌بندی‌های شگرف، طلاکوب و لاجورد داشتند.
- ۳- التفات، عنایت
- ۴- فرمان‌ها

(مجموعه مکاتبات ناصرالدین شاه و مستوفی الممالک)، «رساله منهاج‌العلی» (در باب حکومت قانون)، «کفر بده فرمان‌های موجود در کتابخانه ملی» است.

عضو هیات علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و پژوهشگر در اسناد و نسخه‌های خطی است. او نویسنده و مصحح کتاب‌هایی چون «شاه و جناب آقا»

حوریه سعیدی فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ از دانشگاه تهران،

جایگاه میرزا ملکم خان در دگردیسی نثر فارسی

خط آدمیت



مسعود بربر

از نخستین سال‌های سده دهم هجری، زبان اصلی در دانش‌های شرعی و نوشته‌های علمی، عربی بود و جز متون ادبی، آنچه به زبان فارسی نوشته آمده اگرچه کم نیست اما همواره در شمار رساله‌های درجه دوم و سوم به شمار می‌آمده است. پارسی‌نویسان که زبان پارسی برایشان به مثابه ابزاری ادبی بود، دغدغه‌شان بیشتر مسائلی زیبایی‌شناختی زبان فارسی بود و در فکر آن بودند که چه ترکیب‌هایی خوش‌آهنگ‌تر و چه چیدمانی از واژگان بدیعانه‌تر است.^(۱)

در ایران عصر صفوی، دوره جدیدی از نفوذ زبان عربی در ایران آغاز شد. هر کس که زانوی تعلم به زمین می‌زد، آموختن را با دستور زبان عربی می‌آغازید و تا پایان نیز با کتب عربی سر و کار داشت هرچند که گاه‌گاه کتاب و رساله‌های فارسی هم به نیت هدایت و ارشاد عوام‌الناس نگاهشده می‌شد. به این ترتیب نفوذ واژگان زبان عربی و از دوران مغول زبان ترکی، بار دیگر و به گونه‌ای روز افزون جان گرفت.^(۲) واژگان وارداتی با واژه‌ها، حرف‌ها و نشانه‌های پیوند فارسی جوش خوردند و عباراتی چون «مفقود گردیدن، شیوع یافتن، مرعی داشتن، تعدی کردن» و ترکیباتی چون «سرپنجه اقبال عرصه آسمان» از نیمه قرن نهم به این سو در زبان فارسی شکل گرفتند.^(۳)

از سوی دیگر بسیاری از پارسی‌نویسان این عهد اصلا پارسی‌زبان نبودند و از دیار ترکان و هندوان بودند یا از بی‌زندگانی آسوده‌تر به این دیاران کوچیده بودند. گفتار اینان آسوده به لغزش‌ها و خطاهایی بود که در زبان گفت‌گو جا باز کرد و حضور این خطاها در غزل‌ها و قصیده‌ها موجب شد که بسیاری از این خطاها چهره صواب بپذیرد.^(۴) توجه به فرم، محتوا را از یاد پارسی‌نویسان برد و صنعت بی‌معنی‌گویی در اشعار سقایی ملوآءالنهری و پیش کشمیری و ناصرعلی سهرندی و حتی بیدل و اسیر، مثال ادیبان گوناگون شد.^(۵)

در دوران صفوی و بعد از آن نسبت منقبت و مرثیه و دیگر انواع سخن مذهبی به نسبت دیگر نوشته‌ها افزایش یافت و شاعران و سخنوران، این دست سخن را زکات طبع و قریحه‌شان به شمار آوردند.^(۶) توجه بیش از اندازه به فرم در معماگویی‌ها و «ماده تاریخ» پردازی‌ها اوج گرفت تا جایی که گروه بزرگی از شاعران و سخنوران عهد صفوی به کل کارشان ساختن و شناختن و گردآوردن معما بود و بعد حاشیه‌نویشتن بر ساخته‌ها و گردآوردن‌های قبلی و بعد دوباره بر آن حاشیه‌ها شرح نوشتن. «ماده تاریخ» آن بود که قطعه‌هایی حاوی تاریخ واقعه‌ای را به حساب ایجاد می‌ساخته‌اند و تاریخ ماه و سال وفات بسیاری از بزرگان علم و ادب، شاهان و رجال معروف دیگر را از این راه می‌دانیم.

مثلا وحشی در منظومه ناظر و منظور خود که به سال ۹۶۶ به پایان رسید، مصرع‌های ساخت که چهار بار می‌توان از آن همان تاریخ را استخراج کرد: یک‌بار از جمع حروف نقطه دار، یک‌بار از جمع حروف بی‌نقطه، یک‌بار از حرف‌های متصل و بار آخر از حرف‌های غیرمتصل. نماد دیگر این بی‌توجهی به محتوا هم تفنن‌ها و صنایع بدیعی تازه‌ای مانند فوق‌النقاط و تحت‌النقاط و خیفای بود که یعنی مثلا همه کلمات یک متن نقاطشان بالا یا زیر باشد یا در سراسر متن، یک کلمه کامل نقطه‌دار باشد و کلمه بعدی کاملا بی‌نقطه باشد و امثال آن. دوران بازگشت ادبی نیز عملا در بهبود حال زبان فارسی ره به جایی نبرد و آثار این دوره همچنان پر بود از ناله و شکایت، بی‌اعتنایی به دنیا و

حیات دنیوی و وصف عوالم روحانی پیچ در پیچ و تاریک و نثر فارسی از سادگی و انتقال مفهوم دور شده و سنگینی صنایع لفظی بر دوش نثر فارسی دو چندان شد.^(۷) این ناخوشی، ویژه نوشتارهای ادبی نیز نبود و مثلا تاریخ و صاف که نام تاریخ بر خود داشت، به گفته ادوارد براون «نخستین مفسد بزرگ زبان» شد.^(۸) تاریخ در دستان و صاف الحضره، جز دستاویزی برای سخن‌سازی و سجع‌پردازی نبود و او خود نیز معترف شد که «... این کتاب، مجموعه صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب بلاغت و قانون قوالیب براعت باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است مضامین آن بالعرض معلوم شود.» اوضاع نثر فارسی تا زمانه ناصری نیز همین بود تا جایی که نامه‌های اداری و پیام‌های دیپلماتیک و حتی فرمان‌های حکومتی نیز از این بلبه مصون نبودند. در نامه‌ای که به موجب آن منصب و کالت آذربایجان را به میرزا محمدرضا صاحب دیوان رسائل تفویض کرده‌اند می‌خوانیم: «آنکه رقم طرازان دیوان ن و القلم و ما یسطرون تا رسائل مخایل ما را به طراز و ما ارسلناک الایرحمه للعالمین مطرز و توقیع فضایل ما را به طغرای وعدکم الله مغنم کثیره تاخذونها فعجل لکم هذه موشح داشته‌اند، همواره بدل کرم و نثر نعم و فضل خطاب و افاضه صواب و کفالت مهم و کالت انام جبلت نیت سرشته سجیت ما گشته...» ادبیات دیپلماتیک ایران نیز بهتر از این نیست. میرزا عبدالوهاب نشاط از قول فتحعلی شاه به ناپلئون امپراتور فرانسه نامه‌ای نوشته که جهت نمونه خطاب آن نامه نقل می‌شود: «پادشاه مکر، خسرو

معظم، خدیو اکرم، امپراتور اعظم، مالک ممالک فرانسه و ایتالیا، روانش شاد و جهانش بر مراد بادا شهریار، کامگار، از روزی که مابین این دو دولت... احکام داخلی‌مان نیز همین است. فرمانی که در زمان ناصرالدین‌شاه درباره حاجی جابرخان نصره‌الملک، پدر شیخ خزعل خان، صادر شده است این گونه آغاز می‌شود: «آن که نسایم مکارم، وقتی که وزیدن گیرد و روضه ازهار مکارم، هنگامی که آغاز شکفتن نماید، دماغ جهانیان را معطر و شبستان امید چاکران را منور سازد، کشتزار آمال بندگان به سحاب نوال مرشح و دیباچه اقبال فدویان به توجهات و عوارف خدیوانه موشح‌اید... که بحر زخر با تراکم امواج کرمش قطره‌ای و سحاب و ایل با تلاطم افواج نعمش رشحه‌ای است...» مقایسه این نامه‌ها که اتفاقا در زمانه زندگی ملکم خان نیز نوشته شده با نامه‌هایی که او در زمان سفارتش در لندن به ایران فرستاده جالب توجه است. ملکم می‌نویسد: «لندن، مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳: نه تنها یک دینار پول به من نداده بودند بلکه صراحتا به من نوشته بودند که ما به هیچ شرط و منفعت پول طهران را نمی‌توانیم به شما برسانیم.»^(۹) «۲۴ جمادی الاول ۱۳۰۲: فرمایشات را به لرد گرانویل به طرز مطبوع ابلاغ کردم؛ جواب آن را امروز این طور داد...»^(۱۰) «خیلی محرمانه دانسته و فهمیده مجبورا عرض می‌کنم که به جهت اصلاح روابط انگلیس و روس در میان دول بزرگ این مذاکره مخفی هست که دولت انگلیس در این مدت سعی کرده که میان خود و روس بعضی ممالک نیم باربار را مستقلا نگاه بدارد.»^(۱۱)

و این روانی نثر او حتی آن زمان که زبان به تملق و تعارف می‌گشاید نیز از میان نمی‌رود: «۲۱ شعبان ۱۳۲۰: فدایت شوم، از برای بعضی کارهای شخصی رفته بودم به لندن. چهار روز در آنجا ماندم، وقتی برگشتم رقیمه عالی را با نهایت تشکر زیارت کردم. وقتی حساب می‌کنم می‌بینم بی‌آنکه نسبت به آن جناب مستطاب به قدر ذره‌ای مصدر خدمت شده باشم، بندگان عالی بیش از اغلب دوستان صديق من طالب خوشی و غمخوار ناخوشی بنده بوده‌اند.»^(۱۲)

مقایسه رساله‌ها و دیگر نوشته‌های ملکم با کتاب‌های پیش از او نیز همین تفاوت را تایید می‌کند. ادوارد براون، روزنامه قانون ملکم‌خان را یکی از عوامل بسیار مؤثر ادبی در پیدایش نهضت مشروطیت به شمار می‌آورد.^(۱۳) و حاج محمد محلاتی معروف به حاج سیاح در خاطراتش می‌گوید: «روزنامه قانون مشتاقی فراوان داشت و دست به دست می‌گشت.»^(۱۴) فریدون آدمیت نیز در بخش نخست فکر آزادی (ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران) می‌نویسد: «درایت سیاسی او آملکم چنان بود که انگار نهضت مشروطیت در سال ۱۳۲۴ قمری از روی همان الگوی کلی‌ای پیش رفت که سال‌ها قبل از آن او در شماره بیست‌دوم روزنامه قانون ترسیم کرده بود.»

مقایسه نثر روزنامه قانون با روزنامه‌های پیش از آن، که اتفاقا همگی نیز با کارکرد مشابه یعنی اطلاع‌رسانی منتشر می‌شدند، به سادگی نشانگر تاثیرگذاری او بر نثر زمانه خویش است.

مطالب روزنامه وقایع اتفاقیه تاریخ ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۲ این گونه آغاز می‌شود: «در روز شنبه اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ایدالله جیشه بجهدت ملاحظه توپچیانی که تازه از آذربایجان حاضر رکاب نصرت انتساب شده بودند و سواره شاهسون ابوالجمعی عالی‌جاه صفرعلیخان سرتیپ که در میدان ارگ حاضر گردیده بودند تشریف فرما شدند. جناب اشرف امجدارفع افخم صدر اعظم.»

روزنامه دولت علیه ایران نیز در روز ۲۵ صفر ۱۳۲۶ نیز این‌گونه مطالبش را آغاز می‌کند: «استقامت و صحتمندی مزاج و هاج همایونی که عمده مقصود جمیع امم و اهم المطلوب کافه خدم و حشم است

نسخه ۱
قانون
کتاب
همتی که مقرر مطبع و توزیع میشود
قیمت یک نسخه دو عباسی
عمل مبدور این جریده در دفتر خانه کتانی اطلاعات شرق در کجوة لوبارد نمرة ۳۸ در لندن
عمل توزیع در طهران و تبریز و کابلخانه تربت

از آزادی تم دو ایچا چند فقره نوبه تعریف میاوریم
مادورن خارجه از ایران خواه عرمانه خواه تفکر
در تحریرات خود این مضامین را دام شرح میدهند که
مردم ایران و بخصوص اهل نظام از وضع خایه دولت
خود بجمعی بیزار و متنفر هستند که در مقابل هیچ
دشمن خارجه یک تیر نالی نخواهند کرد بلکه مرگتوری
که از خارج بیاید به میل و بشکر با استقبال خواهند آمد.
یکی از سر نپسای ما که سر بر شود و دد بر خون
دارد خداین فوق را شنبه اینطور میگوید.
والله مادورن خارجه دوست فم بیده اند. لشکر
ایران چرا بجنکه و از بری چه بجنکه.
روح لشکر در ناموس شخصی و در شریعت دولتی خواهی
است و دولت ما بر خود حتم کرده است که لغت ناموس
و از زبان فارسی نامسوخ بکنند.
کدام خوارگی کدام جسی است که بر آساید لشکر و بر
مردم توکرهای دولت وارد نیارنده باشند.
دواجب و جیره و سفری غیر سلفه سبیل است
به پیوند شمش و حقوق و شأن نظامی و در چه نوع
رقالتها و تاچه درجه آت مسخره دنیا ساخته آند.
ما اهل ایران قین صاحب غیرت هستیم و بیخون

بیر از این آن وجود های قابل که در ایران حاضر
خدمت ملت هستند مگر حق نخواهند داشت که بگویند
هنرهای ما مشتری ندارند، ما خودمان این جریده را
مشتری نقد هستیم. هر فصل و هجری که دارید به پول
و به قیمت نالی خواهیم خرید.
بدیعی است که در ایچا مراد ما از قفسل و هنر آن هنر
حاست که بپورت عمل و قدرت قلم بر توان در خدمت
نات ظلمت ساخت.

مقی قدرت قلم و هنوز اهل ایران درست ملت است
نقدند از آن که دوجوه قدرت قلم بسته بدرجه آزادی
نم آید.
در هر دولتی که مردم مافوق هستند افکار حسنه
خود را بنام زهای حسنه بیان نمایند قضا بترین متعل
توق است
جمیع وزرای نامی لاریکتان اشخاصی هستند که
هنر و شرافت خود را برزور قلم روز دادماند.
جمیع تنظیمات و توقیات دنیا و کل شدات استقلال
و شوکت ملل حاصل قدرت قلم است. اما کدام قلم
قلبی که بچشم قانون مستتر صرف باشد.

بمحمدالله و المنه حاصل است.»

روزنامه اختر که در خارج از ایران منتشر می‌شود هم به لحاظ محتوا و هم نثر، اوضاع بهتری دارد اما جملات آن همچنان طولانی و واژگان ثقیل و جملات وابسته متعدّدند. در شماره نهم این روزنامه می‌خوانیم: «اگر چه موقع (شربور) به‌طور لایق استحکام داده شده است ولی به جهت اینکه موقع مذکور خیلی پهناور و واسع بوده است، جنرال روپرنس برای نگاه‌داری آنجا لازم دیده است که همه عساکر را در آنجا جمع نماید.» جملات قانون از همان آغاز اما بسیار کوتاه‌ترند و از تعدد جملات وابسته نیز خبری نیست: «خدا خلق ایران را از برای زندگی آفریده است و از برای اینکه یک طایفه بتواند به آسودگی زندگی بکند باید لامحاله صاحب یک خانه باشد. ایران خانه ماست و تا این خانه نظم نداشته باشد بدیهی است که آسایش اهل خانه خیال محال خواهد بود. آنگونه که در این مقایسه روشن است، در نثر ملکم فاعل بسیار کم شده است. از جملات متعدّد وابسته و معترضه و تلمیحات به آیات و احادیث در نثر ملکم خبری نیست. سجع و صنایع صوری نیز در نثر او دیده نمی‌شود. و جالب‌تر از همه اینکه نثر ملکم یک‌نفره نیست و داستانگو است. او سخنان را از زبان راوی متکلم وحده بیان نمی‌کند، بلکه مخاطبش را در گفت‌وگوهای بر ساساخته به چالش می‌کشد. یعنی مثلا در شماره نوزدهم قانون، وقتی که ملکم می‌خواهد از اصول آدمیت بگوید، دونفر را می‌آفریند و سخنانش را در خلال گفت‌وگوی این دو می‌آورد. برای نوشتن از «قانون‌نامه» مکالمه‌ای خیالی با عنوان رفیق و وزیر می‌آفریند^(۱۶) و در آن وزیر از ضرورت اصلاح خط می‌گوید و رفیق مخالفت و گاه موافقت می‌کند و وزیر باز استدلال می‌آورد. جالب آنکه متن نمایش گونه ملکم آنقدر با ظرافت نوشته شده که از خلال سخن وزیر احتیاط شدید او در آغاز بحث به خوبی نمایان است و پیش‌تر که می‌رویم می‌بینیم استدلال‌هایش محکم‌تر شده است. با رفیق که در ابتدا با استدلال‌های اصولی وزیر موافق است اما سرانجام کار را به



سال ۱۳۰۳ قمری منتشر کرد. با این حال پاسخ نهایی به این پرسش که آیا تلاش ملکم برای دگرگونی نثر فارسی کنشی آگاهانه بود یا نه را باید آنجا یافت که او مستقیماً به وضع نثر فارسی حمله می‌کند و حسن انشا را در «سهولت فهم مطالب» عنوان می‌کند. روشن‌ترین نقد او که حسن ختایی برای این جستار نیز می‌تواند باشد، در فرقه کج‌بینان آمده است: «رفیق مرا برد میان چند فرقه غریبه که همه از طایفه کج‌بینان بودند... جمعی معتقد بر این بودند که زبان نه برای ادای مطلب است بلکه برای ترتیب سجع و به جهت تضییع وقت اختراع شده است. در منشآت ایشان هر جا که لفظ «واصل» بود حکما کلمه «حاصل» از عقبش می‌رسید... «مزاج»ها همه «وهاج» بود... «دروغ» لامحاله بی «فروغ» نبود و «خدمت» بدون «رفت» صورت نمی‌بست. هر کس جاهش «عالی» بود ممکن نبود جایگاهش «متعالی» نباشد. آنها که «رفیع» بودند «منیع» را به دم خود بسته از دنبال می‌کشیدند. حتی در وقت و بای می‌نوشتند «رقیمه کریمه در احسن ازمنه واصل شد.» هیچ کس نمی‌پرسید که ای بی‌انصاف یاهوگو احسن ازمنه که وقت و بای باشد اگر هوش کی خواهد بود؟ از روزی که اسامی مراسلات متداول است تا این اوقات در جمیع مراسلات به عرض می‌رسانند که «مطلب اصلی سلامتی مزاج وهاج است...» کتاب‌ها نوشته بودند که وقتی کسی ده دفعه می‌خواند مثل مزل دفعه اول در درک معنی متحیر بود. چشم به هر ورقی که می‌افتاد یوسف در چاه زرخندان گم می‌شد و... مار بود که به رخسار معشوق چنبر می‌گشت و بر هر سطری جام جم را سرکشیده تیر مژگان بر کمان ابرو مهیا می‌ساختند و به چوگان زلف گوی دل‌های بیدلان را می‌ربودند. از مژگان آن «خدانود زمین و زمان» تا دم اسبش یک نفس قافیه می‌ساختند... «دوشیزه کلام» چه معنی دارد؟ چرا مطلب را طوری ادا نمی‌کنید که هم شما از گفتار خود چیزی بفهمید و هم بر علم مستمع نکته‌ای بیافزاید؟ هر کودی که در لغت اندکی تتبع داشته باشد می‌تواند کلام را چنان معلق و مبهم بگوید که

هیچ ذهنی بر تفهیم آن قادر نباشد ولیکن حسن انشا در صفای تخیلات و سهولت فهم مطالب است نه در ازدیاد تعسر عبارات.»

- پیشنویشتها:
- ۱- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌الله صفا، تلخیص محمد ترابی، فصل چهارم، وضع علوم
 - ۲- همان، وضع عمومی زبان فارسی
 - ۳- همان
 - ۴- همان
 - ۵- همان
 - ۶- همان، ص ۲۴۷
 - ۷- از صبا تا نیما، یحیی آربین پور، جلد نخست، ص ۴۴
 - ۸- تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفوی تا زمان حاضر، ادوارد براون، رشیدی یاسمی، ص ۲۸۸
 - ۹- تاریخ تبریز، نادر میرزا، ص ۲۶۶
 - ۱۰- نامه‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، زنده و متن برخی نامه‌ها، علی‌صغر حقدار، ص ۸۳
 - ۱۱- همان، ص ۸۶
 - ۱۲- همان، ص ۸۸
 - ۱۳- همان، ص ۱۴۳
 - ۱۴- تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ادوارد براون، محمد عباسی، ص ۳۶۱
 - ۱۵- خاطرات سیاح، ص ۳۳۹
 - ۱۶- رساله‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، حجت‌الله اصیل، ص ۶۰
 - ۱۷- همان، ص ۳۷۱ تا ۴۰۱
 - ۱۸- از صبا تا نیما، جلد نخست، یحیی آربین پور، ص ۳۲۰
 - ۱۹- مکتب تبریز، سیدجواد طباطبایی، ص ۳۵۹
 - ۲۰- سرآغاز نوادیشی معاصر، مقصود فرستخواه، ص ۶۳
 - ۲۱- فکر آزادی، فریدون آدمیت، ص ۱۷۸

ملکم اولا نمونه بسیار مناسبی برای بررسی اثرات مشروطه‌خواهی بر زبان فارسی است و دیگر اینکه چون ملکم یکی از موثرترین افراد در تاریخ مشروطه ایران است، تاثیر نثر او نیز در این دگرگونی جایگاه قابل توجهی داشته است. تاثیرگذاری نثر او بر ادبیات مشروطه تا آنجاست که وقتی در ۱۳۴۰ هجری سه نمایشنامه از آثار میرزا آقا تبریزی منتشر شد، ناشر نمایشنامه‌ها را به میرزا ملک‌خان نسبت داده بود

جایی می‌رساند که وزیر می‌گوید: «یک راه دیگر هم هست که یقیناً بیش از همه خواهید پسندید. ما همین‌طور که هستیم بنشینیم تا خدا یک فرشته از آسمان مخصوصاً بفرستد که خط ما را موافق دلخواه ما اصلاح نماید.»^(۱۷) به این ترتیب ملکم در گرینش واژگان و یکپارچگی عبارات و درستی سخن دقت بسیار می‌کرد و به این ترتیب نثرش در عین سادگی و روانی از فصاحت و بلاغت و حسن انشایی بهره‌مند بود.^(۱۸)

نگارنده مدعی آن نیست که میرزا ملک‌خان یک‌تنه زبان و نثر فارسی را دگرگون کرده و انقلابی در ادبیات معاصر ایران آفریده است. ناگفته روشن است که از دیدگاه تحلیل گفتمانی چنین سخنی که یک فرد را عامل تغییر گفتمان عصری بداند از اساس بی‌پایه خواهد بود. آنچه در این خلاصه آورده شده و در فرصتی بیش از این شرح خواهد شد، آن است که ملکم اولا نمونه بسیار مناسبی برای بررسی اثرات مشروطه‌خواهی بر زبان فارسی است و دیگر اینکه چون ملکم یکی از موثرترین افراد در تاریخ مشروطه ایران است، تاثیر نثر او نیز در این دگرگونی جایگاه قابل توجهی داشته است. تاثیرگذاری نثر او بر ادبیات مشروطه تا آنجاست که وقتی در ۱۳۴۰ هجری سه نمایشنامه از آثار میرزا آقا تبریزی منتشر شد، ناشر نمایشنامه‌ها را به میرزا ملک‌خان نسبت داده بود.^(۱۹)

به نظر می‌رسد که اصولاً در گفتمان مشروطه، برخلاف گفتمان پیش از آن، چون به زبان، به مثابه ابزار آگاهی‌رسانی نگریسته شده، نثر فارسی از صنایع لفظی و نمایشی فاصله گرفته و به سوی ساده‌سازی و روانی و انتقال هر چه روشن‌تر معنا پیش رفته است. به طور مشخص از میانگین طول جملات و فاصله فاعل با فاعل در جمله در متونی که در آستانه انقلاب مشروطه نوشته شده‌اند، به نسبت متونی که پیش از روزنامه قانون منتشر شده، کاسته شده است. بر اساس پژوهش نگارنده شمارش واژگان در روزنامه‌ها، نامه‌ها و رساله‌ها نتیجه مشابهی دارد. این شمارش همچنین نشان می‌دهد که سجع و صنایع ادبی صوری نیز در این متون کمتر یافت می‌شود. جملات وابسته، معترضه و تلمیحات هم جایگاه چندانی در این متون ندارند. البته امثال میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم‌مقام پیش از ملکم، یا میرزا آقاخان کرمانی،

میرزا آقا تبریزی و حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای هم‌عصر با او، این دگرگونی و ساده‌نویسی در نثر فارسی را عملاً آغاز کرده بودند و تاثیر فراوانی نیز در آن داشتند، اما تفاوت اصلی را باید در پاسخ به این پرسش جست که آیا ملکم صرفاً در جریان حاکم بر دوران خود شناور بود یا دگرگونی نثر او از یک کنش ادبی و اجتماعی خودآگاهانه سرچشمه گرفته است؟ پاسخ به این پرسش کلید نهایی این جستار خواهد بود. برای پاسخ به پرسش یادشده اولاً می‌توان به کوشش‌های ملکم در اصلاح خط اشاره کرد و از آن مهم‌تر نوشته‌هایی از ملکم را گواه آورد که در آن مستقیماً به مساله نثر فارسی پرداخته شده است. آخوندزاده که فقط یک‌بار به استانبول سفر کرد و بدون آنکه همچون ملکم با غرب از نزدیک آشنا شده باشد، از اوخواهان جدی تمدن غرب بود، بیش از ۲۰ سال از عمرش را موبدا به تغییر خط و الفبای فارسی و تبدیل آن به الفبای جدید دعوت کرد.^(۲۰)

ملکم‌خان اما در اصلاح خط، تغییر الفبای فارسی و اخذ الفبای اروپایی را پیشنهاد نکرد بلکه از ترکیب حروف فارسی خط ساده‌تری ساخت.^(۲۱) او برخلاف آخوندزاده حروف را عوض نمی‌کرد و فقط شکل اصلاح شده‌ای از آنها را به کار می‌برد. او خط اختراعی‌اش را در رساله نمونه خط آدمیت در

فقدان شناخت آخوند خراسانی و نقش واقعی او در انقلاب مشروطیت

گمشده‌های در صفحات تاریخ



محمد ماتنو فرزانه

پس از گذشت یک قرن و اندی از تاسیس مجلس شورای ملی ایران که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب مشروطیت بود، هنوز نقش مهم علمای ترقی‌گرا در این حرکت مورد بررسی جدی قرار نگرفته است. شاید بتوان از دلایل سطحی گرفتن این موضوع توسط مورخان به نداشتن اطلاعات مربوط در قشرهایی که تحت کنترل فکری علما بودند یا خصومت به مذهب و روحانیت در میان برخی از محققان تاریخی اشاره کرد. هرچه از زمان دوره اول مجلس به بعد می‌نگریم منابع تاریخی کمتر از گذشته در مورد نقش کلیدی علما صحبت به میان آورده‌اند به طوری که در دوره پهلوی دوم کمتر کسی به اشاره این موضوع پرداخت. عبدالهادی حائری یکی از آخرین اساتید تاریخ بود که در کتاب «شعب و مشروطیت در ایران» به تجزیه و تحلیل کتاب ناینی در مورد نقش شیعه و اسلام در مشروطیت پرداخت.

اگر از نقش سیدین طباطبایی و بهیمنانی که در شروع کار مجلس شورای ملی نمایندگان برگزیده صنف علما بودند بگذریم و حضور بدون شک شیخ فضل‌الله را که منتهی به مخالفت او با مشروطیت شد را نیز کنار بگذاریم، با نقش کلیدی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در این اتفاق مهم تاریخ ایران رویه‌رو می‌شویم. در جامعه روحانیت کمتر کسی را می‌توان یافت که با آخوند و نوشته‌هایش و درس‌های اصول فقه و اثر ماندگار او «کفایه‌الاصول» آشنا نباشد. خدمات او و آموزش علوم فقه به طلاب که تعداد زیادی از آنان مراجع تقلید بزرگ قرن بیستم ایران به شمار می‌آیند باعث شد تا از نظر علمی سایه فقهی او در سراسر عالم شیعه گسترده باشد.

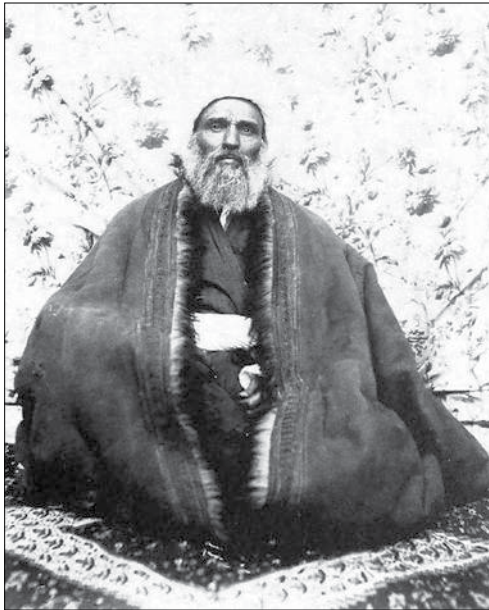
با این همه، تا چندی پیش نام آخوند در خارج از حوزه علمی فقهی برای عامه مبهم بود. سیاست‌نامه خراسانی که اولین آشنایی عامه مردم با آخوند بود و به دنبال آن همایش‌های مختلف که آخرین آن در آذرماه ۱۳۹۰ در قم برگزار شد، جزو اولین گام‌های معرفی و شناساندن آخوند خراسانی از موضع سیاسی و اجتماعی به‌شمار می‌روند.

عبدالهادی حائری نیز نخستین کسی بود که چندین سال قبل از فوتش توانست مقاله‌ای کوتاه در مورد آخوند خراسانی برای دایره‌المعارف ایرانیکا بنویسد. در منابع غربی نیز اشاره روشنی به نقش پررنگ او در موفقیت انقلاب مشروطیت نشده است.

نخستین بار بنده در کتاب «شیعه‌واقع‌گرا، رهبری عملگرا و موفقیت انقلاب مشروطه و نقش آخوند خراسانی» به زوایای مختلف زندگی آخوند و حضور پررنگش در دوران حساس استبداد صغیر و همچنین اعتراض او حتی قبل از شروع انقلاب مشروطیت (در تلگرافی خطاب به ولیعهد محمدعلیشاه قاجار) پرداخته و ارتباطات مجلس تازه‌شکل یافته در موارد مختلف با آخوند و دیگر همکارانش (میرزا حسین میرزا خلیل تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی) را مورد بررسی قرار داده‌ام.

اکنون این موقعیت را غنیمت شمرده و چکیده‌ای از تحقیقات و بررسی‌هایم را در مورد نامه‌ها و فتاوی آخوند که در مورد لزوم تاسیس مجلس شورا و تطابق دادن آن با تمامی موازین اسلامی است را تشریح می‌کنم. مهم‌ترین مسأله‌ای که باید در نظر گرفت این است که آخوند خراسانی به معنای واقعی کلمه یک روحانی بود. حرکات، رفتار، افکار و آثارش همه بیانگر پای‌بندی او به اصول شرعی، دینی، نقش یک روحانی و مهم‌تر از آن یک مرجع تقلید و حافظ اسلام در ایران است. بنابراین توقع داشتن از او که مانند یک روشنفکر مدرن (که عمیقاً با آثار غربی مانوس بود) باشد را باید به کنار گذاشت.

همان‌طور که مثلاً فریدون آدمیت را از نوشته‌هایش که در چارچوب



تعلیمات او و زندگیش (که هیچ رابطه‌ای با حوزه شیعه و روحانیت نداشت) در قالب خود باید بشناسیم، آخوند را هم در چارچوب زندگی او که از طوس آغاز و به مشهد و سبزوار و تهران ادامه یافت و سرانجام منتهی به نجف شد، باید شناخت.

خراسانی هیچ‌گاه خود را سیاستمدار معرفی نکرد. تمام دغدغه او کمک به دست‌اندرکاران مشروطیت یا به قول خودش «عقلا» بود. او به طور کل ضدسلطنت شاهنشاهی نبود. تا قبل از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلیشاه، خراسانی هیچ موقع خود را ضدشاه معرفی نکرد ولی برطبق شواهد به صراحت می‌توان گفت که آخوند ضداستبداد و بی‌عدالتی بود و چیزی که شخصیت او را بسیار متفاوت‌تر از همکارانش کرد، این بود که آخوند ضدبی‌عدالتی حتی نسبت به ایرانیان غیرمسلمان بود.

حکم‌فرمایی قاجار که کمتر به اصول عدالت و منطق پایبند بود، همیشه مورد انتقاد او قرار می‌گرفت.

این نکته که خراسانی به‌عنوان یک فقیه پروپاقرص مکتب اصول، منطق و صلحت و مقتضیات زمان را نسبتاً جدا در نظر می‌گرفت، نقطه قابل تمایز دیگری است. با موفقیت حرکت فقه اصولی ضد فقه اخباری در اواخر قرن هجدهم میلادی کانون فقه‌ها به آزادی قابل توجهی دست یافت که به هر فقیه شیعه اجازه می‌داد با در نظر گرفتن عقل و منطق انسانی در سطحی که قوانین قرآن، حدیث و اجماع را زیر پا نگذارد، خود را مسوول درست کردن قانون شیعه بدانند.

خراسانی این فرصت را در راه کمک و خدمت به مسلمانان و حتی ایرانیان غیرمسلمان (زرتشتی، یهودی و مسیحی) خرج کرد، ولی به دلیل موقعیت علمی و مرجعیتی او، کسی به خود جرات نداد که از او به جز یک فقیه فهیم یاد کند. در نتیجه، این درس خراسانی که طبق اصول مساوات در اسلام بود، او را به عنوان تنها مرجع تقلید دنیای شیعه اثنی‌عشری در اوایل قرن بیستم تثبیت کرد و با توجه به فقه اصولی شیعه اندیشه‌های سیاسی خود را به همگان شناساند.

چند سال قبل از انقلاب مشروطه، آخوند در خاتمه «کفایه‌الاصول» (۱۹۰۳) مبحث اجتهاد را مورد بحث قرار می‌دهد. اگر نگاه دقیقی به این

مبحث بیندازیم و در عین حال نگاه تطبیقی با تلگراف‌ها، نامه‌ها و فتاوی او در حمایت از مجلس و قانون اساسی داشته باشیم واضح خواهد بود که این دو در فکر آخوند لازم و ملزوم هم بودند.

پژوهشگرانی که نقش روحانیت را در آن دوران تنها از دید شیخ فضل‌الله می‌بینند، باید به نقش آخوند که استادالعلماء و بزرگ‌ترین فقیه حال شیعه بود توجه داشته باشند. اگر کسی به دنبال افکار «جان‌لاک» و امثال او در افکار خراسانی باشد ناامید خواهد شد، اما اگر به افکار خراسانی در چارچوب نگرش یک روحانی به یک جامعه مرفعی که در عین حال می‌تواند اسلامی هم باشد، توجه داشته باشد، خواهد دید که چگونه این اتفاق در تاریخ ایران در یکی از مهم‌ترین ایام آن در مشروطه اتفاق افتاده است. نقش آخوند از آنجا کلیدی می‌شود که او حمایت از عقلا را که همان منورالفکرها در تاسیس مجلس شورای ملی بودند را لازم دانست. او به صراحت گفت که به دلیل آنکه علم متجدد ایرانی باید در چارچوب افکار مروجان آن باشد، نقش خود را در برابر سیاست جدید بسیار کم خواهد کرد.

در منابع تاریخی آشکار است، زمانی که مجلس دارای قدرت قانونگذاری شده بود، دایماً از آخوند به عنوان رهبر علما مشروطه‌خواه در نجف استفتا می‌کرد، مبدا قانونی که ضد اسلام و شریعت باشد را تصویب کند. از این قوانین می‌توان به قانون خدمت سربازی، قانون گمرک و قوانین مالیاتی اشاره کرد. همچنین چند لایحه هم بود که مجلس نه یک‌بار بلکه به کرات درباره آنها از آخوند کسب تکلیف کرد.

مشروع بودن مشروطیت که بعضاً به آن می‌پرداختند، هیچ موقع بحث قابل قبولی برای آخوند نبود. او مقتضیات زمان را (که در آن موقع با عقب‌ماندگی جامعه و با اقتصادی که از همه جوانب توسط چه خودی و چه بیگانه به بدترین وضع کشانده شده بود و حقوق کسانی که نه به کاخ سلطنتی و نه به مرجع دیگری جز مرجع شیعه دستیابی نداشتند) مورد توجه خود قرار داد. خراسانی نه به عنوان سیاستمدار بلکه به عنوان مرجع مذهبی و رهبر معنوی مشروطیت از طرف مردم عامی که وجه مشترکی با قشر تحصیلکرده و متمول جامعه نداشتند، نقش خود را به عنوان پلی در وصل کردن این دو قطب مختلف جامعه ایرانی یعنی مذهبیون و غیرمذهبیون ایفا کرد.

اگر بیشتر راجع به آخوند صحبت شود، اثرات درس‌های شیخ مرتضی انصاری را روشن‌تر خواهیم دید. انصاری هیچ‌گونه دخالت علما را در اصول غیرمذهبی جایز نمی‌دانست و پیرو همین اصل آخوند به عنوان فقیه‌ای که با وظایف خود آشنا بود، نه به عنوان یک سیاستمدار شناخته شده بود.

در اینجا، جا دارد در جواب کسانی که در نقش خراسانی در موفقیت مشروطیت متعجب‌اند که چرا او تمام افکار خود را در مورد مشروطیت به وضوح ارایه نداد، پاسخ دهیم که او خود را تنها پلی می‌دانست که قصد داشت جامعه ایران را از سیاهی به سپیدی سوق دهد. سپیدی و آینده روشنی که قانون‌مداری و احترام به آن در جلد مجلس منتخب مردم رویت می‌شد.

اگرچه شاید مشروطه به کلی به آرزوی خالص خود که از بین بردن استبداد و ناعدالتی در جامعه ایرانی بود نرسید ولی جرقه‌ای بود که آتش بیداری را در تاریخ‌ترین نقطه تاریخ مدرن ایرانیان روشن کرد.

به هیچ‌گونه نمی‌توان از خدمات قشرهای گوناگون از جمله روشنفکران، ملیون، انجمن‌های سری و غیرسری و همچنین علمای اسلام چشم‌پوشی کرد. نادیده گرفتن یک یا دو قشر که از افکاری با رنگ و لعاب مختلف برخوردار بودند باعث انکار تاریخ و شاید تکرار اشتباهات و ترویج ابهام در وقایع تاریخی این سرزمین خواهد شد. خراسانی گوشه‌ای، هرچه مهم ولی کوچکی، از این داستان را منحصر به خود می‌کند. گوشه‌ای که بعضاً هنوز به دلیل بی‌دلایلی انکار شده که به نظر من این انکار خیانتی تاریخی و علمی است. ▀

شمالی در شیکاگو آمریکاست.

فرزانة دکترای خود را از دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا با موضوع نقش علما در انقلاب مشروطیت ایران: زندگی و کارنامه آخوند

محمد ماتنو فرزانة

محمد ماتنو فرزانة متولد شهر اهواز است. او اکنون استاد تاریخ تحولات معاصر جهان اسلام و خاورمیانه در گروه تاریخ دانشگاه ایلینویز

ملا محمد کاظم خراسانی گرفته است. حوزه مطالعات و علایق علمی او، روحانیون در دوره مشروطیت، روابط ایران و عراق، ناسیونالیسم دینی در ایران و تاریخ تشیع است. ▀

سید محمد طباطبایی سنگلجی عالم اصلاح طلب



رضا شیرزادی

عصر مشروطه در ایران، یکی از ادوار پرحادثه در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. نهضت مشروطیت ایران افراد و اقشار متنوعی را همراه ساخت و برخی در این راه، از همه چیز حتی جان مایه گذاشتند. در این میان از افراد معمولی تا صاحب‌منصبان و علمای دینی ورود یافتند. سید محمد طباطبایی سنگلجی مجتهد آزادیخواه و آزادمنش، یکی از افراد برجسته و تاثیرگذار در آن میان بود.

طباطبایی از یکسو تحت تاثیر تعالیم دینی و از سوی دیگر متأثر از تعامل با نوگرایان عصر خود که با آنها دارای رفت و آمدها و همفکری‌هایی بود، قدم در وادی سیاست گذاشت و براندازی استبداد و تاسیس مشروطه و مجلس نمایندگان را هدف اصلی خود قرار داد. او درد جامعه خود را در استبداد و درمان آن را در مشروطیت و پارلمان می‌دید. سید محمد طباطبایی معروف به آقا کوچک فرزند سید صادق طباطبایی سنگلجی، مجتهد متنفذ و پرهیزکار معاصر ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۵۷ ق در کربلا متولد شد.^(۱) اجداد سید محمد از مجتهدان و عالمان دین بودند. پس از وفات سید صادق، سید محمد رضا (برادر سید محمد) جای پدر را گرفت و در واقعه رژی و تحریم تنباکو یکی از علمای مخالف دولت بود.^(۲)

سید محمد در دو سالگی در همدان تحت تربیت جدش سید مهدی طباطبایی قرار گرفت و در هشت‌سالگی نزد پدر خود به تهران آمد و به مکتب سپرده شد. معلم او ملا ابراهیم جوشقانی بود.^(۳)

سید محمد تحصیلات مقدماتی و مبانی علوم ادب و عربی را طی کرد سپس نزد پدرش علم منقول (فقه و اصول) را فرا گرفت و علم معقول (حکمت) را نزد میرزا ابوالحسن جلوه فیلسوف بزرگ عصر ناصری آموخته، مدتی هم به توصیه پدر، خدمت شیخ هادی نجم‌آبادی تلمذ کرد و از منش آزادی و تعلیمات اخلاقی او بهره‌مند شد. در شوال ۱۲۹۹ ق از راه استانبول عازم سفر حج شد ولی به حج نرسید و عمره به جا آورد و در مراجعت، به عنایت عالیات رفت و در حوزه درس حاج میرزا حسن شیرازی به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۰ پدر سید محمد درگذشت و او زن و فرزندان خود را به سامره برد و نزدیک ده سال در سامره بود تا به مقام اجتهاد رسید و در زمرة باران نزدیک میرزای شیرازی درآمد و در امور سیاسی طرف منشورت او قرار می‌گرفت.^(۴)

در این دوره در تهران حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد متنفذ پایتخت بود که نقش عمده‌ای نیز در واقعه رژی ایفا کرده بود و ناصرالدین شاه که بی‌میل نبود به نحوی قدرت آشتیانی را کاهش دهد، از این رو شرحی به میرزای شیرازی نوشت و درخواست کرد چند نفر از مجتهدان مورد اعتماد خود را که آقا زاده ایرانی باشند، به تهران اعزام نماید. میرزای شیرازی شیخ محمد رضا مجتهد قمی و طباطبایی را به همین منظور به تهران اعزام کرد. به هر ترتیب سید محمد طباطبایی در جمادی‌الاول ۱۳۱۱ ق به تهران آمد اما حاضر نشد با آشتیانی درافتد و او را در همه حال بر خود مقدم می‌داشت.^(۵)

طباطبایی از دولتیان دوری می‌جست و بعضاً افکار اصلاح‌طلبانه خود را بر زبان می‌راند و می‌کوشید مردم را آگاه سازد و به همین دلیل به تدریج شهرت جمهوری خواهی او بر سر زبان‌ها افتاد اما زهد و ورع او تا حدی بود که مخالفان نتوانستند اتهامی بر او وارد کنند. بیشترین منابع دوره مشروطه به سادگی و سلامت نفس سید محمد، شهادت داده‌اند. او نه اهل رشوه بود و نه اهل زد و بند. یکبار عین‌الدوله جرأت کرده و برای او وجهی فرستاده بود، سید قبول نکرد و مقداری فحش پیغام داد.^(۶)

طباطبایی اعتقاد به توسعه آموزش و علوم داشت. در همین زمینه، برای آنکه اشخاص متعصب، اطفال خود را به مدارس جدید بفرستند، در سال ۱۳۱۷ ق اقدام به تاسیس مدرسه اسلامی کرد تا در آن علوم و معارف اسلامی تدریس شود. رئیس مدرسه، سید اسدالله طباطبایی، برادر سید محمد بود که مردم به دلیل گرایش او به ذکر و دعا، به او اعتقاد داشتند. سرپرستی مدرسه به عهده سید محمدصادق طباطبایی (فرزند سید محمد) قرار گرفت و ناظم آن میرزا محمد کرمانی شد که به همین دلیل ملقب به ناظم‌الاسلام کرمانی گردید و بعدها کتابی مفصل به نام «تاریخ بیداری ایرانیان» به رشته تحریر درآورد.^(۷) سید محمد طباطبایی در جشن مدرسه، بیاناتی را در مورد فواید علم و دانش و لزوم توسعه مدارس جدید ایراد می‌کرد که این مسأله تا اندازه‌ای باعث ترویج مدارس جدید شد. برخی از مورخان مشروطیت این اقدام طباطبایی را یک رشادت بی‌نظیر دانسته که موجب شد روحانیون مخالف آموزش‌های نوین، دست از مخالفت‌های خود بردارند.^(۸)

سید محمد در سال ۱۳۱۹ ق «انجمن مقدس اسلامی» را برای ترویج و نشر احکام و رفع شبهات تاسیس کرد. از جمله اعضای این انجمن، فخرالاسلام از کشیش‌های

که با آنها مرتبط بودند، در این اتحاد شرکت کردند و جبهه نیرومندی تشکیل دادند.^(۹) از این پس تا پیروزی انقلاب مشروطه، طباطبایی و بهبهانی همراه بودند. نخست در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم (چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳ ق تا ۱۳ دسامبر ۱۹۰۵) که آن را هجرت صغری نامیده‌اند. علاوه بر این، طباطبایی به وساطت احتشام السلطنه، با عین‌الدوله ملاقات کرد و از او قول گرفت که در تاسیس عدالتخانه (دادگستری) همراهی نماید، هر چند که عین‌الدوله به خلاف عهد خود رفتار کرد. طباطبایی یکی دو نامه هم به او نوشت و در مجالس روضه‌خوانی که در خانقاه تشکیل می‌شد، به منبر می‌رفت و مردم را به قیام بر ضد ظلم ترغیب می‌کرد. همچنین در هجرت کبری یعنی مهاجرت به قم (دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴/۱۶ ژوئیه ۱۹۰۶) هم همراه بهبهانی بود تا اینکه عین‌الدوله عزل و عضدالملک (مشیرالدوله) از طرف شاه مأمور شد به قم برود و علما را به تهران بازگرداند. این مهاجرت یک ماه طول کشید.^(۱۰)

به هر ترتیب نظام‌نامه انتخابات در ۲۲ رجب ۱۳۲۴ ق با اصلاحات مورد نظر طباطبایی و مردم به امضای شاه رسید. نخستین جلسه مجلس در ۲۵ رجب ۱۳۲۴ ق در قصر فرح‌آباد در حضور مظفرالدین شاه تشکیل شد که شاه طی نطقی نیت قلبی و دیرین خود را برای اعطای آزادی و مشروطیت به مردم بیان داشت و از خدمات طباطبایی قدرانی کرد و این به آن دلیل بود که می‌دانست طباطبایی به دنبال اغراض شخصی نیست.

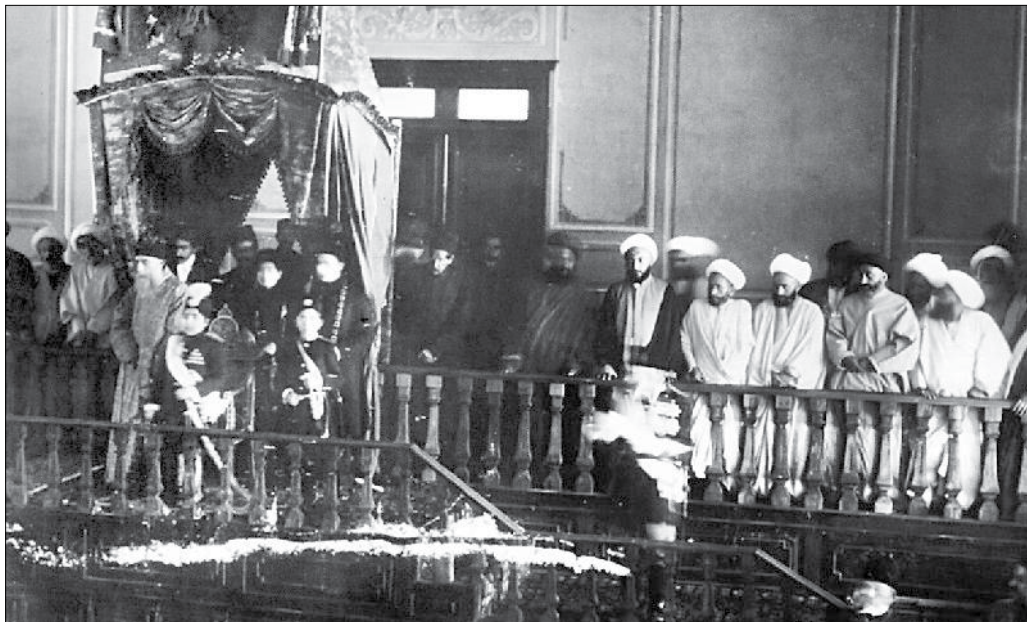
در انتخابات دور اول مجلس قرار بر این بود که از طرف اقلیت‌های دینی وکیل انتخاب نشود و آنها حق انتخاب را به مسلمانان تفویض کنند. به همین دلیل بهبودیان وکالت خود را به سید عبدالله بهبهانی و ارمینان وکالت‌شان را به طباطبایی تفویض کردند.^(۱۱) طباطبایی در مجلس اول طی یک سخنرانی اعتقاد، اشتیاق و حس مسولیت خود و دیگر نمایندگان را نسبت به حکومت ملی و مردم ابراز داشت.^(۱۲)

محمدعلی شاه در سال ۱۳۲۴ ق روی کار آمد. او می‌خواست عده‌ای را توقیف کند، از این رو کسی را برای اطلاع نزد طباطبایی فرستاد که او از انجمن‌ها و ملت‌جولوگیری نماید ولی طباطبایی او را نصیحت کرد که دست از این حرکات جاهلانه بردارد که با سی‌کرور نفوس طرف شدن صحیح نیست.^(۱۳) اما محمدعلی شاه که هم محکوم حکم روس‌ها بود و هم سلطنت خود را در خطر می‌دید، به این توصیه‌ها توجهی نکرد و مجلس را به توپ بست و مشروطه‌خواهان را مورد کشتار و دستگیری قرار داد. صبح روزی که مجلس را به توپ بستند، به بهبهانی و طباطبایی خبر دادند که قشون استبداد، مجلس را محاصره کرده و بیم آن می‌رود که کار به جنگ و زد و خورد بکشد. این دو بدون فوت وقت به طرف مجلس روانه شدند و صف قشون دولتی را از هم شکافتند و وارد مجلس شدند و به مشروطه‌خواهان پیوستند. بعد از آنکه قشون، در بزرگ پارک

طباطبایی از دولتیان دوری می‌جست و بعضاً افکار اصلاح‌طلبانه خود را بر زبان می‌راند و می‌کوشید مردم را آگاه سازد و به همین دلیل به تدریج شهرت جمهوری خواهی او بر سر زبان‌ها افتاد اما زهد و ورع او تا حدی بود که مخالفان نتوانستند اتهامی بر او وارد کنند. بیشترین منابع دوره مشروطه به سادگی و سلامت نفس سید محمد، شهادت داده‌اند. او نه اهل رشوه بود و نه اهل زد و بند

مسلمان شده، بود که کتاب‌هایی نیز در تأیید اسلام نوشته است. از یهود و نصاری هم کسانی به این انجمن رفت و آمد داشتند.^(۱۴)

پس از مراجعت مظفرالدین شاه از سفر سوم فرنگ، سید عبدالله بهبهانی از تعدادی از علمای تهران خواست که مبارزه با دولت را در دستور کار مشترک قرار دهند. از آن میان تنها طباطبایی پاسخ مثبت داد. البته در ابتدا طباطبایی برای همکاری با بهبهانی مردد بود اما اذعان داشت که اگر بهبهانی از منافع شخصی و نظریات خصوصی صرف‌نظر کند و هدف خود را اصلاح امور عامه قرار دهد، حاضر و همراه خواهد بود. بهبهانی نیز گفته بود اگر همان آقای طباطبایی با من باشد، مرا کافی است. به دست آمدن این سنسگر مشترک، کار آسانی نبود زیرا این دو روحانی از نظر طریقه و رویه با هم تفاوت بسیار داشتند. در عین حال بدون این اتحاد، ممکن نبود نیرو و قدرت قابل توجهی به وجود آورد که در مقابل حریفی که همه چیز در اختیار داشت و به قدرت دولت، پول، سرنیزه، ایلات، شاهزادگان، درباریان، اعیان و اشراف و جمعی از روحانیون متنفذ متکی بود، مقاومت کرد. این اتحاد یکی از بزرگ‌ترین پیشوندهای مشروطه را فراهم کرد. با اختلافی که در عقاید و روحیات طباطبایی و بهبهانی بود، در یک اصل با هم شریک و هم‌عقیده بودند و آن مخالفت با عین‌الدوله و دستگاه حاکمه آن روز بود زیرا طباطبایی از نظر عقیده مخالف با آن دستگاه ظلم بود و بهبهانی از نظر سیاسی و همین اشتراک نظر یکی از عوامل مهم نزدیکی و اتحاد آن دو نفر شد و با وجود عصبانیت و تندی طباطبایی، عقل و بردباری و کیاست بهبهانی این اتحاد را پایدار و محکم نگاه داشت. در نتیجه این اتحاد، بستگان و اقوام طرفین که عده آنها به چندصد نفر می‌رسید و اشخاص متنفذ هم در میان آنها یافت می‌شد و طلائی که تحت نفوذ آنها بودند و عده‌ای از رجال دولت



هادی بود. هنگامی که طباطبایی در سامره نزد میرزای شیرازی درس می‌خواند، با سیدجمال‌الدین اسدآبادی دوستی و مکاتبه داشت و از او در زمینه خیزش بر ضد حکام فاسد، راهنمایی می‌گرفت. همچنین سیدجمال‌الدین اسدآبادی طی دو سفر به ایران در سال‌های ۸۷-۱۸۸۶ و ۹۱-۱۸۸۹ با افرادی دیدار کرد. از جمله آنان می‌توان از سیدصادق طباطبایی پدر سیدمحمد طباطبایی نام برد.^(۳۲)

طباطبایی برخلاف بسیاری از همکاران روحانی خود، طرفدار نظام آموزشی نو بود. از دید او علوم نو باید آموخته شود و دانشجویانی به آموختن حقوق بین‌المللی، ریاضیات و زبان‌های خارجی بپردازند. او می‌پرسد چرا نباید حتی یک تن از علما یک زبان بیگانه بداند (او خود با زبان فرانسه آشنا بود).^(۳۳)

همچنین ناظم‌الاسلام کرمانی از زبان او نقل می‌کند که: «باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آنکه عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می‌دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت و حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت، آن وقت کارها راجع به صاحبان کفایت و درایت خواهد شد، پس بر شما یاد به اصلاح معارف و تاسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتداییه و علمیه و صناعیه و غیره»^(۳۴) هم از این رو بود که با وجود مخالفت‌ها با دانش و آموزش نوین، طباطبایی به تاسیس مدرسه اسلام به سبک جدید همت گماشت و بدین وسیله بسیاری دست از مخالفت برداشتند.^(۳۵)

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه: سیدعبدالله بهبهانی - سیدمحمد طباطبایی، (بی‌نا، بی‌تا)، ص ۳۲
۲. محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، مشاهدات و تحلیل اجتماعی سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۰
۳. حسین محبوبی‌اردکانی، سیدمحمد طباطبایی، مجله راهنمای کتاب، (سال بیست و یکم، شماره‌های ۱-۲، فروردین - اردیبهشت ۲۵۳۷)، ص ۲۷
۴. صفایی، پیشین، ص ۳۲
۵. محبوبی‌اردکانی، پیشین، ص ۲۹
۶. ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، (تهران: نشر اختران، چاپ چهارم، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۹
۷. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران: نشر پیکان، چاپ پنجم، ۱۳۷۶)
۸. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلدهای ۱، ۲، ۳، در یک مجلد)، (تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۳
۹. محبوبی‌اردکانی، پیشین، ص ۳۰
۱۰. ملکزاده، پیشین، صص ۲۵۲-۲۵۱
۱۱. محبوبی‌اردکانی، پیشین، ص ۳۰
۱۲. صفایی، پیشین، ص ۳۸
۱۳. همان، ص ۳۹
۱۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، پیشین، بخش دوم، ص ۱۳۸
۱۵. ملکزاده، پیشین (جلد ۴ و ۵)، صص ۷۸۷-۷۸۶
۱۶. محبوبی‌اردکانی، پیشین، ص ۳۲
۱۷. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (مجلد دوم)، (تهران: نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰)، ص ۹۶۸
۱۸. حسن طباطبایی، یادداشت‌های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، (تهران: نشر آبی، چاپ اول، ۱۳۸۲)، ص ۳۵
۱۹. صفایی، پیشین، ص ۴۱
۲۰. محبوبی‌اردکانی، پیشین، ص ۳۵
۲۱. همان، ص ۳۶
۲۲. حسن تقی‌زاده، زندگی توفانی (خاطرات)، به کوشش ایرج افشار، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، صص ۳۲۵-۳۲۱
۲۳. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری (جلد سوم)، (تهران: زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۸)، صص ۲۸۰-۲۷۹
۲۴. حامد الگار، شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سری، (تهران: توس، ۱۳۷۰)، ص ۸۵
۲۵. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، (تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۶
۲۶. کرمانی، پیشین (مجلد ۱)، صص ۲۴۴-۲۴۳
۲۷. ملکزاده، پیشین (جلد ۱، ۲، ۳)، ص ۱۷۳

ناخوش شدم و تاکنون ناخوشم»^(۳۸) طباطبایی با سقوط حکومت استبدادی و برقراری مشروطه و مجلس وظیفه شرعی خود را انجام‌شده می‌دانست اما باطن کار این بود که خودش هم از مجلسی که به وجود آمده بود، رضایتی نداشت و کم‌کم متوجه شد که آن همه خسارات مالی و جانی به نتیجه‌ای که باید، منتهی نشد. دیکتاتوری امیربهادر و مشیرالسلطنه به دیکتاتوری سپهدار و بختیاری‌ها و مجاهدین تبدیل شده بود. همین مساله موجب شد که همچون سابق در کارها مداخله موثر نکند و عملاً کنار برود.^(۳۹) با وجود آنکه طباطبایی کنار کشیده بود، اما در سال ۱۳۳۴ ق چون مساله مهاجرت پیش آمد، او نیز شرکت کرد و با تمامی افراد خانواده از زن و مرد و نوکر و کلفت به قم رفت و با وجودی که مستوفی‌الممالک (رییس‌الوزراء) و عبدالحسین میرزا فرمانفرما هم از او خواهش کردند که از مهاجرت صرف‌نظر کند، نپذیرفت و همه جا با جمع خود، همراه مهاجران بود. در کرمانشاه ریاست مهاجران به طباطبایی و ریاست قوه‌مجریه به رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی داده شد. طباطبایی در کرمانشاه به علت پیشروی روس‌ها در غرب ایران به فکر افتاد که به کاظمین برود و اتفاقاً وضع طوری شد که همه مجبور به رفتن به عراق شدند و طباطبایی و خانواده‌اش هم به کاظمین رسیدند و او نسبت به آن شهر آشنا و قبلاً نیز چندی در آنجا در زمان تحصیل مسافرت و اقامت کرده بود. در همین زمان سیدمحمدصادق فرزند طباطبایی به نمایندگی حکومت مهاجر در استانبول تعیین شد و او پدر و بستگان خود را نیز با خود برد. طباطبایی در این ایام ۸۱ سال سن داشت و از امراض عده‌ریخ می‌برد که در تنهایی شدت می‌یافت.^(۴۰)

طباطبایی قریب شش ماه در استانبول اقامت داشت و در این مدت هزینه زندگی او و همراهانش از طرف دولت عثمانی تأمین می‌شد. او در استانبول با طلعت پاشا صدراعظم و سلطان محمد پنجم ملاقات کرد. در اواخر سال ۱۳۳۶ ق طباطبایی به تهران بازگشت و مردم با نهایت احترام از او استقبال کردند. در این زمان او مجتهدی سالخورده و سیاست‌آزموده بود اما سن او مقتضای کناره‌گیری و خانه‌نشینی داشت تا اینکه در شب اول جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ق مطابق ۲۱ بهمن ۱۳۲۹ ش درست ۱۲ روز قبل از کودتای سوم اسفند در گذشت. از طباطبایی تالیفی دیده نشد اما ذوق شعر داشت و به نوشته پسرش (سیدمحمدصادق) اصل دیوان ایشان که مفصل و ضخیم بود، با جامه‌دان ایشان از میان رفت. این حادثه در موقع مهاجرت و در شهر قونیه در محوطه مقبره ملای رومی اتفاق افتاد به این صورت که فراموش شده بود برآوردند و جا مانده بود.^(۴۱) طباطبایی مجتهدی روشنفکر، آزادمشن و مؤثر در انقلاب بود. سیدحسن تقی‌زاده در خاطرات خود در مورد سهم طباطبایی و بهبهانی در انقلاب، چنین می‌نویسد: یکی اگر بپرسد سهم بزرگ در نهضت مشروطه عاید چه کسی است، به عقیده من هیچ‌کس بیش از مرحوم آقا سیدعبدالله بهبهانی سهم ندارد و آقا میرسیدمحمد طباطبایی، این دو نفر مجتهد طهران... تمام قدرت و قوت مجلس از این دو بود.^(۴۲) همچنین پژوهشگر دیگری از طباطبایی به عنوان یکی از مؤثرترین عوامل هیجان ملی^(۴۳) نام برده است.

سیدمحمدطباطبایی بسیار تحت‌تأثیر اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیخ

امین‌الدوله را شکستند و وارد پارک شدند، طباطبایی و بهبهانی گرفتار سربازان و قزاق‌ها گردیدند. پس از آنکه آنها را با ته تفنگ و مشت و لگد کوبیدند و ریش آنها را کردند و بدن آنها را مجروح کردند، سرو پا برهنه به طرف باغشاه کشانیدند. چون هر دو پیرمرد در حدود ۷۰ سال از عمرشان می‌گذشت و با آن حال ناتوان و مضروب و مجروح قادر به راه رفتن نبودند، قزاق‌ها یک درشکه آورده و آنها را در آن نشاندند، به طرف باغشاه بردند. به محض ورود به باغشاه، عده‌ای از اوباش و فرارش و سرباز، آنها را محاصره کردند و به کتک زدن آنها پرداختند و اگر حشمت‌الدوله و چند نفر دیگر از درباریان، آنها را از جنگ مهاجمین نجات نداده بودند، آنها را می‌کشیدند. طباطبایی سر و پا برهنه و فقط یک پیراهن پاره و یک شلوار در تن داشت. طباطبایی و بهبهانی را در یک چادر کوچک حبس کردند و پس از ساعتی چون بی‌حال بودند، یک قهوه برای آنها آوردند، بهبهانی از خوردن قهوه امتناع کرد، حاج‌الدوله گفت نترسید زهر در قهوه نیست، بهبهانی یک نگاه تحقیرآمیزی به او کرد و صورت خود را برگرداند و گفت لاله‌الله. بعد از چند روز آنها را به حضور محمدعلی شاه بردند، محمدعلی شاه با خشونت با آنها رفتار کرد و کلمات ناسزا به آنها گفت. بهبهانی در پاسخ گفت ما را بکشید ولی با ما با بی‌احترامی حرف نزنید. این حرف بهبهانی چنان پادشاه را تکان داد که لحن صحبت را تغییر داد و با ملایمت با آنها صحبت کرد. حبس آنها در باغشاه طولانی نشد و پس از چند روز بهبهانی را که بیشتر مورد کینه محمدعلی شاه بود، به اتفاق میرزا حسن دامادش با عده‌ای مستحفظ روانه کرمانشاه نمودند و در آنجا آنان را با سختی در یک محل نامناسب حبس کردند و تا موقعی که تهران از طرف مشروطه‌خواهان فتح شد، در آنجا محبوس بودند و طباطبایی را هم به مشهد تبعید نمودند.^(۴۴)

طباطبایی در مشهد بر عقیده خود نسبت به مشروطیت باقی بود و آن را می‌ستود اما از مجلس و کلابد می‌گفت و چون پای استبداد صغیر سست شد، مردم در مشهد او را با تظاهرات بسیار به انجمن ایالتی بردند چه او در آنجا هم انجمن مخفی (کمیته مجاهدین) تشکیل داده بود و مردم را به مشروطه دعوت می‌کرد. خبر این انجمن جسته و گریخته به مشیرالسلطنه صدراعظم مستبد محمدعلی شاه رسید و او از طریق تلگراف از طباطبایی گله کرد و طباطبایی نیز در پاسخ فحاشی نمود.^(۴۵)

پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت در سال ۱۳۲۷ ق، پسر طباطبایی تلگرافی به او خبر داد و او عازم تهران شد و از طرف مردم استقبال باشکوهی از او به عمل آمد و مجدداً مرجعیت خود را یافت.^(۴۶) سیدمحمد صادق پسر بزرگ طباطبایی هم پس از اینکه یک سال در اروپا در تبعید بود، توانست به ایران برگردد و در بازگشت، از خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. طباطبایی در یادداشت‌های خود، از دوره به توپ بستن مجلس و پس از آن به‌عنوان دوره‌ای سخت یاد می‌کند. او می‌نویسد: «محمدعلی میرزا به تخت نشست و کرد آنچه کرد، مجلس را به توپ بست، آقا سیدعبدالله مرحوم را روانه کرمانشاه و مرا به مشهد مقدس فرستاد تا بختیاری‌ها مملکت را از شر او آسوده کردند و من به تهران آمدم، آقا سیدعبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد، او را کشتند و من

رضا شیرزادی

رضا شیرزادی فارغ‌التحصیل دکتری اندیشه سیاسی از دانشگاه تهران و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج است. شیرزادی تاکنون ۱۰ جلد کتاب تالیف

یا ترجمه کرده که عناوین آنان از این قرارند: «توسعه اقتصادی در کره جنوبی»، «توسعه اقتصادی در مالزی»، «بررسی جنگ‌های ۵۰۰ سال اخیر ایران و مقایسه با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران»، «قراردادهای مرزی ۵۰۰ سال اخیر ایران»، «بررسی اجمالی جنگ‌های

خلیج فارس»، «نوسازی، توسعه، جهانی شدن»، «چین در آستانه اقتصاد بازار»، «آماده چاپ»، «مسائل اساسی توسعه» (زیر چاپ)، «مطالعات توسعه»، «ایران، عراق و میراث جنگ»، شیرزادی در بیش از چندین همایش با ارائه مقاله شرکت داشته است.

بررسی نقش آیت‌الله سیداسدالله خرقانی

تکیه‌گاه: مشروطه‌طلبان در نجف



سیدمقداد نبوی رضوی

آنچه مورد پذیرش همه مشروطه‌پژوهان و صاحب‌نظران در این حوزه مطالعاتی است، جایگاه مهم و بی‌مانند آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و همراهان برجسته‌اش در پیشرفت حرکت مشروطه‌خواهی در ایران است. می‌توان گفت که ورود آن مرجع تقلید بزرگ به آن حرکت و ایستادگی‌اش در تمام مراحل، عامل اساسی، یا یکی از اساسی‌ترین اسباب پیشرفت آن حرکت تاریخی بوده است. بر همین مبناست که مطالعه و تحقیق درباره نجف سال‌های مشروطیت، یکی از بخش‌های کلیدی در حوزه مطالعات مشروطه‌پژوهی است. در این میان، یکی از مشروطه‌خواهانی که باید مورد توجه قرار گیرد، سیداسدالله موسوی خرقانی مشهور به خرقانی است. این شخص را باید یکی از تکاپوگران تاثیرگذار در حرکت مشروطه‌خواهی دانست. اهمیت او، در جایگاهی است که در حوزه نجف و در حوزه سیاسی آخوند خراسانی داشت. این نوشته، برآن است تا نگاهی گذرا بر برخی فعالیت‌های او داشته باشد.

در محضر شیخ هادی نجم‌آبادی و سید جمال‌الدین اسدآبادی

شیخ هادی نجم‌آبادی (۱۳۲۰ - ۱۲۵۰ ق.)، روحانی مشهور تهران، بر بسیاری از مخالفان حکومت قاجار در عصر ناصری و مظفری تاثیر داشت. برخی آگاهان، او را استاد «اکثر روشنفکران دوره ناصری» یاد کرده^(۱) و بسیاری از مشروطه‌خواهان را پیروان او خوانده‌اند.^(۲) درباره شیخ هادی نجم‌آبادی گفته شده که او، «در خیال حکومتی به‌طرز جمهوری‌پسندی بود»^(۳). سید اسدالله خرقانی هم در میان پیروان شیخ جای داشت و در محضر او، از «طلاب فاضل» و از «خواص» شمرده می‌شد.^(۴) همچنین، باید دانست که در زمان دومین اقامت سیدجمال‌الدین در تهران - که به اخراج سخت او انجامید خرقانی هم در میان فعالان سیاسی بود که با او ارتباط داشتند.^(۵) بنابراین، دانسته می‌شود که او، با دو نفر از مهم‌ترین تاثیرگذاران عصر ناصری، ارتباط داشته و طبیعی است که از آن‌ها اثر گرفته باشد. قهرمان میرزا عین‌السلطنه - که خرقانی را به‌خوبی می‌شناخت - درباره‌اش نوشته: «در آن عهد که این قبیل اشخاص معمم، جز فقه و اصول و حکمت، چیزی بلد نبودند، هیات و نجوم و پلیتیکی می‌دانست و خیلی زربنگ بود»^(۶). حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی - که در حدود سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ ق. نزد خرقانی درس می‌خواند - او را «آقای معظم» و از «فاضل و عقلای مملکت» یاد کرده و به تبر او در «فرانسه و طب جدید» و «فیزیک، شیمی، حساب و جغرافیا» اشاره کرده است.^(۷) حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی نیز که به نظر می‌رسد چون برادر خود، نزد خرقانی درس می‌خواند، او را شخصی «فاضل و باذوق» که «سری پرشور» داشت و از «خودخواهی و تهور» نیز بی‌بهره نبود، یاد کرده است.^(۸)

حضور خرقانی در انجمن باغ میرزا سلیمان خان میکده

در سال ۱۳۲۲ ق.، گروهی از مخالفان حکومت قاجار، بر آن شدند تا تکاپوهای سیاسی خود را نظام‌مند کنند. ایشان، برای این منظور، کسانی را که به همفکری می‌شناختند، در باغ میرزا سلیمان خان میکده جمع کرده، راهکارهای لازم برای رسیدن به اهداف خود را با ایشان در میان گذاشتند.^(۹) مهدی ملک‌زاده (فرزند ملک‌المتکلمین و داماد میرزا سلیمان خان میکده)، این انجمن را «هسته انقلاب ایران» نامیده است.^(۱۰) در واقع، اعضای این انجمن بودند که با تکاپوهای خود، سرانجام موجب شدند تا مظفرالدین‌شاه فرمانی برای تاسیس عدالتخانه صادر کند. عدالتخانه‌ای که «در حقیقت، تخم مشروطیت» بود.^(۱۱) خرقانی، در میان ۹ نفر اعضای هیات‌مدیره این انجمن جای داشت.^(۱۲) روشن است که عضویت او در در میان آن مدیران ۹ گانه، از جایگاه مهم‌اش در میان فعالان برجسته‌ای چون شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا محمدحسین فروغی (ذکاء الملک)، و... حکایت می‌کند.

آغاز تکاپوهای خرقانی در نجف

نخستین تصمیم هیات‌مدیره انجمن باغ میکده، تاثیرگذاری بر عالمان روحانی نجف و «جلب توجه آنها به لزوم یک تحول اساسی» بود. بر این اساس، سیدجمال‌الدین واعظ، سیدمحمدرضا مساوات و سیداسدالله خرقانی، برای عزیمت به نجف برگزیده شدند. دو نفر نخست، به این کار موفق نشدند،

اما خرقانی، «بدون فوت وقت، رهسپار عتبات شد»^(۱۳).

مقام خرقانی در حوزه علمیه نجف

در یکی از کتاب‌هایی که درباره دانشمندان نجف نگاشته شده، به مجلس تدریس خرقانی در حوزه علمیه آن شهر اشاره شده است.^(۱۴) شریف کاشانی (رییس نخستین گردهمایی انجمن باغ میکده) نیز او را «از جمله علمای سیاسی و جامع معقول [و] منقول» خوانده و به اقامتش در نجف اشاره کرده است.^(۱۵) ناظم‌الاسلام کرمانی هم او را به‌عنوان کسی که «در اداره آقای [آخوند] خراسانی» بود و در میان «بزرگان» جای داشت، یاد کرده است.^(۱۶) یکی از آگاهان، خرقانی را «جزو مریدان خاص» آخوند خراسانی یاد کرده و گفته که تمام احکام آن مرجع مشروطه‌خواه بانفوذ، «به واسطه او می‌آمد».^(۱۷) شاید به‌سبب همین جایگاه ویژه بود که خرقانی، زمانی به سیدحسن تقی‌زاده نوشت: «اگر مطلب، راجع به اینجا [= نجف] باشد، مرقوم فرمایید، انشاءالله به‌خوبی انجام می‌شود».^(۱۸)

تکاپوهای مشروطه‌خواهانه خرقانی در نجف

خرقانی، برخی طلبه‌های حوزه نجف را با خود همراه کرده بود. ملک‌زاده، از این گروه با عنوان «مجمع طلاب روشنفکر نجف» یاد کرده است.^(۱۹) هنگامی که روحانیان تهرانی مخالف دولت، به‌عنوان اعتراض، به قم رفته بودند، گروه خرقانی، نقشی تاثیرگذار در پیشبرد هدف‌های ایشان بروز داد. ایشان، «به یاری مشروطه‌طلبان برخاستند و تلگراف موثری به مظفرالدین شاه کرده و از او، قبول تقاضای مراجعت علما را از قم کردند».^(۲۰) ملک‌زاده، همچنین، پس از ذکر چند عامل از اسباب نفوذ افکار جدید در نجف، طرفداری جدی «طلاب روشنفکر نجف» از مشروطیت را در کنار ورود آخوند خراسانی و همراهانش

سیداسدالله خرقانی هم در میان پیروان شیخ جای داشت و در محضر او، از «طلاب فاضل» و از «خواص» شمرده می‌شد. همچنین، باید دانست که در زمان دومین اقامت سید جمال‌الدین در تهران - که به اخراج سخت او انجامید - خرقانی هم در میان فعالان سیاسی بود که با او ارتباط داشتند. بنابراین، دانسته می‌شود که او، با دو نفر از مهم‌ترین تاثیرگذاران عصر ناصری، ارتباط داشته و طبیعی است که از آن‌ها اثر گرفته باشد



به جرگه مشروطه‌خواهان آورده است.^(۲۱) گفتار او، نشان از آن دارد که خرقانی، با همکاری یاران خود که همان اعضای «مجمع طلاب روشنفکر نجف» بودند، «آزادی‌خواهی» و «افکار تازه» را در نجف تبلیغ می‌کرد و در پیشبرد حرکت مشروطه‌خواهی نیز تکاپو داشت. خرقانی در نامه‌ای که بعدها به صادق مستشارالدوله تبریزی نوشته، به گفت‌وگوهایش با عالمان برجسته نجف درباره «محسنات» مشروطیت و نگارش رساله‌هایی در «بیان ماهیت مشروطیت» اشاره کرده است.^(۲۲) بر همین اساس است که آنچه حاج سیاح محللاتی (همکار خرقانی در انجمن باغ میکده)^(۲۳)، درباره گفت‌وگوی «برخی آزادی‌خواهان در عتبات» با سه نفر از مراجع نجف (آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی) آورده^(۲۴)، می‌تواند همان تکاپوهای خرقانی و دوستانش دانسته شود. بر پایه سخن سیاح، با این گفت‌وگوها بود که آن سه عالم روحانی، به حرکت مشروطه‌خواهی وارد شدند.

توصیفی که خرقانی، سال‌ها بعد برای سید محمد محیط طباطبایی آورده، نشان از آن دارد که بسیاری از مشروطه‌خواهان حوزه آخوند خراسانی در نجف، از همفکران او بودند: «روح سید جمال‌الدین اسدآبادی. بر محضر مرحوم خراسانی، در دفاع از مشروطه، پرتو می‌افکند. و کسانی که [آورد] و ثوق مرحوم آخوند در کار سیاست بودند، غالباً به ارتباط حضوری و غیابی با سید جمال‌الدین افتخار می‌کردند».^(۲۵)

راهنمایی‌های خرقانی به مشروطه‌خواهان

برخی از نامه‌های خرقانی که در میان مجموعه‌های اسناد به‌دست آمده، حکایت از آن دارند که او، با توجه به شناختی که از شهرهای نجف و کربلا داشت، به مشروطه‌خواهان ایران راهنمایی‌هایی هم ارائه می‌داد. در واقع، باید او را یکی از مهم‌ترین راهنمایان مشروطه‌خواهان ایران، نسبت به حساس‌ترین کانون انقلاب مشروطیت یعنی نجف و عالمان روحانی بانفوذ آنجا دانست. بدیهی است کسان دیگری هم خبرهایی برای ایران می‌فرستادند، اما این احتمال جدی است که جایگاه ویژه خرقانی نزد آخوند خراسانی، به دیدگاه‌های او اهمیتی دیگر می‌داد. یکی از این نامه‌ها، نوشته‌ای است که خرقانی برای سیدحسن تقی‌زاده فرستاده است. تاریخ این نامه، ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق. است. وی، در این نامه، ضمن ارائه نظر خود درباره برخی رویدادهای ایران، از فعالیت‌های نوشتاری گسترده خود برای تبلیغ مشروطیت سخن گفته است. همچنین، نوشته که تلگراف آخوند خراسانی و دیگر مراجع تقلید مشروطه‌خواه برای تقویت مجلس و نیز پاسخ نظرخواهی عالمان دینی از ایشان درباره شیخ فضل‌الله نوری، به‌زودی فرستاده خواهد شد.^(۲۶) نامه دیگری که از خرقانی به‌دست آمده، خطاب به صادق مستشارالدوله تبریزی است. وی، این نامه را در چهار محرم ۱۳۲۶ ق. نوشته است. او، در بخش‌های ابتدایی نامه، برآورده شدن آرزوی ۳۰ ساله عدالت‌خواهان را شکر گفته است. سپس، از اینکه پس از ۲۵ سال صدمه‌دیدن در راه آزادی، اکنون در ایران نیست که نتیجه تلاش‌های خود و دوستانش را ببیند، اظهار ناراحتی کرده است. در ادامه نیز - چنان‌که پیش از این آمد - از کوشش‌های خود برای رواج فکر مشروطه‌خواهی در نجف سخن به میان آورده و سپس، نوشته که هر چه درباره نجف می‌خواهند، بنویسند تا انجام شود.^(۲۷)

خرقانی، نامه دیگر را در تاریخ ۱۷ صفر ۱۳۲۷ ق.، در پاسخ به ابوالحسن معاضدالسلطنه پیرنیا نوشت. معاضدالسلطنه، همراه با میرزا علی‌اکبر خان دهخدا، روزنامه صوراسرافیل را در سوییس بازگشایی کرده بود.^(۲۸) باتیان روزنامه، وضعیت شهرهای نجف، کربلا و بغداد را از خرقانی جویا شده بودند تا روزنامه را برای آن شهرها بفرستند. وی، در این نامه، جاهایی را که برای فرستاده شدن روزنامه مناسب داشتند، معرفی کرده است.^(۲۹)

فرستاده شدن خرقانی به بوشهر از سوی عالمان نجف

براساس آنچه خرقانی به مستشارالدوله نوشته، میرزا احمد دریابیگی، حاکم بوشهر، که می‌خواست از کاظمین به شهر خود بازگردد، اوضاع را ناخوشایند دید. از همین روی، از خرقانی خواست تا همراه او به بوشهر برود.^(۳۰) در برخی اسناد انگلیسی‌ها آمده که خرقانی از سوی مجتهدان نجف، مأمور بود تا دریابیگی را همراهی کند.^(۳۱) او، می‌خواست تا اختلاف‌های محلی آن نواحی را که صورت جدی پیدا کرده بود، حل و فصل کند.^(۳۲) برخی گزارش‌ها، حاکی از آن است که مردم آن دیار، دیدگاه‌های وی را بر عالمان تاثیرگذار می‌دانستند.^(۳۳) طبیعی است که موقعیت ممتاز او نزد آخوند خراسانی، موجب عزیمت او به بوشهر برای برقراری صلح شد. خرقانی، حدود یک‌سال بعد، به نجف بازگشت. روزنامه «نجف»، خبر ورود «حضرت مستطاب ثقه‌الاسلام مروج الاحکام... اسید اسدالله خرقانی» به



آن شهر را با تمجیدی ستایش آمیز ثبت کرده و تبریک گفته است. البته، آنچنان که از نوشته این روزنامه برمی آید، خرقانی به سبب مانع‌هایی زیاد، نتوانسته بود به مقصود خود برسد.^(۳۳)

دوستان و همکاران خرقانی در نجف

همان گونه که پیش از این آمد، گروهی از «طلاب روشنفکر نجف»، با خرقانی همکاری می‌کردند. ایشان، شیخ اسدالله ممقانی، نویری ابروانی، شیخ سلیم لنکرانی، میرزا حسین ابروانی، میرزا احمد قزوینی، میرزا علی هیات بودند.^(۳۴) همچنین؛ در نامه پیش گفته خرقانی به معاضدالسلطنه، نام برخی از کسانی که فرستاده شدن روزنامه صوراسرافیل برای‌شان فایده دارد، آمده است. ایشان شیخ شریف‌رشتی، سیدجعفر قزوینی، سیدمهدی لاهیجانی رشتی، حاج سیدغلامحسین اصفهانی، شیخ محمدباقر اصفهانی، آقا یحیی اصفهانی، میرزا اسحاق فرزند حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، میرزا شیخ علی خان تبریزی، میرزا رحیم بادکوبی، میرزا ابوالقاسم فرزند سیدمصطفی کاشانی (آیت‌الله کاشانی مشهور بعدی)، شیخ محمدحسن رشتی، میرزا موسی رشتی، میرزا مهدی و میرزا احمد (فرزندان آخوند خراسانی)، شیخ نصرت پسر حاج سهم‌الملک و میرزا ابوالفضل شیرازی بودند.^(۳۵) همان گونه که دیده می‌شود، در میان ایشان، میرزا مهدی و میرزا احمد فرزندان آخوند خراسانی بودند. میرزا اسحاق رشتی نیز داماد آن مرجع تقلید به‌شمار می‌رفت.^(۳۶) فهرست بالا، بیانگر ارتباطات بالای خرقانی در نجف است و نشان می‌دهد که او، در سال‌های اقامت در آن شهر، توانسته بود با بسیاری از طلاب آنجا مربوط شده و با روحیات ایشان آشنا شود.

نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشته آمد، گذری کوتاه بر برخی تکاپوهای سیاسی سید اسدالله خرقانی در نجف بود. او که در محضر فعالان تاثیرگذاری چون شیخ هادی نجم‌آبادی و سپس، سید جمال‌الدین اسدآبادی، تربیت شده بود، در آستانه مشروطیت، از سوی انجمن باغ میکده، به نجف فرستاده شد تا عالمان بانفوذ آن دیار را با حرکت مشروطه‌خواهی همراه کند. به نظر می‌رسد، او در این مسیر موفق بوده است. گفتار حاج سیاح محلاتی (عضو انجمن باغ میکده) و مهدی ملک‌زاده (فرزند ملک‌المکملین و داماد میرزا سلیمان خان میکده)، درباره کارهای «آزادی‌خواهان عتبات» و «مجمع طلاب روشنفکر نجف» در ورود آخوند خراسانی و دو مرجع تقلید مشروطه‌خواه دیگر آن دیار به حرکت مشروطه‌خواهی، مقام ویژه خرقانی نزد آخوند خراسانی و آنچه درباره مسوولیت او در فرستادن احکام سیاسی آن مرجع بانفوذ مشروطه‌خواه آمد، گویای توفیق بالای اوست. همچنین، دانسته می‌شود که همفکران خرقانی، در دستگاه سیاسی آخوند خراسانی، حضوری فعال داشته‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.
- ۲- اهوراد برلوی، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸، ص ۴۰۰، یادداشت میرزا محمدخان قزوینی.
- ۳- این موضوع را میرزا محسن نجم‌آبادی، نوه شیخ هادی، که در میان مشروطه‌خواهان نیز جای داشت، گفته است. (اسماعیل رابین، حیدرعموآوغلی، تهران، موسسه تحقیقاتی رابین و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲، ص ۴۴، تقریرات آقا شیخ محسن نجم‌آبادی درباره تأسیس کمیته‌های سری مخصوصاً «بین‌الطلوعین»)
- ۴- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار و فردوس، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۵۹ و ۶۰.
- ۵- مرضی مدرسی چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ سید محمد محیط طباطبایی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، تهران، کلبه شروق، نشر سماط، ص ۹۵.
- ۶- قهرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، ج ۴، صص ۲۷۴۷. عین‌السلطنه، در همین بخش، به آشنایی نزدیکی که با خرقانی داشت، اشاره کرده است.
- ۷- سیدعلی محمد دولت‌آبادی، خاطرات و ملاحظات، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۰. البته باید گفت که در این کتاب، از سید اسدالله برقانی یاد شده، ولی، با توجه به توصیف‌هایی که به‌ویژه درباره حضور او در نجف آورده شده، باید نتیجه گرفت که در تصحیح کتاب، کلمه «خرقانی»، «برقانی» نوشته شده است.
- ۸- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۵۹ و ۶۰.

- ۱۹- مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، صص ۳۷۵.
- ۲۰- پیشین، ج ۲، صص ۳۷۵.
- ۲۱- پیشین، ج ۱، صص ۲۰۹.
- ۲۲- خاطرات و اسناد مستشارالدوله: مجموعه دوم (اسناد مشروطه ۱۳۲۵ - ۱۳۳۰)، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوسی و انتشارات ایران و اسلام، ۱۳۶۲، صص ۲۲۰.
- ۲۳- مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، صص ۳۳۹.
- ۲۴- حاج سیاح محلاتی، خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به‌تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، صص ۵۷۲.
- ۲۵- سیدمحمد محیط طباطبایی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۱۲۱.
- ۲۶- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، صص ۴۷۲ تا ۴۷۴.
- ۲۷- خاطرات و اسناد مستشارالدوله: مجموعه دوم، صص ۲۱۹ تا ۲۲۳.
- ۲۸- مبارزه با محمدعلی شاه (اسنادی از فعالیت‌های آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول)، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹، مقدمه دکتر حسین پیرنیا؛ و بسیاری از منابع تاریخی دیگر. دکتر حسین پیرنیا، فرزند معاضدالسلطنه‌بود.
- ۲۹- مبارزه با محمدعلی شاه، صص ۴۲۶.
- ۳۰- خاطرات و اسناد مستشارالدوله: مجموعه دوم، صص ۲۵۸. تاریخ نامه ۲ شوال ۱۳۲۷ ق. است.
- ۳۱- مشروطیت جنوب ایران به گزارش بالیوز بریتانیا در بوشهر، ترجمه و تدوین: حسن زنگنه، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، صص ۱۷۷.
- ۳۲- خاطرات و اسناد مستشارالدوله: مجموعه دوم، صص ۲۵۸.
- ۳۳- انقلاب مشروطیت ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتاب‌های آبی)، به‌اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران، انتشارات مازار و انتشارات معین، ۱۳۷۷، صص ۲۹۹.
- ۳۴- روزنامه نجف، س ۱، ش ۱۶، ۱۰ شوال ۱۳۲۸ ق.
- ۳۵- مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۲۰۷.
- ۳۶- مبارزه با محمدعلی شاه، صص ۴۲۷.
- ۳۷- شیخ محمد حرزالدین، معارف الرجال، قم، مکتبه آیة‌الله‌العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.، ج ۱، صص ۹۲.

بر اساس آنچه خرقانی به مستشارالدوله نوشته، میرزا احمد در یابیگی، حاکم بوشهر، که می‌خواست از کاظمین به شهر خود بازگردد، اوضاع را ناخوشایند دید. از همین روی، از خرقانی خواست تا همراه او به بوشهر برود. در برخی اسناد انگلیسی‌ها آمده که خرقانی از سوی مجتهدان نجف، مامور بود تا در یابیگی را همراهی کند. او، می‌خواست تا اختلاف‌های محلی آن نواحی را که صورت جدی پیدا کرده بود، حل و فصل کند

- ۹- برای آگاهی از چگونگی تشکیل انجمن باغ میکده و مذاکرات نخستین جلسه آن، نک: مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، صص ۲۳۶ تا ۳۰۹. وی در این صفحات، شرح بسیار مهمی از چگونگی تشکیل این انجمن تا صادر شدن دستخط عدالتخانه از سوی مظفرالدین‌شاه را آورده است.
- ۱۰- ملک‌زاده، ج ۲، صص ۲۳۶.
- ۱۱- پیشین، ج ۲، صص ۳۰۱.
- ۱۲- پیشین، ج ۲، صص ۲۴۳.
- ۱۳- پیشین، ج ۲، صص ۲۴۴ و ۲۴۵.
- ۱۴- محمد هادی الامینی، رجال الفكر و الادب فی الجاه، بی‌نا، ۱۴۱۳ ق.، ج ۲، صص ۴۶۵ و ۴۶۶.
- ۱۵- شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره احتایه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۲۲۵.
- ۱۶- محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین و انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، مقدمه، صص ۷۹.
- ۱۷- قهرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۴، صص ۲۷۴۶ و ۲۷۴۷. شخصی که این موضوع را برای عین‌السلطنه گفته، جلال‌الممالک بوده است. اگر این شخص، همان ایرج‌میرزا جلال‌الممالک باشد، باید گفتار او را با یقین کامل پذیرفت. این از آن رو است که ایرج‌میرزا نیز مانند خرقانی از اعضای انجمن باغ میکده بود. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، صص ۲۳۹)
- ۱۸- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران،

دانشکده فنی دانشگاه تهران انجام داده است.

نبوی پس از مدتی، با تغییر کامل حوزه مطالعات و تکاپوهای حرفه‌ای خود، به تحصیل در رشته تاریخ روی آورد و آن رشته را در مقطع

مقداد نبوی رضوی

سید مقداد نبوی رضوی متولد تهران است. او ابتدا تحصیلات دانشگاهی خود را تا پایان مقطع کارشناسی ارشد مهندسی عمران، در

کارشناسی ارشد، در دانشگاه شهید بهشتی تهران پی گرفت. حوزه مطالعاتی او، بیشتر درباره تاریخ اندیشه‌های دینی در ایران معاصر است.

زندگینامه کوتاه شیخ محمداسماعیل محلاتی

شیخ محمداسماعیل عرویی محلاتی از عالمان برجسته مشروطه‌خواه مقیم نجف در عصر مشروطه بود. نوشته‌های سیاسی-اجتماعی او درباره مسایل روز، مورد توجه مراجع و بزرگان آن عصر بود. چنان که آیات عظام، آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی در تقریظی به یکی از رسایل مرحوم محلاتی که در دفاع از مشروطه نوشته بود، تمجیدی در خور دارند. آخوند خراسانی در تقریظی بر رساله اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه محلاتی می‌نویسد: «ن‌شاه‌الله تعالی عموم اسلامیان... برای فهمیدن تکالیفی که در حفظ بیضه اسلام در عهده دارند، مغتنم شمارند و حقیقت احکام ماها را که مخالفت اساس مشروطیت به منزله محاربه با امام زمان علیه‌السلام ارواحنا فدا دانستیم، از بیانات واضحه ایشان استفاده نموده و متفق‌الکلمه برای حفظ دین و دنیای خود این اساس قویم را استوار نمایید.» محلاتی در چهارم جمادی‌الاولی ۱۲۶۹ ق در محلات دیده به جهان گشود. پدرش ملا محمدعلی محلاتی از عالمان بزرگ و استاد محدث نوری بوده است. تا ۱۲ سالگی در موطن اصلی خود بوده و سه سال در محضر پدرش مباحث مقدماتی علوم دینی را فرا گرفت سپس جهت استفاده از استادان دیگر و کسب مدارج عالی علمی، در سال ۱۲۸۴ راهی تهران شد.

در تهران، در محضر میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی و میرزا محمد حسن آشتیانی (هر دو از شاگردان برجسته شیخ مرتضی انصاری) به فراگیری علوم و فنون دینی و تهذیب نفس پرداخت. پس از چند سال توقف در تهران، در سال ۱۲۸۹ راهی عراق شد. مدتی در کربلا، نزد ملا محمدحسین اردکانی و شیخ زین‌الدین مازندرانی شاگردی کرد و سپس راهی نجف اشرف شد. نجف در آن روز، مجمع فقهای بزرگی چون میرزا محمدحسن شیرازی (میرزای بزرگ)، میرزا حبیب‌الله رشتی، سیدحسین کوه‌کمری، میرزا ابوالقاسم کلانتر و دیگر علمای آن عصر بوده است. محلاتی در سال ۱۲۹۴ به ایران برگشت و پس از بازگشت از زیارت مشهدالرضا، در بروجرد

سکنا گزیده، به تدریس و ترویج دین همت گمارد. در سال ۱۳۱۲ مجدداً به عتبات بازگشت و در سامرا در درس میرزای بزرگ شرکت کرد. در سال ۱۳۱۳، آنگاه که میرزای بزرگ، درگذشت، محلاتی به نجف بازگشت و مشغول تدریس و تالیف شد. محلاتی مجتهدی آگاه به مقتضیات زمان و در مسایل سیاسی-اجتماعی فعال و صاحب‌نظر بود. او یکی از ۲۰ نفر فقیه‌ای است که از سوی مراجع نجف اشرف، در سال ۱۳۲۸، جهت نظارت بر لوائح و مصوبات مجلس (در راستای تحقق اصل دوم متمم قانون اساسی) معرفی شده بودند، ولی محلاتی حاضر به پذیرش این سمت نشد. وی در مسایل و ابتلائات موجود در آن زمان، فردی آگاه به مقتضیات زمان بوده، مقالات، رسایل و نوشته‌های نسبتاً جامعی در این زمینه تدوین کرد اما در طول زمان، نوشته‌های وی مغفول واقع شده و در کتب و رسایل مربوط به عصر مشروطه، چندان به آنها پرداخته نشده و در طول سالیان طولانی که از مشروطه می‌گذرد، کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. شاید به اذعان برخی کسانی که او را از نزدیک درک کرده‌اند، این مساله به منزوی بودن وی برگردد. شیخ محمد اسماعیل عرویی محلاتی سرانجام در سوم ربیع‌الاول ۱۳۴۳ قمری (۱۳۰۳ شمسی) در ۷۴ سالگی، در نجف درگذشت و در صحن علوی اتاق اول از در سلطانی دفن شد. او در علوم گوناگون، تالیفاتی داشته که در کتاب‌های مختلف به صورت پراکنده، به برخی از آنها اشاره شده است. عمده تالیفات به‌جای‌مانده از او، در زمینه فقه، اصول و کلام بوده و به تناسب اوضاع و احوال آن روزگار، تالیفاتی نیز درباره مسایل سیاسی-اجتماعی داشته‌اند. برخی از کتب و رسایل این فقیه عبارتند از: ۱. انوارالعلم و المعرفة: به فارسی تدوین شده، در اصول دین. ۲- تنقیح‌الابحاث عن احکام النفقات الثلاث: درباره نفقه. ۳- الدرر اللوامع: مشتمل بر قضایای فقهی، اصولی، رجالی. ۴- انوارالحکم فی التوحید. ۵- حاشیه علی الرسایل. ۶- حاشیه علی المکاسب. ۷- رساله فی رد الشبهه الالمانیه. ۸- رساله فی اللباس المشکوک. ۹- نفلس الفوائد. ۱۰- لباب‌الاصول فی اصول الفقه. ۱۱- رد علی المسیحیه و المادیه. ۱۲- الکلمات الموجهه. ۱۳- رساله ارشادالعبادالی عماره البلاد. ۱۴. رساله اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه. این رساله مهم‌ترین اثر سیاسی محلاتی، یکی از مهم‌ترین آثار علمای دینی در دفاع از آرمان‌های مشروطیت و محور اصلی مقاله حاضر است.

اندیشه سیاسی محمداسماعیل محلاتی

تبیین گرسه رکن سلطنت مشروطه



محمد پزشکی

در کشف حقیقت مشروطیت منتشر کرده^(۱) ولی متن کامل آن را در مرحل‌الحرام سال ۱۳۲۸ به حلیه طبع درآورد.^(۲)

الف. مبانی فکری-سیاسی محلاتی:

۱. قلمرو اجتماعی دین:

محلاتی در باب بنیان‌های فقهی حکومت هم‌عقیده استاد خویش، آخوند خراسانی است. از نظر آخوند خراسانی مساله مشروعت در زمان غیبت همواره لاینحل باقی می‌ماند، اما بنا به عقیده شیعه از آنجایی که برای گذران زندگی مسلمانان چاره‌ای جز حکومت نیست، پس به ناچار باید در دوران غیبت نیز حکومتی تاسیس شود و این حکومت باید حافظ دین و جان و مال مردم مسلمان باشد.

محلاتی علل موافقت علما با مشروطیت را به دلایلی توجیه می‌کند: نخست اینکه علما شراً موظف به رفع ظلم و باری مظلوم هستند که این امر در زمان حاضر در قالب حکومتی پارلمانی امکان‌پذیر است؛ دوم آنکه جانبداری از الگوی سلطنت مشروطه در عصر کنونی به عنوان مصداق وظیفه شرعی حفظ قلمرو اسلام است که از اهم واجبات الهی شمرده می‌شود و سوم اینکه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر نیز عالمان دینی را به حمایت از مشروطیت و دخالت در آن موظف می‌کند.^(۳)

سه نکته یادشده جنبه اثباتی و خطوط کلی مشارکت علما در حوزه سیاست را تفسیر می‌کنند، اما این خطوط کلی هیچ‌گاه اجازه دخالت علما در سیاست را به‌صورت تصدی حکومت نمی‌دهند، زیرا حتی با فرض ولایت داشتن فقیهان در امور حسبیه، حوزه وظایف و اختیارات مجلس شورای ملی، حوزه ولایت شرعی و امور حسبیه نیست^(۴) و از آنجا که قلمرو وضع قانون موضوعه امر دنیوی غیرولایی است،^(۵) و کالت مجلس نیز وکالتی شرعی نبوده و تابع شرایط آن نیست^(۶). به این ترتیب، این جنبه سلبی ایده محلاتی، راه را برای پذیرش آموزه‌های نظریه دولت مشروطه باز می‌کند.

۲. بنیان‌های عرفی دولت مشروطه

دولت مشروطه^(۷) در درجه نخست نظریه‌ای در باب محدودیت قدرت سیاسی است. در این نظریه چنین استدلال می‌شود که دولت پدیده‌ای است که خواستار قدرت هرچه بیشتر است و بنابراین، باید آن را محدود و مقید کرد. این ایده اساسی در نظریه‌های مشروطه عالمان دینی نیز باقی مانده، به‌گونه‌ای که محلاتی نیز در تفسیر خود از آزادی همین نکته اساسی

را اخذ کرده است^(۸) و بنیان‌های سیاسی-فکری خود را به شرح ذیل پایه‌ریزی کرده است:

۱- تصور وضع قانون موضوعه: با توجه به اینکه شریعت دو حوزه امور شرعی و حوزه امور عرفی را برای مسلمانان وضع کرده و اختیار حوزه نخست را به دست فقیهان واجد شرایط سپرده است، امکان تصور وضع قانون موضوعه را - منوط به عدم تخطی از احکام الهیه- ممکن ساخته است. محلاتی در رساله لئالی امور مربوط به حوزه عرفی را راجع به مصالح دنیوییه دانسته که ربطی به امور دنیوییه ندارد و علم به احکام شریعت را در آن مدخلیتی نیست.^(۹) تبعات پذیرش حقایق وضع قانون موضوعه دو چیز است: نخستین پیامد این امر آن است که مجلس شورای ملی مسوول تعیین حکم عرفی و فقیهان مسوول تعیین حکم شرعی هستند. او در رساله لئالی این امر را تذکار می‌دهد و از مغالطه این‌دو حوزه مشروطه‌خواهان را برحذر می‌دارد.^(۱۰) دومین پیامد پذیرش حق قانون‌گذاری عرفی آن است که جایگاه حکم و وجوب اطاعت از علما در شریعت، حوزه امور عرفی نیست و از این‌رو، مردم در امور مربوط به انتخاب وکلا و نمایندگان مجلس به پذیرش سخن عالمان مجبور نمی‌باشند.^(۱۱)

به همین ترتیب، حوزه اقتدار و وظایف مجلس در محدوده‌های خارج از محدوده امور حسبیه می‌باشد، زیرا این امور بنا به نظریه ولایت شرعی فقیهان در این حوزه، متعلق به حوزه امور شرعی و متولیان آن، یعنی عالمان دینی است.^(۱۲)

۲- قانون اساسی مدون: بر اساس ایده تمایز حوزه امور شرعی و امور عرفی، محلاتی قانون را به دو «شعبه» تقسیم می‌کند: «یکی، اشغال ملکیه و ادارات دولتی که به صوابید امضاء ملت محدود و مضبوط شده او[دیگری، حدود دیات و سایر سیاست‌نوعیه که بایست مطابق آنچه در شریعت مطهره مقرر شده، ملحوظ نمایند.»^(۱۳) در حیطه «اشغال ملکیه» است که می‌توان به تدوین مجموعه‌ای از قوانین برتر و مقدم بر نظام سیاسی همت گماشت که خارج از حوزه اقتدار سیاسی است.

۳- تفکیک و تمایز قوا: بر اساس تمایز حیطه شرع و عرف، در درجه اول امور مربوط به قضاوت در زمره وظایف فقیهان قرار می‌گیرد و به‌طور کلی از عهده حکومت خارج می‌شود. اما در درون حوزه عرف نیز می‌توان بر اساس تفکیک دو کار ویژه حکومت، دو قومقننه و مجریه را طراحی کرد. محلاتی در دفاع از تفکیک دو قوه مزبور می‌گوید: ◀



زمینه بحث کرده است و می‌گوید: هر حکومت نوعی می‌باید نسبت به هفت وظیفه حساس باشد. او وظایف هفت‌گانه را به این شرح می‌داند: مالیات، ارتش، محاکم قضایی، نظم عمومی و امنیت داخلی؛ امور مدنی‌ای چون اوقاف، تجارت و مطبوعات، مرزبانی و در نهایت حمایت از اتباع در دولت‌های بیگانه.

ارکان دولت مشروطه

محلای الگوی سلطنت مشروطه را بر سه رکن قرار می‌دهد: قانون، آزادی و برابری و از آنجا که این الگوی از حکومت حول محور دوری از خودمحموری صاحبان قدرت سیاسی می‌چرخد، مساله تحدید قدرت سیاسی در کانون توجه آن قرار دارد. در این الگو، چنین امری نیازمند گزینش نمایندگان از مردم و نظارت بر روند اجرا و اعمال قدرت سیاسی است. تحدید قدرت سیاسی همچنین بدون ارایه شرح وظایف و حدود و ثغور اختیارات مقامات اجرایی ناممکن می‌باشد. اینجاست که مساله‌ای به نام قانون و قانون‌گذاری در این الگو مطرح می‌شود. تصویب قانون به‌وسیله نمایندگان مردم، نظارت دقیق بر اجرای آن از سوی نمایندگان و تضمین اثربخشی آن از طریق قوه قضاییه، یکی از ارکان الگوی مزبور قرار می‌گیرد. اعتبار امر قانون‌گذاری به لحاظ بنیادهای دینی به تفکیک امر شرعی از امر عرفی و اعتبار قانون‌گذاری به‌عنوان یک سیره و روش عقلایی مورد تایید شریعت احراز می‌شود.^(۳۹)

دومین رکن از ارکان الگوی سلطنت مشروطه، مساله آزادی است. محلای دو گونه از آزادی را شناسایی می‌کند: آزادی از قید عبودیت الهی و آزادی از قید رقیب استبداد. به عقیده او، گونه نخست از آزادی در میان ملت‌های معتقد به خداوند اعم از یهودیان، نصرانیان، مجوسیان و مسلمانان مطرح نمی‌شود، «زیرا که اتفاقی همه است که از جانب خدا که مولای حقیقی ذاتی آنها است، به توسط پیغمبر خود برای مخلوق که عباد حقیقی ذاتی او هستند، قانونی مقرر شده و حدود و قیودی برای حرکات و سکنات آنها برقرار گشته. نهایت در کیفیت آن و در تعیین رسولی که واسطه در ابلاغ است، مختلف‌اند و اگر که مملکتی سلطنت آنها مشروط شد، معنایش نه آن است که اهل آن مملکت، دست از دین خود کشیده باشند و قیود مذهبی خود را تغییر داده باشند.»^(۴۰) اما گونه دوم از آزادی، رها شدن مردم از دست استبداد است که ربطی به مذهب و دین اهالی مملکت ندارد، چه آنها خداپرست باشند یا بت‌پرست، مسلمان باشند یا کافر، یهودی باشند، یا نصرانی.

اقدام ملت در تحدید حدود سلطنت از قبیل اقدام طیب است بر تحدید ماکولات و مشروبات مریض. و غرض از آن، رفع اخلاط فاسده مهلکه است که بر مزاج هیات سلطنت استیلا یافته.^(۳۸)

تیپ‌شناسی حکومت‌ها

متکلمان مسلمان در اثبات ضرورت نبوت به ناتوانی عقل بشر در ارایه قوانین اداره زندگی اجتماعی تمسک جسته و اعتقاد به توانایی بشر و کفایت عقل او را در قانون‌گذاری، انکار نبوت عامه و کفر معرفی کرده‌اند.^(۳۹)

از نظر علمای مشروطه خواه اعتقاد به کامل بودن دین بدان معنا بود که قانون شرع از طهارت گرفته تا دیات در کتاب‌های فقهی به صورت مشروح بیان شده است و تکلیف موارد و فروع جدید و حوادث واقعه را کسانی که حدیث‌شناس، دین‌دوست، مخالف هوای نفس، مجتهد و در یک کلام عالم و عادل هستند، تعیین می‌کنند.^(۴۰) چنین بنیان کلامی، ساختاری از حکومت را برای شیخ فضل‌الله نوری ایجاد می‌کند که بر دو پایه امور عرفی و امور شرعی استوار است.^(۴۱) ولایت عرفی بنا به مفاد شریعت، از آن عالمان عدول و ولایت عرفی به دست سلطان ذمی شوکت قرار می‌گرفت.

مشروطه‌طلبان در برابر چنین ادعاهایی از جانب مشروطه خواهان به تشدید مبانی دینی مشروطیت پرداختند. محلای همچنین طبقه‌بندی‌ای از حکومت‌ها ارایه می‌دهد که مبتنی بر دو معیار تعداد فرمانروایان و رعایت نفع جمعی است. بر اساس معیار نخست، حکومت‌ها یا حکومت‌های فردی هستند یا جمعی و حکومت‌های فردی خود بر دو گونه می‌باشند. معیار تمایز دو گونه حکومت فردی، همان معیار دوم یعنی رعایت نفع عمومی است. او همچنین از «سلطنت مشروطه محدوده» به عنوان سومین نوع از حکومت سخن می‌گوید که حکومتی جمعی و مبتنی بر منافع عمومی است.

از نظر محلای حکومت ایده‌آل، حکومت فرد معصوم (ع) است که در آن مصالح عمومی رعایت می‌گردد.^(۴۲) اما چنین حکومتی در عصر غیبت دور از دسترس می‌باشد. چنین حکومتی مجمع عقل عملی و علمی و دارای صفات کمالی مورد نیاز در سیاست مدن است؛ از این رو امام به‌عنوان حاکم چنین حکومتی، در قوه نظری خالی از خطا و در قوه عملی عاری از هوا می‌باشد.

پس از آنکه حکومت معصوم (ع) به دلیل غیبت او در زمان حاضر غیرقابل اجرا باشد، نوع دیگری از حکومت مطرح می‌گردد که ضمن مقبول بودن در عصر غیبت در شرایط و زمانه محلای قابل اجرا هم می‌باشد. این حکومت، حکومت سلطنتی مشروطه است. محلای بنیان چنین حکومتی را رعایت مصالح عمومی در حق تمامی شهروندان می‌داند.^(۴۳)

سلطنتی اینچنینی به مقتضای ویژگی رعایت مصالح نوعیه، ناچار از ایجاد ساختاری است که در آن از طرف عموم مردم و کلابی انتخاب می‌شوند تا منافع عموم را به دست آورند.^(۴۴) هیات نمایندگان پس از مشورت درباره مسایل سیاسی و ارزیابی مصالح و مفاسد آنها به راهنمایی پادشاه و دولت بپردازند.

سومین نوع حکومت از نظر محلای که حکومتی نامطلوب تلقی می‌شود، حکومت فردی استبدادی می‌باشد. جوهره چنین حکومتی تسلط اراده یک فرد بر تمام امور کشور به مقتضای میل و اراده می‌باشد.^(۴۵) محلای در مقایسه دو نوع اخیر حکومت، سلطنت مشروطه را ترجیح می‌دهد.^(۴۶)

الگوی سلطنت مشروطه

محلای مشروطیت را الگویی از حکومت می‌داند که در آن، «تصرفات دولت به حدود کلیه نافع»^(۴۷) محدود شده است. مطلوبیت این الگو نه به خاطر مشروعیت ذاتی آن، بلکه به سبب نتایج کلی‌ای است که به بار می‌آورد: اولین نتیجه چنین الگویی از حکومت، رفع ظلم و ستم از سر مسلمانان است که وظایف‌های دینی تلقی می‌شود و پس از آن، جلوگیری از «تسلط کفار بر مومنان»^(۴۸) الگوی سلطنت مشروطه بیشترین توجه خود را مطوف به عملکردهای حکومت و ارایه راهکارهای اجرایی آن می‌کند. محلای در رساله لئالی در این

او آزادی در این معنا را از مستقلات عقلیه و از ضروریات مذهب اسلام برمی‌شمارد.^(۳۷) اما حدود و ثغور آن را از مملکتی به مملکت دیگر متفاوت می‌داند.^(۳۸)

سومین رکن از ارکان الگوی سلطنت مشروطه، برابری است. این رکن الگوی سلطنت مشروطه به شدت مورد انتقاد علمای مشروطه خواه قرار می‌گرفت، چراکه «اصل مساوات» را از اساس مخالف شریعت اسلامی تلقی می‌کردند، زیرا به عقیده آنها تفاوت‌های آشکاری در بسیاری از احکام شریعت مانند تفاوت میان مومن و کافر، بالغ و نابالغ، ممیز و غیرممیز، عاقل و دیوانه، حربی و ذمی، مرد و زن وجود دارد. ولی محلای مانند نایینی تفسیر دیگری از برابری ارایه می‌دهد و می‌گوید:

مساوات که در این دوره گفته می‌شود، به این معنی است که هر حکمی که به هر عنوانی از عناوین شرعی یا عرفیه بار باشد، در اجرای آن حکم فرقی مابین مصادیق آن گذارده نشود؛ مثلاً زانی حد می‌خورد، هر که باشد. سارق دستش بریده می‌شود، هر که باشد. قاتل به قصاص می‌رسد، هر که باشد...^(۳۹)

محلای در لایحه کشف حقیقت مشروطیت، این معنای از برابری را از ضرورت‌های مذهب اسلام اعلام می‌کند.^(۴۰) پی‌نوشت:

- ۱- موسی نجفی (۱۳۷۹)، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۸۷.
- ۲- محمدترکمان (۱۳۶۹)، نظارت هیات مجتهدین: سیر تطور اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره دوم تقنینیه، تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم، تهران، نشر موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ص ۲۲.
- ۳- همان، صص ۱۴۶-۱۱۳.
- ۴- همان، صص ۱۶۷-۱۵۱.
- ۵- همان، صص ۴۷۸-۴۷۳.
- ۶- زرگری‌نژاد، صص ۵۴۹-۴۹۵.
- ۷- همان، صص ۴۷۵ و ۵۳۲-۵۲۹.
- ۸- همان، صص ۵۲۳، ۵۲۴ و ۵۴۲.
- ۹- همان، صص ۵۱۶ و ۵۱۷.
- ۱۰- همان، صص ۵۲۷-۵۲۹.
- ۱۱- Constitutionalism.
- ۱۲- همان، صص ۵۲۱.
- ۱۳- زرگری‌نژاد، صص ۵۱۶.
- ۱۴- همان، صص ۵۱۷.
- ۱۵- همان، صص ۵۱۸-۵۱۷.
- ۱۶- همان، صص ۵۲۳.
- ۱۷- همان، صص ۴۷۸.
- ۱۸- همان، صص ۵۲۳ و ۵۲۴.
- ۱۹- همان، صص ۱۷۵.
- ۲۰- همان، صص ۱۳۱.
- ۲۱- همان، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۲۲- نجفی، صص ۲۶۸.
- ۲۳- همان، صص ۲۶۷.
- ۲۴- زرگری‌نژاد، صص ۵۲۳ و ۵۲۴.
- ۲۵- همان، صص ۴۹۹.
- ۲۶- همان، صص ۴۹۹ و ۵۰۰.
- ۲۷- همان، صص ۵۰۲.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- همان.
- ۳۰- همان، صص ۵۲۰.
- ۳۱- شریف کاشانی، پیشین، صص ۲۴۹.
- ۳۲- همان.
- ۳۳- همان، صص ۲۵۰.
- ۳۴- زرگری‌نژاد، صص ۵۱۹.
- ۳۵- همان، صص ۴۷۸ و شریف کاشانی، صص ۲۵۰.

او از این قرارند: «بررسی انتقادی موج سوم اندیشه سیاسی جدید ایران»، «اندیشه سیاسی حمید عنایت»، «اندیشه سیاسی فریدون آدمیت»، «حقوق اسلامی و حقوق بشر»، «جستاری تطبیقی درباره سرشت و جایگاه فلسفه سیاسی»

سیاسی و روش‌شناسی سیاسی است. از او تاکنون کتاب‌های «چیستی فلسفه سیاسی در حوزه تمدن اسلامی» و «صورت‌بندی مطالعات زنان در جهان اسلام» و بیش از ۲۰ مقاله در نشریات علمی کشور منتشر شده است. عناوین برخی از مقالات

محمد پزشکی

محمد پزشکی فارغ‌التحصیل دکتری رشته علوم سیاسی و استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی است. حوزه مطالعاتی مورد علاقه او، اندیشه

آیت‌الله نایینی در «تنبیه‌الامه» چه نگاهت؟

نظریه پرداز بحث برانگیز

شهاب سلیمی

«پژوهشی در اندیشه سیاسی نایینی»، نوشته سیدجواد ورعی، تهران، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۳، ۱۷۶صص

اشاره: سیدجواد ورعی از دانشوران حوزه علمیه است. وی در ۱۵ سال اخیر برای فعالیت علمی و تحقیقی خود رشته فقه را با گرایش اجتماعی و سیاسی انتخاب کرده و در کنار تدریس سطوح عالی در مدرسه آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی در قم به تحقیق و تالیف پرداخته است. وی همکاری‌هایی با مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مرکز تحقیقات حج داشته و از سال ۸۲ تا ۸۶ هم سردبیر فصلنامه حکومت اسلامی بود. به جز کتاب حاضر برخی دیگر از کتاب‌های منتشر شده این نویسنده عبارتند از: «امام خمینی و احیای تفکر اسلامی»، «اندیشه‌های فقهی امام خمینی»، «بررسی فقهی اصل در روابط خارجی دولت اسلامی»، «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» (تصحیح)، «حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان»، «کوثر هدایت»، «مبانی دینی و سیاسی برائت از مشرکان»، «مبانی فقهی جهاد»، «مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به روایت قانون‌گذار». حضور عالمان برجسته شیعی در نهضت مشروطه از مسائلی بوده که مورد توجه محققان و پژوهشگران قرار داشته است. به‌ویژه آنکه برخی از آنان در دفاع از مشروطه و برخی دیگر در مخالفت با آن به تلاش علمی و عملی برخاستند. نگارش کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله از سوی آیت‌الله نایینی و تأیید آن از سوی دو نفر از اعظم فقهای حوزه علمیه نجف، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی سبب شد این اثر به عنوان پشتوانه نظری مشروطه به شمار آید.

در این پژوهش مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در اندیشه سیاسی نایینی مورد بحث قرار گرفته و با دیدگاه مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان مقایسه و تأکید شده که نایینی فقهی وارسته، مبتکر و دارای مبناست و در تحلیل افکار و نظرات او نمی‌توان مبانی فکری او را نادیده گرفت. اگر متشابهاتی در آثار او به چشم می‌خورد، باید به محکمت برگردانده شود.

حکومت آرمانی، ولایت امام معصوم و فقیه عادل، حاکمیت ملی، حکومت مشروطه، قانون اساسی، مجلس شورای ملی، آزادی، مساوات و استبداد سیاسی و غیرسیاسی فصول مختلف این کتاب را شامل می‌شود.

ورعی در مقدمه، گذری بر زندگینامه نایینی داشته و ضمن اشاره به شخصیت علمی وی، به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی او نیز اشاره کرده است. نویسنده، بروز این شخصیت را مرهون ارتباط نایینی با میرزای شیرازی در نهضت تنبیکو، انس و دوستی با سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همکاری و همگامی با خراسانی و مازندرانی در نهضت مشروطه و جهاد بر ضد انگلیس و اعتراض به تجاوز روسیه به شمال کشور می‌داند.

به اعتقاد ورعی، قصد نایینی از نگارش کتاب این بوده که از یک سو به دفاع از مفاهیم جدیدی بپردازد که در مشروطه مطرح شد؛ مفاهیمی که او آنها را با ترازوی شریعت، ارزیابی و تفسیر می‌کرد و از سوی دیگر به شبهات مشروعه‌خواهان که به نظر او مفاهیم پادشاهانه را به صورتی تحریف شده در جامعه مطرح کردند، پاسخ دهد. (ص ۲۷)

به نوشته ورعی، نایینی در کنار توجه به قرآن و سنت (۴۰ بار استناد به آیات و ۳۰ بار استناد به روایات)، از طبایع الاستبداد عبدالرحمن کواکبی نیز استفاده کرده است. ورعی معتقد است بهره‌گیری نایینی از این کتاب به معنی تقلید وی از کواکبی نیست. اگرچه موضوع استبداد و چگونگی تفکیک آن از جمله ابتکارات کواکبی است اما عمق اثر نایینی و برداشت و تفسیر او از مقوله «تحدید سلطنت» و «مهار استبداد» قابل مقایسه با اثر کواکبی نیست. (ص ۲۲)

ورعی در بخش دیگری از بررسی منابع کتاب تنبیه‌الامه معترض سخن حمید عنایت در کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب شد که معتقد بود نایینی در نگارش رساله خود از خطابه فضل علی آقا مولوی در اولین دوره مجلس شورای ملی بهره گرفته است. از آنجایی که در این خطابه اشاره‌ای به تصویب قوانین مجلس از سوی هیات نظارت مجتهدان نشده است، طبق برداشت ورعی این نظر یا دیدگاه نایینی در مورد نظرات مجتهدان بر مصوبات مجلس منافات کلی دارد. (ص ۳۳)

ورعی در فصل اول کتابش (حکومت آرمانی) در پی پاسخ به این سوال است که آیا آنچه را نایینی به عنوان یک نظام سیاسی برای عصر خویش ارائه کرده از نظر او برای هر زمان و مکانی شایسته است؟ به اعتقاد نویسنده، نظام مشروطه

سلطنتی که نایینی در صد اثبات مشروطیت آن از منظر دین بود، یک نظام حداقلی و از روی ناچاری بود. از نظر نایینی حقیقت سلطنت و حکومت «ولایت بر حفظ و نظم و به منزله شبانی گله» است و فلسفه وجودی حکومت جز «حفظ و نظم مملکت و شبانی گله و ترتیب نوع و رعایت رعیت» نیست. (ص ۳۸)

از دیدگاه نایینی، تحقق حقیقت سلطنت در مرحله نخست به نصب الهی ممکن است و در این راه، نصب الهی را لازم می‌داند. وی در مرحله بعد، عصمت را ضامن بقای این حقیقت و مانع تبدیل آن به استبداد می‌شمارد. در فرض عدم دسترسی به شخص معصوم، نوبت به کسی می‌رسد که به معصوم نزدیک‌تر است و عدالت و تقوا داشته باشد. این دو خصیصه نیز مانند عصمت و البته در مرتبه‌ای پایین‌تر، می‌تواند تا حدودی حافظ حقیقت سلطنت باشد. شخصی با این اوصاف، باید علم و آگاهی کافی از قوانین اسلامی و مقتضیات روز داشته باشد. او نظرات بیرونی را به عنوان مرحله سوم تحقق حاکمیت پیشنهاد می‌دهد. به اعتقاد نایینی، نظرات فقیه بر رفتار دولتمردان می‌تواند هدف حراست از حقیقت سلطنت و جلوگیری از تبدیل آن به استبداد را تأمین کند. او موضوع نظرات بیرونی نمایندگان ملت را به عنوان مرحله چهارم مطرح می‌کند. حکومت آرمانی از نظر او، ویژگی‌هایی دارد که می‌توان در نظام مشروطه نیز آنها را تأمین کرد اما همه ویژگی‌های یک نظام آرمانی در نظام مشروطه وجود ندارد و ناچار طبق قاعده «دفع افسد به فاسد» باید به نظام مشروطه تن داد. (ص ۴۴)

ورعی در فصل دوم به بیان دیدگاه‌های نایینی درباره ولایت پیشوایان معصوم و ولایت فقیه می‌پردازد. وی ضمن ارائه بحثی مقدماتی در مورد جایگاه بلندمرتبه فقهی نایینی به این نکته توجه داشت که برخی آرای او در حوزه محکمت و برخی نظرات وی در حیطه متشابهات است و ادب تحقیق حکم می‌کند که با مشاهده مطلبی متشابه در کتابش که احتمالات مختلفی در آن داده می‌شود، نمی‌توان احتمالی را مطرح کرد که با مبانی و محکمت اندیشه او سازگار نباشد. اگر نایینی از مشورت، رای اکثریت، حاکمیت ملی و امثال آن سخن گفته، هرگز نمی‌توان تفسیری از این مقولات ارائه کرد که با اصول و مبانی فکری او در تضاد باشد.

سخن اصلی ورعی در این فصل کتاب، تأکید بر این نکته است که حکومت در درجه اول منصبی الهی است که به معصوم و در درجه دوم به فقیه عادل واگذار شده و تنها در صورت عدم دسترسی به حاکم منصوب می‌توان از نصب چشم پوشید. این از محکمت اندیشه نایینی است. نایینی نیابت فقیه در عصر غیبت را در حوزه امور حسبیه از قطعیت مذهب می‌داند. (ص ۵۳)

مروری بر تنبیه‌الامه نشان می‌دهد که نایینی، اگر چه بحث ولایت فقیه را



به صورت مستقل طرح نکرده اما مشروعت نظام مشروطه را به ولایت فقیه می‌داند. به اعتقاد ورعی، تأکید بر حضور مستقیم یا غیرمستقیم فقه در ارکان حکومت مشروطه از جمله مسلمات اندیشه نایینی است و در صورت نبود آن مشروطه از مهم‌ترین رکن مشروعتش تهی است. (ص ۶۰)

وی معرفی نایینی به عنوان منکر ولایت فقیه را ناشی از ناآگاهی گویندگان این سخن از فقه و فقهات و مبانی فکری این روحانی برجسته حوزه می‌داند. (ص ۷۳)

ورعی در فصل سوم کتاب به بررسی دیدگاه‌های نایینی در مورد حاکمیت ملی می‌پردازد. در مبنای دیدگاه ورعی، منظور از حاکمیت ملی در اندیشه نایینی حق تعیین سرنوشت و استقلال از سلطه بیگانه است. (ص ۸۳) و در بعد قانونگذاری نیز حاکمیت ملی به معنای خواست و اراده استقلالی مردم در برابر احکام ثابت شرعی در اندیشه سیاسی نایینی جای ندارد. (ص ۸۶)

نویسنده در فصل چهارم نظرات نایینی در مورد حکومت مشروطه را مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر ورعی، تلاش رهبران مذهبی که در قالب حکومت مشروطه انجام گرفت، هدفی جز محدود کردن سلطنت استبدادی قاجار و جلوگیری از ظلم و بیداد نداشت و علمادرد بودند که با نظرات رفتار دولتمردان، هم مانع از رفتار مستبدانه آنان شوند و هم از نفوذ بیگانگان جلوگیری کنند. این نکته مورد توجه کافی نایینی نیز بوده است. به عبارت دیگر نایینی شأن مشروطه را محدود کردن قدرت و اختیارات غاصب منصب ولایت فقه می‌شمارد. (ص ۹۹)

نایینی محدود کردن سلطنت غاصب قاجار و نظرات بر عملکرد دولتمردان را متوقف بر تحقق دو امر می‌داند؛ نخست تدوین قانون اساسی و دیگری تشکیل مجلس شورای ملی. ورعی در فصل پنجم و ششم کتابش به این موضوع به صورت مشروح پرداخته است. از نظر نایینی از آنجایی که حضور و دخالت مستقیم فقه در امر سیاسی و اجتماعی مقدر نبود وی برای حل این مشکل یادآور شد که آنان می‌توانند با انان دادن به نمایندگان مجلس بر انجام وظایف آنان نظرات و آرای ایشان را تصحیح و تنفیذ کنند تا مشکل عدم مشروطیت دخالت آنان در امور که به فقه و اکتدار شده، حل شود. از دیدگاه وی در شرایط آن روز، سامان یافتن امور جز از این راه ممکن نبود. (ص ۱۲۷)

مفهوم آزادی از جمله مباحث مورد اختلاف علما به‌خصوص در دوران مشروطیت بود. این مساله مورد توجه نایینی قرار داشت و وی در تنبیه‌الامه به تفصیل به این موضوع پرداخته است. فصل هفتم کتاب ورعی به این موضوع اختصاص دارد. از نظر نایینی حق دخالت مردم در امور سیاسی و اجتماعی و حق نظارت و انتقاد از دولتمردان از آثار و فروع آزادی است اما این حق، به علت حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس در تاریخ اسلامی سلب شده و از سوی پادشاهان قاجار به یغما رفته بود. اما در عین حال باید توجه داشت که نزاع ملت و مشروطه‌خواهان با سلطنت قاجار «تحصیل آزادی از اسارت و رقیبت» است نه «رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب». (ص ۱۴۲)

بررسی مفهوم مساوات فصل هشتم کتاب را در بر می‌گیرد. در بینش نایینی، مساوات «شرف قوانین ماخوذه از سیاست اسلامیه و مبنا و اساس عدالت و روح تمام قوانین» است با این تفاوت که از نظر نایینی این مساوات در مرحله اجرای احکام و قوانین شرعی است نه وضع قوانین. (ص ۱۵۳)

فصل نهم و آخرین بخش کتاب به موضوع استبداد سیاسی و دینی اختصاص دارد. از نظر نایینی موجه جلوه دادن استبداد سیاسی از سوی شعبه استبداد دینی، آمیختن حق و باطل به وسیله آنان و تحریف مقولاتی چون آزادی و برابر از مشکلاتی است که حاکمیت مشروطه با آن روبه‌رو است. (ص ۱۶۳)

در مجموع در مورد کتاب پژوهشی در اندیشه سیاسی نایینی باید گفت که نویسنده سعی دارد ترسیم چهره‌ای جدید از نایینی ارائه دهد. ورعی معتقد است چون کتاب تنبیه‌الامه به قلم فقهی سترگ است به دلیل تخصصی بودن کتاب و دشواری در کس، تفسیرهای مختلفی از آن شد و در محافل سیاسی نیز مورد بحث و اختلاف نظر قرار گرفت. طبیعی است به دلیل تعدد آثار منتشر شده درباره نایینی و نوشته‌های او، به‌خصوص توضیحات و حواشی آیت‌الله سید محمود طالقانی بر تنبیه‌الامه و همچنین اثر ارزشمند و کلاسیک دکتر عبدالهادی حائری با عنوان «تشیح و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق»، کار سیدجواد ورعی در بررسی آرای نایینی دشوارتر بوده و در مجموع توانسته کاری نو و از زاویه دیدی متفاوت عرضه کند. ▀

اولین شهید مشروطه

گزارش یک قتل در بازار تهران



فرزانه ابراهیمزاده

در منابع مربوط به حوادث مشروطه، نام سیدعبدالحمید وفسی، طلبه جوان اراکی که در ۱۹ تیر ۱۲۸۵ شمسی، بعد از وقایع اعتراض مردم به اقدام برای ساختن بانک استقراری روس در یک قبرستان متروکه در زمستان ۱۲۸۴ آغاز و سپس به چوب بستن تاجر قند در بازار تهران منتهی شد، به ضرب گلوله یکی از نیروهای قزاق کشته و به عنوان اولین شهید مشروطه آورده شده است:

سیدعبدالحمید

بعون الله تعالی، اسد سنه ۱۲۸۹ شمسی، مطابق رمضان سنه ۱۳۲۸ هجری طهران پایتخت دولت شاهنشاهی قاجار در عهد سلطنت سلطان بن سلطان احمد شاه قاجار (عمره طویل) به نیابت سلطنت حضرت آقا، ناصرالملک رییس ایل قاجاریه.

حضرت آقا،

با سلام و تهنیت، حسب فرمایش کتبی جنابعالی که از سوی مباشرتان میرزا احمد دفتر دیوان به اینجانب در چند ماه ماضی ابلاغ شد، تفحصی در فقره جگرسوز شهادت طلبه‌ای جوان موسوم به سیدعبدالحمید از سادات سجادی وفسی اراک که در واقعه مجاهدت مشروطه‌خواهی مردم در سنوات گذشته در حمله قزاقان قزوینی به محله سرپولک و مقابل مدرسه معمارباشی که

مرحوم مذکور در آن به تحصیل علوم دینی مشغول بوده؛ واقع شده، شواهدی به دست آمده که ذیل این نامه خلاصه آن را حضور شما معروض می‌دارم. ان‌شاءالله دوسیه تکمیل شده این تفحص را به همراه شهادت شهود عینی و شرح وقایع روز شوم و تجسس مدفن جسد او و شرح بسیط مذاکرات اینجانب با خانواده آن شهید سعید، علی‌الخصوص برادر بزرگ‌تر و ابوی‌شان را به تعجیل به واسطه میرزا احمدخان خدمت شما خواهم فرستاد، باشد که این تلاش چند ماهه بنده کمترین قبول درگاه شما باشد. تنها استمداد عاجزانه به مخفی نگه داشتن نام این حقیر، به جهت خدمت در دایره خفیه‌نویسی اداره تأمینات است؛ همچنان که نام جنابعالی برای من پوشیده خواهد ماند. سرکار آقا می‌دانید که این نان بخور و نمیر نوکری دولت، کفاف شش سر عائله را در این ایام قحطی نمی‌دهد و نوکر دولت باید بی ممری دیگر برای رزق باشد. آن چه به الصاق این کاغذ می‌آید، از رونویس برابر اصل حاشیه‌های این حقیر طی چندین ماه پنهان کاری از چشم روسای اداره خفیه است، حاصل شده. دوسیه شماره ۱۴-۳۵ فقره قتل طلبه‌ای جوان موسوم به سیدعبدالحمید مورخه ۱۸ جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۴ (۱۹ سرطان ۱۲۸۵) در کوچه مدرسه معمارباشی.

لازم به ذکر است که این واقعه دل آزار به دنبال وقایع اسفبار و ظلم‌هایی که در سنوات اخیر به مومنین و حرمت‌شکنی به شریعت مقدسه روی داد، خاصه تعدیات علام‌الدوله حاکم پایتخت به دستگیری و یاری عین‌الدوله صدراعظم شاه مبرور مظفرالدین شاه (خلدالله مکنانه) به مردم روا داشت و واقعه مسجد و قبرستان چال و تعدیات اجنبیان برای ساخت بانک استقراری به ساحت مسجد و مدرسه وقفی و جنازه‌های مسلمانان که دل علمای اعلام در نجف و طهران را خون کرد حادث شد. حضرت آقا خودتان در جریان هستی، بدایت این ماجرا از آنجایی آغاز شد که روس‌ها هم می‌خواستند بانک استقراری در طهران برپا کنند و از گردش روزگار این تنها زمین گورستان کهنه بازار امیر بود و جای خوف‌انگیز و به گمان اجانب

مناسب خبر موفق دارم که پیش از روس‌ها، مستشارالتجار می‌خواست آن گورستان را تبدیل به مدرسه کند. دستخط آقا سید محمد طباطبایی را هم داشت... باقی قضایا را خودتان بهتر از من می‌دانید تا مساله نوز بلجیکی و عسکر گاریچی تا واقعه گران شدن قند به واسطه آشوب میان زاپن و روسیه و به چوب بستن میرزا هاشم قندی و دیگر تاجر سرشناس قند در دهانه بازار طهران.

بعد از غائله به چوب بسته شدن تاجر محترم قند در تهران توسط جناب علاالدوله و به جوش آمدن خشم عامه مردم، جمعی از علما و مردم اقدام برای مهاجرت به زاویه مقدسه عبدالعظیم کردند. در این میان حاج شیخ محمد سلطان‌الواعظین یکی از واعظ پایتخت بود که به همراه آسید جمال‌الدین واعظ مسجد سرپولک و مسجد معمارباشی چندین خطابه تند علیه شخص صدراعظم عین‌الدوله داشتند و گناه همه مظالم را بر دوش شخص عین‌الدوله انداختند. صبح روز واقعه یعنی چهارشنبه ۱۱ جمادی‌الاول، عمله عین‌الدوله به سرکردگی احمدخان سلطان و سربازان فوج قزوین به سمت بیت سلطان‌الواعظین در نزدیکی مدرسه معمارباشی رفته و راه او که در راه رفتن به مسجد بوده را بستند. احمدخان، به ساحت شیخ معترض شده است و قصد کرده ایشان را با دست بسته سوار بر مرکبی به سمت محبس ببرد.

احمدخان مذکور جسارت را به حدی رسانده که حتی زمانی که شیخ گفته: «من مطیع امر و حاضر لکن خوب است شما از عقب من بیایید و هر جا که می‌خواهید مرا ببرید، بگویند خود می‌روم. اگر تخلف کردم از عقب مرا با گلوله بزیند، زیرا اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ببینند احتمالا هرج و مرج خواهد شد.



بهتر آن است که یک نفر همراه من باشد و سربازان و فرانشان از پشت سر ما حرکت کنند.» به جسارت خود ادامه داده و قزاقانش اطراف شیخ را گرفته و به طرف خانه عین‌الدوله حرکت دادند. این عمل خشم مردم را برانگیخته به طوری که رشته امور از دست فوج احمدخان در رفته و مجبور به حبس شیخ در قزاق‌خانه‌ای در همان محل شد. اما مردم که از دستگیری سلطان‌الواعظین خشمگین بودند در اطراف سربازخانه جمع شدند. دقیقه به دقیقه به تعداد آنان افزوده می‌شد. در این میان خبر دستگیری واعظ مذکور به آیت‌الله بهبهانی رسید. ایشان پسر خود را با عده‌ای از طلاب و سادات برای رهایی شیخ محمد فرستاد، اما پادرمیانی آقا زاده نیز مفید واقع نشد و احمدخان به تخریب خود اصرار ورزید و به فوج خود حکم تیر داد. مرحوم سیدعبدالحمید که از طلاب و اهل علم بود با زبان روزنه از درس آقا میرزا

تقی مجتهد گرگانی مراجعت کرده و کتاب‌های درس خود را در زیر بغل داشت، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیک سرباز را دید. خطاب به احمدخان کرد و گفت: مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا امر به شلیک کردی؟ مگر اینها مسلمان نیستند؟ مگر ادیب، نوکر سیدالشهدا نیست که در خون خود می‌غلطد؟ اگر دولت از تو مواخذه می‌کرد، می‌گفتی که ملت هجوم آورد و حبسی را برد. احمدخان از غیظ و تغیر، تفرنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی‌کس خالی نمود. بعضی گویند در شلیک اول، تیر احمدخان به سید گرفت.

... بالجمله؛ سیدعبدالحمید به همان رسیدن تیر افتاد. مردم سیدعبدالحمید را آوردند به مدرسه معمارباشی و آنجا خوابانیدند. حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت: آقای من چه می‌خواهی؟ سید جواب داد: قدری آب که عطش، مرا آذیت می‌کند. تا آب حاضر شد، سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود. از شیخ محمد بی‌واسطه شنیدم که قسم می‌خورد: سید اولاد پیغمبر دهان به روزه بود که به دیدار حق تعالی شتافت. حاج شیخ محمد واعظ که مظلومیت سید را مشاهده کرد، خون او را به صورت و محاسن خود مالید. حاج شیخ محمد به یکی از نزدیکان گفته بود که تیر از سینه آن سید بزرگوار وارد قفسه صدری شده و از پشت گردن خارج شده است. به احتمال قریب به یقین همان علت کشته شدن شده است.

یکی از کاسبان محل می‌گفت: آن چنان غلغلای بین مردم از شنیدن خبر شهادت آن سید بزرگوار برخاست که حتی سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه مبارک که هم به یاری احمدخان شتافته بود در نزدیکی مدرسه معمار باشی ترسیده به سمت فوج خود هزیمت کردند. به دنبال این حادثه شهر ملتهدتر شد و مردم به خون‌خواهی او آمدند. صدراعظم که خود را به معرکه رسانده بود، در مقابل فوج قزاقی که می‌خواستند کشته سید را ببرند ایستاد و دستور داد نعش را به مسجد جامع ببرند، مردم با آن جمعیت انبوه جنازه را برداشته با شیون و ناله به طرف مسجد جامع حرکت کردند. به نقل یکی دیگر از اهالی محله، به دستور شیخ محمد مردم جنازه سیدعبدالحمید را نزدیک ظهر در همان مسجد جامع شستند و در میان مسجد گذارند. کم‌کم در کل پایتخت آشوبی برپا شد و مردم بازار را بستند و برای این شهید سوگواری‌ها کردند.

نعش شهید را همان روز در مسجد شستند و در همان جا به خاک سپردند، با حضور مردم پایتخت، لکن بدون حضور قوم و خویش او. آن سید مظلوم در وفس اراک در خانواده سجادی‌های این قریه که سادات محترم آن دیارند متولد شده. والد مکرم و اخویش هنوز در این قریه زندگی می‌کنند. مطابق استنطاقات حقیر از خانواده‌اش، متوجه شدم که این سید بزرگوار دو سال پیش از آن واقعه دهشتناک صبیحه عمویش را به زوجیت گرفته و از او صاحب دختری است که هنگام شهادت او چند ماهه بوده است. صبیحه ایشان اکنون زیر نظر جانشان

در همان زادگاهشان هستند مع‌الاسف باید گفت، دولت فخریمه بدو و بعد از شهادت آن سید در اخبار روزنامجات دولت‌علیه، ایذا منکر شهادت آن شهید به دست ماموران دولتی شد. اما خون مظلوم بر زمین نمی‌ماند و چنان که مستحضرید، کمتر از یک ماه از آن جنایت مولمه، شاه مرحوم فرمان مشروطیت را توشیح فرمودند. به الصاق این دوسیه باید به خدمت سرکار عالی برسانم که پس از آنکه شاه سابق مشروطه را تعطیل و خانه ملت را به توپ بست، دستور به خرابی گور آن شهید دادند. شنیدم که در ایام ماضی جنازه را از خاک بیرون کشیدند و در محل دیگری که احدی از آن خبر ندارد به خاک سپردند. در این هنگامه که مشروطه به همت مجاهدان عودت شده، گویا کسی را از این سید مظلوم که خونش به زمین ریخت تا مشروطه شود، خبری نیست.

است. او در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ طرح‌های تحقیقاتی موسسه پژوهشی آینده همکاری داشته است. او هم‌اکنون در روزنامه شرق مشغول است.

کارشناسی ارشد است. او از سال ۱۳۷۷ سابقه فعالیت پژوهشی در حوزه تاریخ معاصر دارد. ابراهیمزاده در سال ۱۳۷۷ پژوهشگر پروژه بانک عکس‌های موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بوده

فرزانه ابراهیمزاده
فرزانه ابراهیمزاده دانش‌آموخته تاریخ در دانشگاه شهید بهشتی در مقطع کارشناسی و دانشجوی آزاد واحد تهران، مرکز در مقطع

یادگارهای مشروطه

❖ کیمیا امینیان

❖ یکصد و شش سال گذشته از قلب‌الاسد آن سال‌ها. از ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی که مظفرالدین شاه همیشه بیمار، با دستانی لرزان فرمان مشروطیت را پسای آن درخت سرو صاحبقرانیه صادر کرد تا ملت از نعمت اعطای این لطف مولوکنه دعاگوی او و حکومتش باشند. فرمان را به دست طبیبش دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله نفقی سپرد تا به بست‌نشینان برساند و به تحصن‌شان پایان دهند. اما چقدر شهر و دیار ما نشانه‌های این واقعه را در خود جای داده است؟ کسی چه می‌داند امروز این فرمان کجاست؟ اصلا در این سال‌ها کسی از خودش پرسیده سند آزادی ایرانیان کجای این دنیا پنهان شده است؟ قلب‌الاسد یک روز تاریخی است؛ روزی که مشروطه، حاصل خون مردم ایران، به پیروزی نزدیک شد. اما اصلا یادمان هست که امروز چه روز مهمی در تاریخ ماست؟ ۱۰۶ سال گذشته از آن روزهایی که مردم تهران در اعتراض به ظلم عین‌الدوله و به چوب بستن تجار قند به علمای اسلام متوسل و خواستار عدالتخانه شدند. آن روز که در محله امامزاده یحیی جنازه سید عبدالحمید طلبه جوان اراکی را که روی دست‌های خود گرفتند و خون‌خواه او شدند. آیا می‌دانیم تنها یادگاری این جوان اراکی، یعنی دخترش، چند سال پیش در زادگاهش، وفس، در گذشت؟ حالا بیش از یک قرن از آن تغییر و تحول در ارکان حکومت، تبدیل بنیان دیرین استبداد به شرط قانون و از روزهای هیاهوی مردم برای کسب آزادی گذشته است، اما کمتر کسی به یاد قهرمانان این افتخار تاریخی است. نه مراسم بزرگداشتی برپاست و نه کسی حتی شاخه گلی را بر مزار مشروطه‌خواهان خواهد برد. اصلا خبری داریم که پای همین پایتخت ۲۲۷ ساله‌مان گورستانی است که قبر ستارخان را در خود جای داده است؟ مشروطه‌سازان این روزها چقدر تنها هستند و شهرهای ما خالی از نام آنها. در پایتختی که هر روز بر وسعتش افزوده می‌شود، حتی یک کوچه به نام این اتفاق مهم ثبت نشده است. تنها سهم این واژه پسوند ساختمانی است که سال‌ها خانه ملت بود. از آن همه مکان‌های خاطره‌انگیز مشروطه حالا خیابان‌های عریض و ساختمان‌های سرب‌افراشته باقی مانده است. سهم سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی رهبران روحانی مشروطه از آن همه خیابان پایتخت هیچ است؟ در میان آن همه مجاهد و آزادی‌خواه تنها ستارخان و باقرخان و صوراسرافیل سهمی از نام خیابان‌ها برده‌اند. چند نفر از ما می‌دانیم که لوحی که سال‌ها نشان آزادی خواهی ملتی برای گرفتن حقش بود، در سردابه موزه مجلس خاموش مانده است؟ اصلا می‌دانیم که موزه مجلسی داریم؟

با آنکه بخشی از هویتش را از نام شاه بیمار قاجاری گرفته اما هنوز هم که تکرارش می‌کنی بی‌اختیار یاد مجلس و ظهر داغ قلب‌الاسد ۱۲۸۵ خورشیدی می‌افتی که دست لرزان مظفرالدین شاه زیر درخت چنار صاحبقرانیه پای آن ورق‌های را که احمد قوام‌السلطنه خطی کرده بود امضا انداخت: «عدل مظفر». ماده تاریخی که سال‌ها بالای سردر مجلس شورایی ملی جا خوش کرده بود و حالا هم اگر سری به موزه مجلس بزنی می‌توانید خط میرزا محمدرضا کلهر و لوح فلزی گراور شده عبدالرزاق همدانی را ببینید که از پس ۱۰۶ سال داستان‌های زیادی با خود دارد.

این یادگار روزهای تلخ و شیرین تاریخ معاصر، در اولین روز افتتاح مجلس در روز یکشنبه ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ با حضور مظفرالدین شاه در عمارت سلطنتی، اتاق برلیان کاخ گلستان و با شرکت سفرا و نمایندگان کشورهای مختلف در شعری براساس ماده تاریخ صدور فرمان مشروطه اعلام شد. پس از تشکیل مجلس، میرزا نصرالله خان نایبی، (مشیرالدوله) دستور داد تا عمارت بهارستان را برای مجلس آماده کنند، اما نمایندگان مردم با برگزاری جلسات مجلس در آن عمارت مخالفت کردند. به همین دلیل تا مدتی جلسه نمایندگان در مدرسه نظام، از بناهای واقع در ارگ سلطنتی، تشکیل می‌شد. در ۲۷ شعبان ۱۳۲۴، نمایندگان مجلس از صدراعظم خواستند که عمارت بهارستان را به‌طور موقت برای تشکیل جلسه‌های مجلس اختصاص دهند. سپس در ۲۳ شوال ۱۳۲۴، لوح سردر مجلس با عنوان دارالشورای ملی ایران و عدل مظفر بر سردر عمارت بهارستان نصب شد. این لوح فلزی را سید عبدالرزاق از شهدای مشروطه، همان کسی که برای نخستین بار گراورسازی را به ایران آورد، با خط محمدرضا کلهر ساخت. عبدالرزاق در درگیری‌های پس از پیروزی مشروطه بین اعتدالیون و دمکرات‌ها به همراه علی محمدخان تربیت (خواهرزاده سیدحسن تقی‌زاده) ترور شدند. مهدی قلی خان مخبرالسلطنه هدایت در «خاطرات و خطرات» می‌نویسد: «پس از آغاز به کار مجلس و انتقال آن به بهارستان عدل مظفر تاریخ تاسیس مجلس است به خط کلهر با آب طلا بالای درب مجلس نصب شد»

این پلاک در درگیری‌های پس از به توپ بستن مجلس آسیبی ندید و به تدریج مهم‌ترین عامل مشخصه مجلس شناخته شد. در دوره رضاشاه، به دلیل تضادی که او با قاجاریه داشت، عدل مظفر را از سر در مجلس پایین آوردند. اما در ۱۹ آبان ۱۳۲۰ به جای نخست خود بازگشت، تا شاهد حوادثی باشد که تا سال ۱۳۵۷ بر

مجلس رفت. سال‌ها کسی از آن خبر نداشت، تا اینکه سال ۱۳۸۴ به طور اتفاقی از یکی از اتاق‌های کتابخانه مجلس پیدا شد. داستان اینجاست که در روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی، این پلاک را همراه دو شیر از سردر مجلس پایین آورده و پشت مجلس رها کردند. عبدالحسین حائری نسخه‌شناس پژوهشگر، آخرین رییس کتابخانه مجلس قبل از بهمن ۱۳۵۷ و نخستین رییس کتابخانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درباره پیدا شدن این پلاک به یاد می‌آورد: «وایل سال ۵۸ خرداد

شدیم مجسمه شیرها به همراه این پلاک پشت ساختمان مجلس رها شده‌اند. عدل مظفر شکسته شده بود. من و همکارانم تکه‌های آن را جمع‌آوری کردیم و آنها را به مخزن کتابخانه مجلس انتقال دادیم.» حائری برای سال‌ها از این تکه‌ها در مخزن کتابخانه نگهداری کرد تا زمانی که مسوولان کتابخانه مجلس پس از طرح راهاندازی موزه مجلس تصمیم گرفتند تا این نشان را به عنوان یکی از یادگارهای مشروطه مرمت کنند. اینطور بود که تکه‌های آن را پس از مرمت در قایی کنار هم قرار دادند. حالا این قاب در سرداب موزه مجلس است و با زبان بی‌زبانی‌اش روایتگر داستان‌های مشروطه است.

فرمان مشروطه

دست لرزان شاه که روی کاغذ آمد، رو به اعلم‌الدوله گفت: «یعنی این ورقه را توشیح کنم، این هیاهویی که در شهر در گرفته تمام خواهد شد؟» اعلم‌الدوله گفت: «سلطان قاجار با امضای این برگه نام خود را برای همیشه به نیکی در تاریخ یادگار می‌گذارد» مظفرالدین شاه بار دیگر ورقه را خواند که در بالای آن مهر چهار گوش با نام مظفرالدین‌شاه نقش بسته و در ۱۲ سطر و به خط دبیر حضور (احمد قوام‌السلطنه) خطاب به صدراعظم نوشته بود: «مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان افشار و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در تمام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را به عمل آورد.»

این یکی از مهم‌ترین امضاهای تاریخ و مهم‌ترین ورقه‌هایی بود که در تاریخ ایران تاکنون نوشته شده بود. اما حتما نه مظفرالدین شاه خسته از اعتراض‌های مردم و نه حتی قوام جوان آن روزها که باید خطش به یادگار می‌ماند، نمی‌دانستند که چه کلماتی را به یادگاری می‌گذارند. اما آن برگه ثبت شد. حالا سال‌ها از ثبت آن واقعه تاریخی می‌گذرد اما نه خبری از آن آدم‌هاست و نه آن ورقه زرد رنگ که سرنوشت مردم را عوض کرد. کسی نمی‌داند اصل این سند مهم کجاست. هر چند هر جا باشد لابد در ایران نیست. نسخه اصلی فرمان مشروطه ایران که به مهر و امضای مظفرالدین شاه رسیده، در هیچ یک از نهادها و مراکز اسنادی ایران وجود ندارد.

یک بار که به دنبال این ورقه بودم، عبدالحسین حائری گفت: «تاکنون تلاش زیادی شده تا اصل این فرمان را پیدا کنند، اما به نظر می‌رسد اصل فرمان مشروطه در همان سال‌های ابتدایی از ایران خارج شده‌است. چند نسخه از این فرمان در دست خانواده‌های مشروطه‌خواهان است اما هیچ‌کدام، نسخه‌های اصلی نیستند. یکی از این نسخه‌ها در خانواده امین‌الضرب [خانواده دکتر یحیی، اصغر و حسین مهدوی]

نگهداری می‌شد. پیش از مرگ دکتر اصغر مهدوی، سند را بررسی کردم و مشخص شد که این سند کپی اصل آن است.»

درباره تعدد نسخه‌های این فرمان مطالب مختلفی از سوی صاحب‌نظران عنوان شده است. ایرج افشار در مقاله‌ای در شماره ۳۷ مجله بخارا درباره نسخه‌های فرمان مشروطه می‌نویسد: «در ابتدای مشروطه، فرمان مشروطه به چندین شکل در دست مردم قرار می‌گیرد که یکی از آنها چاپ زلاتینی از روی خط قوام‌السلطنه است.»

به نظر افشار این نسخه توسط عبدالله‌خان قاجار عکاس باشی و مدیر چاپخانه دولتی عکس‌برداری شد و تعدادی از آن که به قطع اصلی بر روی کاغذ آبی رنگ است، در اختیار حاج امین‌الضرب قرار گرفت. بعدها دکتر اصغر مهدوی یکی را به الهیار صالح داد و او آن را قاب گرفت و بر دیوار سرای پذیرایی خود آویخت. نسخه‌های هم به من رسید و به دیگران. آنچه در خانه امین‌الضرب هست این متن است نه اصل فرمان. افشار همچنین به نسخه‌هایی که به صورت اعلامیه چاپ شده یا در مطبوعات انتشار یافته، اشاره می‌کند. در حقیقت همه نسخه‌های موجود در ایران، عکس‌برداری شده‌اند، نه اصل سند و به نظر بسیاری از نسخه‌شناسان، اختلافاتی هم با اصل فرمان دارند. افشار در کتاب «قباله تاریخ» (تهران، ۱۳۶۸) در مطلبی با عنوان «اختلافات چاپی در فرمان مشروطیت» این اختلافات را به طور کامل مورد بررسی قرار داده است. به نظر حائری، نسخه اصلی فرمان مشروطه نسخه‌ای است که در ابتدای مشروح مذاکرات مجلس چاپ شده است: «بنا به قرائن موجود این تنها نسخه‌ای است که از روی فرمان مشروطیت تهیه شده است.» اگر این نظر را با استناد به نقل قول سید محمد هاشمی رییس اداره چاپخانه مجلس در مقدمه مشروح مذاکرات مجلس بپذیریم، باید قبول کرد که فرمان مشروطه تا زمان چاپ مشروح مذاکرات مجلس یعنی سال ۱۳۲۵ شمسی در خود مجلس نگهداری و احتمالاً در جریان حوادثی که بر خانه ملت گذشته، گم شده است.

خانه مشروطیت

در دل شهر تبریز خانه‌ای است که به قول ستارخان: «اساس [انجمن عدالت] تبریز را برای بازگشت و اعاده مشروطه گذاشت و استبداد معدعی شاهی را بر هم زدند.» آن خانه ۱۰۶ سال پیش مرکز تصمیم‌گیری‌های مهم برای تعیین سرنوشت ایران بود و امثال ستارخان، باقرخان، علی مسیو، حاج‌مهدی کوزه‌کنانی و صدها آزادی‌خواه دیگر در آن عهد کردند که تا انتهای راه مبارزه قدم بردارند. از آن فدکاری‌ها امروز تنها آن خانه به جای مانده است و به یادگار از آن روزها به نام «خانه مشروطیت» پر از یادگارها و خاطرات جنبش مشروطه است. حالا این روزها این خانه با همه مشکلاتی که داشته، تنها یادگاری است که نام مشروطه به خود دارد، به پاسداشت آن همه رشادت‌ها.

یادگاری‌های مشروطه کم نیستند؛ یادگارهایی که هر کدام داستانی با خود دارند. از درختان کاخ صاحبقرانیه تا صحن مجلس و سرپولک که جنازه عبدالحمید را در آن گذاشتند. اما آنچه به دست ما میراث‌داران آن قلب‌الاسد رسیده، چه سهمی از این یادگارهاست؟



شمه‌ای از احوال سکنه تهران در بمباران مجلس

تهران توپ ندیده



سیروس سعدوندیان

آن مثل مشهور سائره و ناظر بر حضور معنا در بطن شاعر، مصداق بارز مقصود این بنده است و عنوان مقاله حاضر، از شما چه پنهان، مقصود کمترین نه این است که تهران و سکنه‌اش نه توپ دیده بودند و نه می‌دانستند که چیست. حاشا و کلا، که هم توپ دیده بودند و هم خوش را! نهایت آنکه اینجوری‌اش را ندیده بودند که سه‌شنبه روز بیست‌وسوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هجری قمری، دوم سرطان ۱۲۸۷ هجری شمسی آن را هم دیدند. دور نرویم، اصلاً نقل سکنه محترم دارالخلافه باهره و آن سلاح علیه ما علیه نه فقط حکایتی شیرین بود و مخلوق به سالیان و قصه‌ای سر دراز، که آن دو سری از هم سوا داشتند و سر و سری فیما بین ایشان برقرار که بیا و سیاحت کن.

مگر نه اینکه قشون ظفرنمون چندصد عراده توپ اکثراً دهن پر داشت که شمار کثیری از نوع لوله صافهای قدیمی‌اش سجاج و زینت همیشگی میدان توپخانه بود، آن هم در معیت توپ‌های برنزی دهن پر هدیه کاترین دوم و آن میدان هم چشم و چراغ سلسله جلیله و جمله خلایق؟ باز هم مگر نه اینکه توپ‌های برنزی اتریشی نوع اخاسیوس در مخازن و قورخانه گوش تا گوش ردیف بودند و جز اینها هم تنها یک قلم چهل و هشت عراده توپ صحرایی و کوهستانی سریع‌الاطلاق شنیدر کروز نوع کانه با تمام لوازم یدک ایضا در همان توپخانه خاک می‌خوردند و یک نفر هم نبود تا آن - به قول مامونتوف «جواهرات» (مامونتوف: ۳۱۸-۳۱۷-۳۱۲) - توده بی‌ثبت و صورت و نمره و به شکلی غریب برهم ریخته را از هم گشوده و جمع‌آوری کند؟

اصلاً همه اینها به کنار، مگر همان بریگاد قزاق شاه‌ی، عامل و فاعل بمباران مجلس، دو آتشبار چهار توپه نداشت؟ حالا بگویم همه اینها را ندیده بودند، صدایش را که شنیده بودند. مگر نه این بود که هر از گاه در زمایش توپچیان - یا به قول خودشان «جنگ هفت لشکر» - غرش توپ‌ها را شنیده و کثیری از ایشان به دل پیچه دچار می‌آمدند؟ این یکی را هم اگر ندید بگیریم، مگر به شهر رمضان المبارک هر افطار را به نهبی مهیب توپ نگشوده و هر سحر - صد البته پس از طنین انداختن فریادهای «آب است و تریاک» نوجوانان بر بام‌های شهر تا که روزهداران معتاد به آن مخدر، بعلیدن حب کنا را فراموش نفرمایند - ایضا با غرش همان توپ دست از خوردن و آشامیدن نشسته بودند؟

اصلاً همه توپ‌های عالم برونند آنجا که عرب بی انداخت، مگر می‌شد قامت دل‌انگیز دردانه «توپ مروارید» قد برافراشته در میدان ارگ و روابط خلایق یا آن را ندیده گرفت؟ کم کرامات داشت؟ کم مراد داده بود و امیال دور و دراز در خواهان را بر آورده؟ درست است که در نظر آن بندگان خدا هر کاروانسرا ساخته شاه عباس صفوی بود و هر تویی هم غنیمت نادر افشار از دیار هند، اما این دردانه را شخص شخیص سلطان فتحعلی شاه قاجار - به قول ملک‌الشعرا صبا: آن شهنشاه فلک مرتبه آن خسرو ترک - آنکه شد تید عدو افکن او ملجاء ملک - سفارش داده بود به اسمعیل اصفهانی (کتب‌نویسی: ۲۳-۳۲۱). به گفته همان شاعر (صبا: ۶۷۸):

داد فرمان که همان توپ همایون ریزند
که از آن جان بداندیش شود زار و عنین
شهرتش هوش‌ربای از سر قیصر در روم
هیبتش لرزه فکن در تن خالقان در چین
در زمین بیخ برآورد ز هر سد سدید
ز آسمان برج فروریزخت ز هر حصن حصین
توپ نه نعره آن را اثر صورت نخست
توپ نه صیحه آن را خبر از روز پسین
نعرماش برده در گوش زمانه که رزم
صدمه‌اش ریشه کن حصن ستاره که کین

بگذریم که آن نازنین اختر تاینک عالم سلاح نه صیحه‌های کشیده و نه به نعره‌ای گوش دریده و نه حصن حصینی و سد سدیدی از بیخ برآورده بود. و نه فقط چنین نکرده بود که با کراماتش بس امیال برآورده و بس بخت گشوده بود و بس هم بستی ایمن داشته بود در پناه خویش. آن نادر توپ در پندار جمعی تهران نشینان بی‌یاری غیر خود راه افتاده و از پوشه‌های تهران آمده بود و یک روزی هم دلش از فسق و فجور جماعت به در آمده و رو سوی مشهد مقدس نهاده بود به تشکی از فساد ساری و جاری در دارالخلافه که با هزار نذر و نیاز دوباره بازش آورده بودند و اگر خدای



را که می‌دیدند درست نمی‌خورد، با چکش آن را داخل می‌کردند. در حضور خود من محجوری که دو سرش پیچ داشت را به زور چکش داشتند جا می‌انداختند.» (مامونتوف: ۳۱۷).

سخن کوتاه، الحق والانصاف اهالی تهران نه تنها توپ دیده بودند و نه فقط غرش آن را شنیده، که توپ‌اشنا هم بودند و حکایت سر و سرشان با توپ قصه‌ای سر دراز داشت. چنان که گذشت، همه جورش را هم دیده بودند، الا این جورش را که پر و پیمان بیاید داخل شهر و رو به بیوتات و ابنیه و اهل بلد بغرد و آتش گشاید. از همانگاه که اخته خان قجر شهر را به عنوان کرسی سلطنت خود برگزید تا همان سه‌شنبه دوم سرطان، نه هیچ دشمنی به پشت حصار گلین شهر رسیده بود و نه هیچ تویی جسارت آتش گشادن رو به بیوتات و ابنیه و خلایق را یافته. پس به این معنی خاص، تهران و تهرانیان توپ ندیده بودند و ضرب آن ناچشیده.

و اما حال و روز آن توپ نددیگان در آن سه‌شنبه خونین کن فیکون کردن مجلس و انجمن‌ها و بیوتات پیرامون و خونریزی و خونبارش: چند سالی می‌شد که از برکت بیداری ملت و خیزش و درافتادن با حکومت، به قولی «گوهر خای: ۴۶): «تهران، تهران همیشگی نبود. تهران ساکت و خواب‌آلوده به شهر انقلاب و آشوب بدل شده بود که جوش و خروش آن بی‌سابقه بود.» تنها در یک قلم «هفتاد و دو انجمن» در محدوده‌اش سر برداشته و جملگی مسلح شده بودند. بنابراین به‌رغم آن جوش و خروش، تسلیح و از جان گذشتگی و سر در راه مشروطه نهادن، این هم بود که خیل کثیری از سکنه نه این طرفی بودند و نه آن طرفی، نه مشروطه می‌شناختند و نه استبداد می‌طلبیدند، به جان آمده از تنش بی‌امان چند ساله، ایمنی می‌خواستند و بس. اعصاب درم تنیده در کالبدشان، کله‌جمیعین، به نهایت فرسوده بود و رشته‌هایش کشیده که به هر غوغا و هیاهویی، به هر صدایی از هر آنچه برمی‌خاست به لرزه در می‌آمد، می‌هراسیدند، رو به هر هیمت گذارده، به هر آن جای ممکن پناه می‌بردند.

سه سال پیش‌تر هم حتی کار به جایی رسید که در پانزدهم شوال ۱۳۲۳ که تجار بازارها را بسته و در مسجد شاه گردآمدند، از «صدای حرکت عراده کر مسجد که با صدای توپ مشتبه شد، عموم مردم فرار کرده متحیر مانده که این چه بازی است.» (شریف کاشانی: ۷۸) بعدها، در غره جمادی‌الاول ۱۳۲۷، قهرمان میرزا نوشت: «مردم بی‌اندازه ترسو شده‌اند. یک روز در بازار خودم از نزدیک یابویی گذشتم که آن یابو شیهای طولانی کشیده، به قدر یک ذرع از جا پریده رنگ از رویم پرید.» (سالور:

ناکرده دیگر بار از جایش می‌جنبید، زمین و زمان بهم می‌ریخت. شده بود حتی که خان‌های بزد از جور حاکم و جماعت تهرانی از فرمان حکومت که تکاندین فرش در کوچه‌ها را غدغن کرده بود، به پناه آن بستی شوند. در بیست‌وهفتم رمضان و هر چهارشنبه آخر سال هم می‌شد به رشوتی دل نگاهبانان توپ را به دست آورد، سوارش شد یا قریب‌الفرجی گفت، دخیلی به چرخش بست، شمع بر سکوی آن افروخت و مرادی طلبید که شهره بود آن توپ زمانی مقیم بقعه‌ای مقدس بوده است. (کتب‌نویسی: ایضا).

اصلاً توپ‌سواری عالمی داشت که صغیر و کبیر نمی‌شناخت، مختص به آن دردانه هم نبود و به هر تویی می‌شد سوار شد. همان روز و اوایل هم که محمدعلی شاه با قیل و قال و بگیر و ببند محبوب چندین عراده توپ رو به باغ شاه شتافت، غوغایان شهر محض سواری بر توپ‌ها سر و دست می‌شکستند. همان مامونتوف هم شاهد مایع بود که نوشت: «هن منظر مای را دیدم که هر اروپایی نمی‌تواند آن را ببیند... واقعه مزبور حرکت توپخانه سربازها با تمام تشکیلات خود بود به باغ شاه وقتی که شاه به آنجا می‌رفت. صاحب منصبان بدون اسلحه، سرداری‌های بی‌سردوشی در بر، دسته‌دسته سواره جلوی ستون می‌رفتند. پشت سر آنها شش عراده توپ برنزی قدیمی اتریشی... یک جا قافله‌ای راه را بسته بود و دقیقه‌ای توپخانه متوقف شد. عده‌ای مردم پاره و پوره از این پیشامد استفاده کرده، مثل کنه به توپ‌ها چسبیده و التماس می‌کردند آنها را روی جعبه‌های مهمات سوار کرده و در شهر بگردانند. وقتی توپخانه به راه افتاد، عده‌ای از همین مردم به مراد خود رسیدند.» (مامونتوف: ۳۱۷).

از آن سر و سرها، راز و نیازها، سواری و سری از هم سوا بودن هم که بگذریم، خیلی از آن جماعت «توپ آشنا» هم بودند و می‌دانستند با آن چه کنند، به قولی: اگر نخورده بودند نان گندم، لاقول دیده بودند دست مردم. باز هم مامونتوف در همان سسرطان ۱۲۸۷ شمسی خود به دو چشم سسر دیده و شهادت می‌داد: «به فرمانده بریگاد قزاق اجازه داده شد گردان توپخانه سریع‌الاطلاق خود را از جمع توده بر هم انباشته ۴۸ عراده توپ صحرایی قورخانه تکمیل کنند. من نیز همراه معلم توپخانه قزاقخانه سلطان گارد سوار پریونسف به قورخانه رفتم... پس از آنکه سلطان پریونسف دو عراده توپ سریع‌الاطلاق را سوار کرد، هیات امرای ایران هم یقین کرد که کار آسانی است... بنابراین به رییس اداره توپخانه امر شد که دو آتشبار دیگر از بقیه جعبه‌ها سوار نماید... ایرانی‌ها بدون آنکه خم به ابرو بیاورند هر پیچی

۲۰۷۳) و در یازدهم همان ماه نیز: «فترتی... به مسجد سپهسالار... جمعیت زیاد بود. تمام لوحه‌های انجمن‌ها را آویخته بودند. گفتند یک‌صد و هفتاد لوحه است... یک مرتبه صدای تپانچه یا نارنجکی که بچه‌ها می‌اندازند بلند شد. یک سکوت طبیعی در آن واحد دست داد، درست مثل آنکه به درخت نارون که گنجشک زیاد صدا می‌کند سنگی انداخته شود. دو دقیقه این سکوت ممتد شد. آن وقت از بالا بعضی پرجرات‌ها صدا زدند: تابلو بود باد به زمین انداخت. آن وقت صدای تابلو بود، تابلو بود، از همه بلند شد... پنج دقیقه نگذشت نصف مردم رفتند و مسجد خلوت شد.» (سالور: ۹۶-۲۰۹۵) هفت روز پیش از آن هم که در چهارم جمادی‌الاول، محمدعلی شاه توپ‌کشان و تاخت‌کنان به باغشاه رفت، به گفته کسروی: سیلاخوریان «پاچه ورمالیده، فریادکنان... از در الماسیه بیرون جستند... مردم را هراسان گردانیده... همگی را هراس گرفته و هر کسی بی پناهگاهی می‌شتافت... هر کس می‌پنداشت جنگ آغاز شده به زودی آواز توپ و تفنگ از پیرامون مجلس خواهدبرخاست.» (کسروی: ۵۸۰) علی‌الاصول با هر حرکت و صدایی از جانب دربار مردم گمان به توپ بستن مجلس می‌کردند و اعصاب‌ها چنان فرسوده و رشته‌های عصبی چنان کشیده بود که وقوع آتش‌بار را می‌طلبیدند تا مگر زودتر بشنود آن چه که باید شد: مرگ یک بار، ششون نیز هم. به گواهی تفرشی حسینی، یک روز پیش از واقعه: «مستشارالدوله وکیل آذربایجان در حضور وزرا فحش زیادی داده... که آن کسی که می‌تواند مجلس را توپ ببندد چرا معطل است؟ آقا سیدعبدالله هم عمامه بر زمین زده فحش گفته است که پس کی توپ می‌بندد؟» (تفرشی حسینی: ۱۰۷). همو نوشت: «این قدر غصه می‌خورم و می‌ترسم که چه عرض کنم. نصف شده‌ام. می‌ترسم آخر به دست اجانب گرفتار شوم.» اگر از دست اراذل و اوباش برهیم و بنامیم. بد هنگامه‌ای است... امان از روس‌ها، فغان از روس‌ها، خداوندانیم و نباشم روزی را که به دست روس‌های وحشی گرفتار باشیم. الهی خودت اصلاح کن و ما را حفظ فرما و ما را دچار نفاق ملی نگردان که آن روز بد روزی است.» (همان: ۱۰۶) از آن شمار رامردان جان برکف که در روز واقعه ایستادند و سر در راه مشروطه نهادند، نه کم که بسیار گفته‌اند و نام نامی ایشان ذکر سالیان بوده است، گرچه -طبق معتاد این سامان - اغلب در همان حوالی سالروزهای مشروطیت، نیز از آن شمار آتش‌باران معرکه، همانان که به گاه کارزار را نیامدند و روی نهان کرده به سفارت فخریه انگلیس گریختند، (کسروی: ۵۵-۶۵)، یا آنان که در خانه ماندند و به قول خویش: «آدم خود را فرستادم تا برود کسب اطلاعاتی بنماید.» یا آنان که اگر بیرون آمدند، فی‌الغور بازگشتند که: «چند نفر از وکلا را دیدم که به عجله برمی‌گردند و به من هم گفتند برگرد که مجال رفتن نیست.» (مجدالاسلام: ۵) یا از آن لاف‌زنان گرافه‌گوی که از قضا دواطلب حفاظت از حساس‌ترین سنگر، سنگر سردر مجلس، شده و تا صدای توپ برخاست، پا به فرار گذارند. (ملک‌زاده: ۷۵۳) هم اینان بعدها در خاطرات خویش نوشتند: «هی خواهم از خانه بیرون بروم که صدای توپ بلند می‌شود... خانواده و اولاد من به گریه و زاری افتاده من از خیال رفتن می‌شوم، خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که به کمک قشون دولت می‌رود از پشت همین خانه که من هستم به گوشم می‌رسد.» (دولت‌آبادی: ۳۱۵) یا: «صبح که شد، خیر آوردند که در مجلس را گرفتند. من به تعجیل رخت سربازی خود را پوشیده همین که خواستم تفنگ خود را از سر میخ بردارم، دیدم نیست. فریاد زدم: تفنگم کجاست؟ زدم قرآن روی دست به اتفاق دخترهایم آمد جلو و گفت: آقا جان، من می‌دانم کسی با تو همراهی نخواهد کرد، یک تنه خواهی رفت طرف مجلس، در بین راه تو را خواهند کشت... در این بین صدای توپ بلند شد. من رفتم بالای بام خانه، رو به مجلس نشسته و مشغول گریه شدم.» (کسروی: ۶۲۲) یا: «صبح که صدای توپ بلند شد، خواهرهای فرزندی عبدالباقی عبا و عمامه او را مستور کرده نگذارند از خانه بیرون برود. قدری به خودش می‌زند، ضعف کرده می‌افتد. من هم در خانه آقای بهیپانی هستم تا بعد چه شود.» (شریف کاشانی: ۲۸۶) از این شمار نه کم، که بسیاری بودند و از ایشان هم بسیار گفته‌اند. اما از حال و روز خیل کثیر گرفتاران ناخواسته دچار آمده در آن ورطه نابرابر رویارویی توپ و دیوار گلین و کالبد ترد و لرزان کمتر گفته‌اند - از همانان نیز که به گاه حرکت کاروان خونین و مایلین اسرای مشروطه‌خواه به سوی سلاخ‌خانه باغشاه، به ایشان «دشنام می‌دادند، خیب می‌انداختند، خاک‌روبه می‌ریختند»، کمتر نقلی آورده‌اند (کسروی: ۶۵۱) هم آنها که در فردای کارزار چندان بودند که به قول ناظم‌الاسلام: «عموم مردم از مشروطه بد می‌گویند.» (ناظم‌الاسلام: ۱۶۱) در بسیار خانه‌ها نیز خبرهایی دیگر بود، خاصه از جماعت اعیان و وابستگان دربار که بعدها نوشتند: «هیاهوی غربی شد. کلفت‌ها بنای اسباب جمع کردن را گذاشتند، درها را مهر و موم می‌کردند... کالسکه آوردند، اندرون سوار شدند، من هم سوار اسب شده، خانه و زندگی را به خدا سپردم... همه‌جا از بیرون شهر راندم تا آمدم امیریه.» (عزیزالسلطان: ۱۲۳۷) یا: «صبح... صداهای عجیب و گلوله‌های توپ فضای تهران را وحشتناک کرده بود.

خواستم بروم ببینم چه خبر است. پدر و مادرم مانع شدند. پدرم گفت: دبروز عصر معاون‌السلطنه آمدند منزل و اظهار نمودند فردا صبح محمدعلی شاه مجلس را به توپ می‌بندد. حسن آقا کجاست؟ هنوز در مدرسه سپهسالار است؟ پدرم از این خبر حالش به هم می‌خورد و معاون‌السلطنه دلاری داده می‌گوید الساعه می‌روم حسن آقا را می‌آورم.» (اعظام قدسی: ۲۱۴) و فی‌الغور رفته و حسن آقا را می‌آورد، و آن دیگری آورد: «توپ در غرش بود. از ترس پیچش گرفتم. گاهی در بام و گاهی در حیاط. بدون انفصال صدای توپ بلند بود و شلیک تفنگ هم شنیده می‌شد... از یک ساعت‌ونیم به دسته مانده، که یک ساعت از آفتاب گذشته است، الی یک ساعت‌ونیم بعد از ظهر، که شش به غروب باشد، صدای توپ و شلیک تفنگ بلند بود.» (تفرشی حسینی: ۱۱۲) آتش چنان شور بود که آشپز به جان آمد: «شاه با کمال بی‌صبری شروع به هم زدن فنجان چای کرد. ولی ناگهان غرش توپ پشت سرهم برخاست و چنان این صدا وحشتناک بود که محمدعلی شاه یک‌ه‌ای خورد و با کمال تشدد فنجان چای را برداشت و بر زمین کوبید و فریاد زد: یکی به این امیربهار پدر سوخته و این لیاخوف فلان... بگویند که این چه غوغایی است در شهر تهران به پا کرده‌اید؟ بعد از ادای این جمله، مثل آدم‌های عصبی چند تشنج عجیب در صورت و قیافه او پیدا شد و چندین مرتبه مشت‌های گردش را در هوا تکان داد و بعد با نهایت عجله به طرف اندرون حرکت کرد.» (اعلام‌السلطان) آورده‌اند که در آن هنگامه، چهارصد گلوله توپ انداخته شد که یک‌صدتای آن با شراپنل پر بود. (شرف‌الدوله: ۲۴۰) محاصلش به گفته لیاخوف: ۲۳ قزاق کشته و ۴۴ زخمی بود و از سایر هنگ‌ها ۱۲۰ کشته و مجروح و از میلیون ۲۷۰ تا ۳۰۰ نفر شهید. (ماموتوف: ۱۸۴) ویرانی‌ها بسیار بود و غارت‌هایی بی‌شمار و به این قرار: از ظهر به بعد مشغول غارت شدند. تمام اسباب‌های مجلس را تاراج کردند. حتی تیرهای سقف و پنجره و درها را کند و بردند و به آن هم اکتفا نکردند، آجر و کاشی‌های حوضخانه را هم کندند و بعد شروع کردند به خانه‌های همسایه‌ها. امکان‌های که تاراج شده از این قرار است: مجلس شورای ملی، مسجد سپهسالار، انجمن مظفری و حمیت و آذربایجان و شاه‌آباد، خانه‌های مستشارالدوله، شیخ عبدالحمین، سید علی قمی و برادرزنی و پسرش و دایی زین، رضاخان برادرزن مخبرالدوله مرحوم، محبعلی آقای میرپنج، نصرالله میرزا، امیرخان، میرزا رضاخان، مشه‌دی عبدالکریم عطار، بانوی عظمی، دکتر میرزاتقی خان، سید ابوالقاسم خان، شیخ علی‌رضا معلم، آقاعلی خواجه، جلال‌السلطنه، جلال‌الدوله، ظل‌السلطان و دکاکین و کالسکه خانه پشت آن و بعد هم خانه و کتابخانه ظهیرالدوله. (تفرشی حسینی: ۶۸-۲۶۷)

در آن بیداد و چپاول بی‌امان، کردار و رفتار فرنگیان مقیم شهر نیز دیدنی بود: «سرباز و قزاق... ساعت، قبا، کلاه، سرداری، پول، اسباب خیلی از مردم گرفته و برده‌اند... تره، کارد فیروزه نشان، ارگ، پیانو، آیینه، صندوق آهن و جواهرات، کتاب، قلمدان، پرده، قالی، قالیچه، جعبه، چراغ، اسباب نقره و وروش... دست سرباز و سوار دیده‌اند فراوان. فرنگی‌ها ایستاده بودند و فوری می‌خربند، مثل اینکه یک صندوق آهنی سر بسته به ۳۰ تومان یک نفر فرنگی خرید و برد. در صورتی که قیمت خود صندوق فقط چهل و چند تومان است.» (تفرشی حسینی: ۱۲۶)

از ذکر احوال جمیع آن توپ ندیدگان غرقاب بلا بگذریم و در ختم این مقال بسنده کنیم به مختصر شرح حالی تنها از دو نفر، که نخستین ایشان «نوکر باب» بود و گرفتار در چنبر چرخ: «سیداحمد تفرشی حسینی» و آن دیگر نیز تاجری بین سنگ‌های آسیای زمانه در مانده: «حاج محمد حسین کتابفروش».

تفرشی حسینی نوشت: «من بدبخت بی‌علم هنوز نفهمیده بودم حق طرف کیست. نه از مشروطه مرا بهره ایست و نه از استبداد خیری... یا صاحب‌الزمان خودت نظری به حال ما مردم فقیر پریشان از دست رفته بنما و امنیت را از ما بگیر که درد بی‌چیزی ما را بس است... بنده اقرار دارم که زخم و طرفدار دولت و راهزن... از استبداد و مشروطه چیزی نفهمیده بودم که در مانده بگویم. شماها که فهمیده بودید و انجمن‌ها کرده بودید و قسم‌ها خورده بودید، پس در آن روز کجا پنهان شده بودید؟ ... خدا می‌داند این قدر مخوف هستم که چه عرض کنم. ما فلک‌زده‌ها در ماتحت دنیا واقع شده‌ایم، لذت دنیا و امنیت را نبرده‌ایم... خرس‌الدنیا و خوک‌الآخره هستیم.» (تفرشی حسینی: ۵۵، ۹۳، ۱۲۶ و ۱۲۶)

حاج محمدحسین کتابفروش هم در مکاتبات عیددهاش طی دو ماه ربیع‌الثانی و جمادی‌الاول ۱۲۲۶ نوشت: «مشروطه چنان پدر بازار را در آورده، پول نیست... غوغا غلبت نبودیم و طالب مشروطه صحیح بودیم و این مشروطه تهران هرج و مرج بود... مطالبات در این دو ساله به تعویق افتاده، مردم به اسم مشروطه ندانند. معنی مشروطه در تهران رشوه گرفتن، مال مردم خوردن، هرج و مرج بودن شده بود... ابتدا با کسی معامله نکنید، چون امنیت نیست. مال مردم بعد از این بیغما خواهد شد... کار افتاده به دست چهار نفر اراذل و اوباش و مغرض و مفسد، روز به روز بدتر می‌شود... مردم جری شده‌اند و عاصی. دولت روس هم کمال همراهی را با شاه دارد... معلوم

نیست این دفعه چه بلایی سر مردم بیاید. دولت همراه نیست. روس‌ها و مفسدین محرک هستند... مملکت حالش خراب، بازارها گاهی باز و گاهی بسته، مردم منتظر چش. خدا رحم کند... هر ساعت باید فلان انجمن حاضر شوم، فحش بشنوم، سر در نمی‌آورم چه می‌گویند... شب در خانه راحت نداریم، روز در حجره. خداوند رحم کند... عاقبت مشروطه که چهار نفر بی‌دین موسس آن باشند، بهتر از این نمی‌شود... جنس هم که نسبیه فروشی امکان ندارد. نقد هم نمی‌خرند. کتاب را هم روزنامه خواندن مجال نمی‌دهد مردم بخرد. مستغلات و املاک هم اجاره نمی‌دهند... شاه... از باغشاه تا طرشت اردو زده، خیال گرفتن بعضی اشرار و هرزه‌گو و مفسدین را دارد. تجار محترم ترسیده‌اند که مبارزین آنها هم گیر باشند، تمام همراهی دارند بازار باز نشود. انجمن‌های گرسنه همراهی دارند. روزنامه‌نویس‌ها می‌ترسند، همراهی دارند. در ضمن، کاسب بیچاره هم که قوت شب ندارد، گرفتار است. ابتدا اغلب مردم خرج یومیه ندارند... دولت توپ می‌بندد به مدرسه سپهسالار و مجلس. صدای پنجاه توپ آمد... خداوند به خیر بگذراند. اگر ملت غالب شود، احدی صاحب مال و جان نیست. اگر دولت غالب شود، احتمال امنیت می‌رود. حالا که غیر از صدای گلوله نیست. باید خیلی مردم تلف شده باشند. خبری ندارم. آخر بابی‌ها به مراد دل رسیدند... در هر صورت، لله الحمد که مردم آسوده شدند از شر مفسدین که به اسم مشروطه پدر مردم را در آوردند. ولی از پول خبری نیست... نورچشمیان اهل خانه، بندگان همه سالم هستند. چیزی که از مشروطه ضرر بردیم، تفنگ خریدن ابوالقاسم عمو و انداختن توی حوض مدرسه سپهسالار و فرار کردن از دیوار و نصف‌العمر کردن پدر و مادر شد. خداوند قدری شعور به جوان‌های ما بدهد که خیال می‌کنند گلوله تفنگ مارتین هم چلوکباب است می‌شود خورد. با اینکه کارا به آن جوان گفتیم که کمتر توی این مردم برو، به خرجش نرفت... صد هزار شکر که علی‌اکبر سرباز ملی نبود. همین قدر با زیر جامه خراب از ترس سرش را تراشیده. حبیب رازو سه‌شنبه میان بازار لخت کردند. اما جان همه سالم، لله الحمد، صدمه‌ای به احدی از خویشان نخورد. برادران دینی خیلی تلف شدند بعضی مستحق بودند، بعضی تماشاچی. (تا چه شود: ۲۸-۱۶)

القصه بدین قرار تهران توپ ندیده هم توپ دیده هم غرشش شنید و هم ضربتش چشید. کاش و صد کاش که نه می‌دید و نه می‌شنید و نه می‌چشید! گرچه «کاش» را کاشتیم و سبز نشد!

منابع:

اعظام قدسی، حسن اعظام‌الوزاره. خاطرات ما یا روشن شدن تاریخ صدساله. ج ۱. تهران (ابوریحان) ۱۳۴۹

اعلام‌السلطان، تقی. خاطرات اعلام‌السلطان. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران (نگارستان کتاب). زیر چاپ.

تفرشی حسینی، سیداحمد. روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران. به کوشش ایرج افشار. تهران (امیرکبیر) ۱۳۵۱

دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. ج ۱. تهران (فردوسی، عطار) ۱۳۶۱

سالور، قهرمان میرزا. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه. به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار. ج ۳. تهران (اساطیر) ۱۳۷۷

شرف‌الدوله، میرزا ابراهیم کلانتری باغ‌میشه‌ای. روزنامه خاطرات شرف‌الدوله. به کوشش یحیی ذکا. تهران (فکر روز) ۱۳۷۷

شریف کاشانی، محمد مهدی. تاریخ مشروطیت. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران (نگارستان کتاب) ۱۳۸۹

عزیزالسلطان، غلام‌علی ملیجک نائی. روزنامه خاطرات عزیزالسلطان. به کوشش محسن میرزایی. ج ۲. تهران (زریاب) ۱۳۷۶

فریدالملک، میرزا محمدعلی خان همدانی. خاطرات فرید. گردآورنده مسعود فرید. تهران (زوار) ۱۳۵۴

کتابفروش، حاج محمد حسین. تا چه شود؟ بازتاب واقعه مشروطه در مجموعه‌ای از مکاتبات تجاری حاج محمدحسین کتابفروش ۱۳۲۵-۱۳۳۰. به کوشش سیروس سعدوندیان. (شیرازه) ۱۳۷۸

گوهرخانی، محمد باقر امجدالواعظین. گوشه‌هایی از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران. تهران (نا) ۱۳۵۳

ماموتوف، ن. پ. حکومت تزار و محمدعلی شاه. ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی. به اهتمام همایون شهیدی. تهران (اشکان) ۱۳۶۳

مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انحلال مجلس. به اهتمام محمود خلیلیپور. اصفهان (دانشگاه اصفهان) ۱۳۵۲

ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۴. تهران (سخن) ۱۳۸۳

ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۲. تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ۱۳۴۹

سیفیه»، «خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی»، «تاریخ غفاری»، «خاطرات تاج‌السلطنه»، «حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد» ...

هما ناطق آغازید. محدوده پژوهش وی تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران از قاجار به این سواست. برخی از کتاب‌های چاپ‌شده سعدوندیان عبارت‌اند از: «فخیه

سیروس سعدوندیان سیروس سعدوندیان فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس تاریخ از دانشگاه تهران است. پژوهش تاریخ را زیر نظر و با آموزش دکتر

نقش نشریات فکاهی و کاریکاتوربست‌ها در انقلاب مشروطه

انتقاد اجتماعی با چاشنی طنز



ندا رسولی

در این نوشتار به طور مختصر به بررسی مهم‌ترین و تاثیرگذارترین نشریات فکاهی آن زمان که در بیداری آذهای مردم و پیشبرد اهداف مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان نقش داشتند و نیز نام‌آورترین کاریکاتوربست‌های نشریات فکاهی پرداخته خواهد شد.

در دوره مظفرالدین‌شاه، شاهد یک رشته فعالیت‌های فرهنگی نظیر تشکیل انجمن معارف، تاسیس مدارس نوین و ایجاد روزنامه با ابتکار شخصی در تهران و دیگر شهرها هستیم. در همین دوره، در مورد ورود برخی از روزنامه‌های فارسی که در خارج از ایران منتشر می‌شدند، میزانی از تساهل رعایت می‌شد. در همین شرایط است که طنز به صورت نوشته و تصویر (کاریکاتور) به جامعه ایران راه یافت.^(۱)

از مهم‌ترین خصوصیت آثار کاریکاتور در آن دوره، طرح مضامین انتقادی از واقعیت اجتماعی است. بعضی از این کاریکاتورها وقایع زندگی مردم را به تصویر می‌کشیدند. در طرح‌های روزنامه‌های دوره مشروطیت، اختلاف طبقاتی، چگونگی معیشت مردم و اوضاع سیاسی-اجتماعی آن زمان با دیدی نو و نگرشی عمیق به تصویر کشیده شده است.^(۲)

روزنامه ادب در پیدایش اولیه کاریکاتور ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. نخستین روزنامه کاریکاتوری ایران، «ادب» به همت ادیب‌الممالک فراهانی، شاعر نامدار، انتشار یافت. «ادب» پس از مسافرت ادیب‌الممالک از تبریز به مشهد از ۱۴ رمضان سال ۱۳۱۸ ق (۱۲۸۰/۱۹۰۱م) تا شوال سال ۱۳۲۰ ق در این شهر انتشار یافت. این روزنامه با چاپ سنگی و خط نستعلیق مدت سه سال در مشهد منتشر شد. در سال سوم، کاریکاتورهای ساده و ابتدایی که توسط حسین الموسوی، نقاش باشی آستان قدس رضوی، ترسیم می‌شد، در ادب دیده می‌شد و احتمالا وی را می‌توان اولین کاریکاتوربست مطبوعاتی نامید.

نخستین شماره دوره جدید این روزنامه دوشنبه ۲۷ رجب ۱۳۲۱ ق (۱۲۸۲/۱۹۰۳م) در تهران منتشر شد. در شماره ۱۴۵ سال چهارم این روزنامه درباره سبک تازه آن به قلم مجدالاسلام چنین نوشته شده است: «بعضی از هواخواهان اداره ادب از میرزا چنین طلب نموده و دو مطلب خواسته‌اند. اول اینکه خواهش کرده‌اند که این روزنامه با حروف سربی طبع شود تا مبالغه به رونق او بیفزاید ولی ما به واسطه تصویبات روسای دولت و بزرگان ملت نو ساختن (کاریکاتور) که در نظر ارباب نظر خیلی مطبوع است و نبودن دستگاه کامل مطبعه حروفی از قبول این مسأله معذوریم...»^(۳)

در آن زمان، برای چاپ تصویر حتماً باید از شیوه چاپ سنگی استفاده می‌کردند. برای این کار مجبور بودند روزنامه را به دو شیوه سنگی و سربی به چاپ برسانند؛ صفحه‌های داخلی با چاپ سنگی و سربی و روی جلد که دارای کاریکاتور و با تصویر بود با چاپ سنگی. این روش تا مدت‌ها در نشریات ایران به ضرورت امکانات محدود آن زمان سنت شده بود. در آن دوره امکان چاپ کاریکاتور در صفحه‌های داخلی که در پیشرفته‌ترین شکل آن به روش چاپ سربی انجام می‌شد وجود نداشت. چون برای چاپ کاریکاتور باید یک کلیشه از آن تهیه می‌شد که این کار مستلزم مخارج زیادی بود. از این رو تا مدت‌ها در صفحات داخلی تنها از نشانه‌های تصویری خاصی مثل گل و بوته، گلدان، ستاره، خورشید یا نمادهای تصویری ساده استفاده می‌شد.^(۴)

با شروع نهضت مشروطیت، نقاشی کاریکاتوری و جدی جای خود را در مطبوعات غیردولتی که چند سال بود نشر آنها آغاز شده بود، گشود. به جای تصاویر توصیفی یا چهره پرتره رجال و درباریان که در گذشته روزنامه‌های درباری و دولتی به آن گرایش داشتند، تصویری از وقایع سیاسی با جایز بودن جنبه‌های انتقادی در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید. شیوه چاپ سنگی، لاتین و در سال‌های اخیر جنبش مشروطه، چاپ مسطح با استفاده از حروف چینی سربی بود.

همه روزنامه‌های سیاه‌قلم و کاریکاتوری، با چاپ سنگی انتشار می‌یافتند، زیرا در چاپ سنگی نیازی به ساختن کلیشه یا گرور نبود و بدیهی است که در آن نوع چاپ، عکس راه نداشت. روزنامه‌های ادب تهران، آذربایجان، حشرات‌الارض و تنبیه، ناچار دارای دو بخش حروفی و سنگی بودند و بخش سنگی به چاپ کاریکاتور اختصاص می‌یافت.^(۵)

این نشریات بر عکس مطبوعات رسمی دولتی و نیز نشریات جدی جملگی کوشش دارند به شیوه‌ای بسیار مردمی و ساده با لایه‌های زیرین و میانی جامعه

از مهم‌ترین خصوصیت آثار کاریکاتور در آن دوره، طرح مضامین انتقادی از واقعیت اجتماعی است. بعضی از این کاریکاتورها وقایع زندگی مردم را به تصویر می‌کشیدند. در طرح‌های روزنامه‌های دوره مشروطیت اختلاف طبقاتی، چگونگی معیشت مردم و اوضاع سیاسی-اجتماعی آن زمان با دیدی نو و نگرشی عمیق به تصویر کشیده شده است

نشریه با تصاویری که حاوی روحیه جدیدی از زندگی بود، موجب فراهم آمدن انگیزه و ایجاد زمینه مساعد در آذهای قلم‌نشان ایرانی شد. شیوه کاریکاتور اصولاً به علت مقید نبودن به قواعد خشک و به واسطه آزادی از هر نوع قید و بهره‌وری از صراحت بیان، مورد استفاده هنرمندان ایرانی قرار می‌گیرد.^(۶) این نشریه در آرایه مطلب و طرح از جامعه و فضای ایرانی، به شیوه‌های مختلفی می‌اندیشید تا تصاویر برای بیننده واضح و رضایت‌بخش شود. طراحان این نشریه با شناختی که از جذابیت کاریکاتور داشتند، از این زبان تصویری مایه می‌گرفتند. البته در آن زمان به واسطه تاژگی این نوع طرح‌ها تصویرسازی به شکل نزدیک به واقع، تا اندازه زیادی مورد نظر طراحان قرار می‌گرفت ولی با تمام اینها کاریکاتوربست‌های این نشریه، هیچ‌گاه قصد رسیدن به واقع‌گرایی را نداشتند.^(۷)

انتشار این نشریه در دوره‌ای صورت گرفت که شرایط خاصی بر جامعه حاکم و تاریخ سیاسی ایران، با حوادث بزرگی نظیر انقلاب مشروطیت همراه بود. این جریان‌ها، طراحان این نشریه را بر آن داشت که عملاً در درگیری‌های سیاسی، از موضع نو حرکت گروه خاصی پیروی کنند و با زبان تصویری که حاوی طنز و فکاهای بومی بود، به ابراز عقاید سیاسی خود بپردازند. آنها با استهزا و تمسخر جناح‌های مخالف، به افشای رسی و رسوا کردن آنان پرداختند و به واسطه این افشاگری‌ها بارها تیغ سانسور بر بدن نشریه ملانصرالدین نشست.

از آغاز انتشار نشریه ملانصرالدین، تا سال ۱۲۹۱، ۹۰ تصویر ساز و کاریکاتوربست معروف از ملیت‌های گوناگون برای این نشریه تصویر و کاریکاتور کشیدند. از این میان عظیم عظیم‌زاده و سیدعلی بهزاد از جمله هنرمندان ایرانی بودند که با این نشریه همکاری داشتند.^(۸) عظیم‌زاده را می‌توان نخستین کاریکاتوربست ایرانی دانست که به شکل حرفه‌ای در نشریات مصور فکاهی متعددی از جمله نشریه ملانصرالدین قلم می‌زد. او جزو هنرمندان پیشرویی بود که در روند شکل‌گیری این شیوه هنری در ایران و همچنین تعالی بخشیدن به آن تلاش‌های موثر و چشمگیری انجام داد. عظیم‌زاده (۱۹۴۲-۱۸۸۰ میلادی) به دلیل شرایط سیاسی آن زمان و پس از اینکه بخش وسیعی از سرزمین‌های ایران به اشغال امپراتوری روسیه در آمد، در پاکو ماند. در این زمان زمینه‌آشنایی وی با جلیل محمدقلی‌زاده مدیر نشریه «ملانصرالدین» فراهم شد. این آشنایی سبب فعالیت مستمر عظیم‌زاده در این نشریه شد، آنچنان که بعدها نام وی با نام این نشریه درهم آمیخت. عظیم‌زاده به دلیل آشنایی با فضای بومی و سنتی کشورش و با استفاده از

در تماس باشنند. روزنامه ادب، در واپسین سال‌های حکومت استبدادی به چاپ کاریکاتور اقدام کرد.^(۹) توقیف ادب با اوج‌گیری مبارزات حق‌طلبانه مردم و شکوفایی انقلاب همزمان شده و طبقه حاکم را در برابر شدیدترین حملات قرار داده بود.^(۱۰)

نقاش ادب تبریز ناشناس است و حسین موسوی نیز نقاش ادب مشهد بود. در تهران، حسینعلی کار تصویر کردن ادب را - به صورت کاریکاتور و سیاه‌قلم بزرگان ایران و جهان - بر عهده داشت^(۱۱) که همکاری با روزنامه‌ها را از ادب تهران آغاز کرده بود، بعدها در نشریات دیگر نیز کار کرد.^(۱۲)

دیگر از نشریات بسیار مهم و تاثیرگذار فکاهی دوران مشروطه روزنامه ملانصرالدین است. محمد محیط طباطبایی در مورد روزنامه ملانصرالدین می‌نویسد: «ملانصرالدین روزنامه مصور هزلی یا فکاهی بود که به مدیریت و سردبیری جلیل محمدقلی‌زاده... در سال ۱۲۲۴ هجری، مقارن با اعلان مشروطه ایران، در شهر تفلیس، روسیه قفقاز، انتشار یافت. سال اول آن، در کشاکش محمدعلی میرزا و مجلس، عرصه جولان اندیشه‌ها و قلم‌های تند و دربار مشروطه ایران بود. روزنامه، که اجازه انتقاد امور داخل قفقاز را نداشت، ... چون راجع به کار ایران از آزادی بیان بیشتری برخوردار بود، کاریکاتورهای رنگی و شعرها و ریشخندها و گوشه‌های زنده را در چهل و نه شماره خود انتشار داد... ملانصرالدین در تحول و پیشرفت کاریکاتورنگاری و شعرانتقادی و فکاهی‌نویسی مطبوعات ایران صدر مشروطه اثر فوق‌العاده‌ای بخشید.»^(۱۳)

شیوه‌ای واقع‌گرایانه، نقش موثری بر شکل‌گیری نشریه ملانصرالدین به عنوان مطرح‌ترین نشریه فکاهی مصور در ایران آن زمان داشت. موضوع کاریکاتورهای عظیم‌زاده بیشتر حول محور مسایل سیاسی - اجتماعی آن دوران دور می‌زد. او علاوه بر ملانصرالدین برای بسیاری از نشریات فکاهی آن زمان کاریکاتور می‌کشید و مدتی نیز مدیریت روزنامه فکاهی مصور و انتقادی «زنبور» (۱۹۱۱-۱۹۱۰) را بر عهده داشت.

عظیم‌زاده علاوه بر کاریکاتور در هنرهای نقاشی، تئاتر و مجسمه‌سازی نیز مهارت داشت. با این همه، وی بیشتر به خاطر نقاشی‌ها و کاریکاتورهایش معروف بود. او در سال‌های نخستین کارش، تصاویر بسیاری از شخصیت‌های تاریخی از جمله پرتوهای نزدیک به ۵۰ نفر از سلاطین ایران را از آغاز تا قرن بیستم تصویر کرد. عظیم‌زاده در دوره دوم انتشار نشریه ملانصرالدین همکاری خود را با این نشریه آغاز و در این مدت بیش از ۱۵۰۰ کاریکاتور برای آن ترسیم کرد. تصاویر گویا و طنزآمیز عظیم‌زاده، که اغلب با زیرنویس همراه بود، علاوه بر گروه باسوادان مورد توجه خیل عظیم بیسوادان نیز قرار داشت. (۱۴)

یکی دیگر از کاریکاتوریست‌های روزنامه ملانصرالدین سیدعلی بهزاد بود. وی از خانواده هنرمند میر مصور بود که همه اعضای این خانواده کمک‌های شایانی به پیشرفت هنر نقاشی در ایران کرده‌اند. او در سال ۱۹۲۰ میلادی در حالی که بیش از ۱۶ سال نداشت، در تبریز با جلیل قلی‌زاده مدیر ملانصرالدین آشنا شد و با وی شروع به همکاری کرد. بهزاد در مدت انتشار ملانصرالدین در تبریز تقریباً مصورسازی و اجرای کاریکاتورهای تمامی صفحات این نشریه را بر عهده داشت. او با استفاده از قدرت طراحی پرورش‌یافته نزد پدرش و تجربیات هنرمندانی چون روتر و شلینگ، مجموعه‌ای از تصاویر طنزآمیز از رویدادها و وقایع روزمره آن زمان را ارائه کرد. (۱۵) به نظر می‌رسد آثار به‌جای مانده از بهزاد به لحاظ برخورد واقع‌گرایانه وی با موضوعات و استفاده از پس‌زمینه‌ای که ملهم از آثار پدرش بود، از ملاحظت و شیرینی کمتری برخوردار است. بی‌شک ترکیب‌بندی‌های جاقفاده در آثار او و استفاده بجای از خط در آنها حکایت از ذوق سرشار و قدرت قلم بهزاد دارد. بهزاد با استفاده از تجربه‌های سایر هنرمندان این نشریه همچون روتر، شلینگ و عظیم‌زاده توشه‌ای ارزشمند برای خود تدارک دید و با استفاده از قدرت طراحی پرورش‌یافته نزد پدرش، مجموعه‌ای از تصاویر طنزآمیز از رویدادها و وقایع روزمره آن زمان ارائه کرده است.

بهزاد در نمایش خصوصیات چهره و حالات افراد با ارائه رفتارهای متنوعی از آنها به حالات درونی‌شان توجه دارد. قیافه‌های خواب‌زده، دهانی که به خمیازه باز شده و دست‌هایی که ستون سرهای سنگین و خسته شده‌اند، تأثیر کسالت‌بار این احساس را در آنها ضاعف می‌کند. بهزاد از نمایش جزئیات در ارائه کاریکاتورها دقت لازم را داشته است. (۱۶)

روتر و شلینگ در میان کاریکاتوریست‌های خارجی بیشترین تأثیر را در مطبوعات فکاهی آن زمان داشته‌اند. روتر و شلینگ شیوه جدیدی از هنر رایج آن روز را به عنوان کاریکاتور در ایران رواج دادند. روتر و شلینگ دو هنرمند و طراح آلمانی بودند که کارهایشان از حرکت‌های تصویرسازی غرب به ویژه فرانسه و به واسطه رواج لیتوگرافی تأیید پذیرفته بود. روتر پس از تجربه‌اندوزی‌های بسیار و کوشش‌های مداوم در فراگیری آداب و سنت‌های ایرانی، صدها طرح و کاریکاتور عرضه کرد و با به کارگیری نمادها و سمبل‌های ایرانی، بیان خاص خود را از موضوعات شرقی و ایرانی به تماشا گذاشت. روتر با استفاده از خطوطی که حکایت از قدرت وی در طراحی داشت و با به کارگیری توأمان رنگ‌های محدود چاپ سنگی تأثیرات بیانی موضوعات خود را دو چندان می‌کرد.

روتر در سفرهای متعددش به ایران به‌طور جدی و پیگیر، به مطالعه سیمای مردم پرداخت و به تدریج شناخت عمیق خود را از آناتومی چهره افراد جامعه ایرانی در تصاویر طنزآمیزش ارائه داد. تصاویر استادانه روتر از چهره و حالات افراد، بیننده را به این فکر می‌اندازد که این هنرمند تا چه اندازه فضای پیرامونش را می‌شناخته است. (۱۷) شلینگ نیز همکاری مستمری با نشریه ملانصرالدین



از بدو انتشار تا آخرین شماره آن داشت. به نظر می‌رسد شیوه طراحی شلینگ با بهره‌گیری از تجارب طراحان غربی قوام گرفته است. باید گفت این شیوه نقش مهمی در روند شکل‌گیری کاریکاتور در ایران ایفا کرده است.

آنچه در بررسی آثار شلینگ درباره ایران و مسایل جاری آن قابل توجه است، نزدیکی آنها به درک عامه و تناسبشان با فرهنگ و سنت‌های مردم ایران است. شاید بتوان علت این امر را دیدارهای متعدد وی از ایران دانست. شلینگ به خوبی در طرح‌هایش دید خاص خود، نسبت به مسایل سیاسی آن روز ایران را نشان داده است. او، هنرمندی فعال و پر تلاش بود، چنان‌که آثار او را می‌توان در اغلب شماره‌های نشریه ملانصرالدین مشاهده کرد و آثار توأم با طنزش در قالب طراحی‌های خسی حکایت از نوعی جهان‌بینی تلخ و بدبینانه نزد وی دارد. باید توجه داشت در آن روزگار طرح موضوعات روزمره و به تصویر کشیدن زندگی مردمان بیینوا نوعی نوآوری در آثار هنری به شمار می‌آمد و به همین جهت نیز مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت.

ویژگی مهم شلینگ آشنایی وی با محیط و فرهنگ آدم‌های اطرافش است. او سنت‌ها و نمادهای مخاطبان خود را به خوبی می‌شناسد و در نگاه به اطرافش از توجه به هیچ چیز غافل نمی‌ماند. در طرح‌های او، اختلاف طبقاتی، چگونگی معیشت مردم و اوضاع سیاسی - اجتماعی آن زمان با دیدنی نو و نگرشی عمیق به تصویر کشیده شده‌اند. استفاده بجای از خط، ترکیب‌بندی‌های ساده، نمایش آدم‌ها و فضاسازی مناسب از زاویه روبه‌رو و طرح مفاهیم ساده به گونه‌ای گزنده و طنزآمیز به طور کلی تصاویر شلینگ را از دیگر هنرمندان معاصر متمایز می‌کند. (۱۸)

یکی دیگر از نشریات مهم تأثیرگذار آن دوره روزنامه کشکول است. نشریه کشکول، از ۱۳۲۵ هجری قمری به مدیریت مجدالاسلام کرمانی به چاپ می‌رسید.

در آغاز مطالب شماره یک این روزنامه به واژه کاریکاتور برمی‌خوریم: «برای تجسم اعمال دو وسیله سهل و ساده به دست آورده‌اند. آن دو وسیله یکی تیاتر است که در حقیقت غرضش از تشکیل همان تجسم اعمال است و نواختن موزیک و رقص برای ازدیاد رغبت مردم است به تماشا و دیگری ساختن صور موهوم خیالی موسوم به (کاریکاتور) در روزنامه‌ها به عموم نشان دادن و چون تشکیل و ترتیب مجلس تیاتر و بازیگر خانه منافی آیین دین مبین حضرت سیدالمسئومین است لهذا بر ماست که آن وسیله اولی را ترک گفته وسیله دوم را پذیرفته باشیم» (۱۹)

در شماره‌های اولیه «کشکول» نام و امضایی از طراحان آن در زیر طرح‌ها درج شده و از شماره هفتم به بعد است که با عنوان و امضای «میرزاعلی مزین» به فارسی و لاتین در زیر طرح‌ها و کاریکاتورهای این نشریه بر می‌خوریم.

از طرح‌های میرزاعلی برمی‌آید که وی با توجه به به‌کارگرفتن تکنیک‌های متعدد و اجراهای متنوعی که داشته، به فرم و شخصیت ثابتی در آثارش نرسیده

است. شاید بتوان علت آن را نو بودن این زمینه هنری در ایران آن روزگار و تقلید میرزاعلی از کارهای کاریکاتوریست‌های دیگر، به‌ویژه کاریکاتوریست‌های ترکیه و روسیه دانست. در آن زمان نشریات این کشورها در ایران هواخواهان بسیار داشت.

میرزاعلی با توجه به آثار متنوع و زیبایی که در زمینه کاریکاتور ارائه کرده است، از جایگاه ویژه‌ای در شکل‌گیری این هنر در ایران برخوردار است. یکی از نوآوری‌های وی طراحی کپی‌های طنزآلود از تابلوهای نقاشی معروف آن زمان است. (۲۰)

حسینعلی نقاش که همکاری با روزنامه‌ها را از ادب تهران و شاهنشاهی آغاز کرده بود، در این دوره کاریکاتورهای دو شماره نخست کشکول را کشید و امضا کرد؛ ولی شماره‌های بعدی تا شماره هفتم بدون امضاست. کاریکاتوریست کشکول پس از حسینعلی، میرزاعلی مزین بود که نامش در زیر کاریکاتورهای شماره‌های هفتم تا سی‌وهفتم این روزنامه دیده می‌شود. از آن پس، نقش‌پرداز دیگری که حسن امضا می‌کرد، عهده‌دار این کار شد. کسانی که به تاریخ

روزنامه‌نگاری پرداخته‌اند، بر حسب شماره‌هایی که در اختیار داشته‌اند، حسینعلی یا میرزاعلی را کاریکاتوریست کشکول معرفی کرده‌اند و از حسن نامی نبرده‌اند.

(۲۱)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- طنز در مطبوعات دوره آغازین مشروطیت، فاروق خرابی، نامه فرهنگستان، بهار ۱۳۸۶، شماره ۳۳، صفحه ۳۸
- ۲- پیشینه کاریکاتور در مطبوعات ایران، فریبا بروفه، هنر، بهار ۱۳۸۰، شماره ۴۷
- ۳- درباره واژه کاریکاتور، محمد عبدعلی، کیهان کاریکاتور، تیر ۱۳۷۷، شماره ۷۶-۷۵، صص ۴۹-۴۸؛ کاریکاتور گذشته ایران، محمد ضیایی، کیهان کاریکاتور، شماره ۱۳۲-۱۳۱، صص ۴۱-۴۰
- ۴- ضیایی، صص ۴۱-۴۰
- ۵- ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان: بحران آزادی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰، صص ۷۵۹
- ۶- گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران، آگاه، ۱۳۶۰، ج ۱، صص ۱۸۸-۱۸۶
- ۷- همان، صص ۲۴۷
- ۸- پروین، صص: ۱۴۴-۱۴۳
- ۹- همان، صص ۶۶۸
- ۱۰- محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی ایران، تهران، بعثت، ۱۳۷۵، صص ۲۲۱
- ۱۱- کاریکاتور در ایران، مسعود شجاعی طباطبایی، کیهان کاریکاتور، فروردین ۱۳۷۱، شماره یک، صص ۹-۶
- ۱۲- کیهان کاریکاتور، مسعود شجاعی طباطبایی، خرداد ۱۳۷۱، ش ۳، صص ۷-۵
- ۱۳- فریبا بروفه، همان نوشتار، صص ۱۰۷
- ۱۴- نخستین کاریکاتوریست حرفه‌ای ایران، مسعود شجاعی طباطبایی، مهر ۱۳۷۱، ش ۷، صص ۷-۵
- ۱۵- سیدعلی بهزاد، مسعود شجاعی طباطبایی، کیهان کاریکاتور، آبان ۱۳۷۱، ش ۸، شماره ۷-۵
- ۱۶- بروفه، صص ۱۰۹-۱۰۸
- ۱۷- کاریکاتور در ایران، مسعود شجاعی طباطبایی، نیر، ۱۳۷۱، ش ۴، صص ۷-۵
- ۱۸- شلینگ و محمدعلی شاه، مسعود شجاعی طباطبایی، کیهان کاریکاتور، شهریور ۱۳۷۱، شماره ۶، صص ۷-۵؛ فریبا بروفه، همان نوشتار، صص ۱۰۷
- ۱۹- عبدعلی، تیر ۱۳۷۷، شماره ۷۶-۷۵، صص ۴۹-۴۸؛ خرابی، صص ۳۹؛ صدر هاشمی، ج ۴، صص ۱۳۶
- ۲۰- میرزاعلی مزین، مسعود شجاعی طباطبایی، کیهان کاریکاتور، سال دوم، شماره سیزدهم، صفحه ۷-۶
- ۲۱- پروین، صص ۶۶۸

همچنین دوره‌های آموزش خط و زبان پهلوی، میخی و اوستا، شناخت اساطیر ایران و جهان، آموزش سندشناسی و سندخوانی و آشنایی با خط سیاق را طی کرده است. رسولی در موسسه مطالعات تاریخ معاصر

نادر رسولی
نادر رسولی دانش‌آموخته دوره لیسانس تاریخ از دانشگاه تهران و فوق‌لیسانس تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه آزاد اسلامی است. او

ایران پژوهشگر بوده و پس از آن، معاون و مسوول امور فرهنگی موزه تماشاگاه تاریخ، سرپرست کتابخانه مرکزی موزه‌های بنیاد، سرپرست موزه مطبوعات بوده است.

مرور کتاب «تاریخ انحطاط مجلس»

واکاوی ناکامی مشروطه



مهدی ابوالحسنی ترقی

شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی (۱۳۴۲-۱۲۸۸ ق)، اندیشمند و متفکر اواخر قاجار است. وی از «آرزومندان قانون»، اهل علم و فضل و دارای طبعی روشن، فکری باز، قلمی شیوا و زبانی فصیح و نقاد بود و «بی‌پروا در مجالس از مفاسد دستگاه دولت سخن می‌گفت و مردم را به افکار نوین آشنا می‌کرد»^(۱) مجدالاسلام عضو فعال انجمن مخفی بود و در کتابخانه ملی، مرکز آموزش عقاید میهن پرستانه به مردم، رفت و آمد داشت.^(۲) شیخ‌احمد در ابتدا در روزنامه ادب با میرزا صادق ادیب‌الممالک فراهانی همکاری داشت و سپس در نشریات ندای وطن، الجمال، محاکمات و کشکول قلم می‌زد: «ندای وطن» از پیش‌روان آزادی، از روی اصول صحیح و مسلک آزادی خواهی منتشر می‌شد و مظهر انقلاب نوین و علمدار مشروطیت بود.^(۳) شرح کشف افغان، دیوان اشعار و منظومه شهر خاموشان، حاصل دوران کوتاه حیات سیاسی اوست. تاریخ انحطاط مجلس، مکمل سفرنامه کلات (شرح دوران تبعید) است. نیز با آنکه «رویای صادقه را به ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین نسبت می‌دهند ولی گفته می‌شود که در اصل نوشته مجدالاسلام کرمانی است»^(۴)

در آستانه انقلاب مشروطیت، مواضع ضداستبدادی مجدالاسلام، موجب دستگیری و تبعید او شد. در حالی که از سوی حکومت، متهم به شب‌نامه‌نویسی بود^(۵) انقلابیون او را به داشتن روابط پنهانی با صدراعظم متهم می‌کردند: «عین‌الدوله در آغاز کار به آزادی خواهان تمایلی نشان داده، ورود و توزیع روزنامه حبل‌المتین را که پیش از وی ممنوع شده بود، آزاد کرد و سیدحسن برادر مویدالاسلام را که در مبارک‌آباد توقیف بود مرخص کرد و شیخ یحیی کلشانی را که در اردبیل زندانی بود آزادی بخشید»^(۶) این نشانه‌ها، تلاش ناموفق برخی را برای برقراری سازش و مصالحه میان علما و روحانیون با صدراعظم در پی داشت.^(۷)

از این‌رو شاید مجدالاسلام نیز روابطی نیمه مخفی با صدراعظم که اکنون در صدد انجام اصلاحات مورد نظر علما و روحانیون برآمده بود، برقرار کرده بود. روابطی که از نگاه برخی، به دادن راپورت تعبیر شد و او را بدنام کرد.^(۸) شگفت آنکه این نویسندگان به انقلابی بودن مجدالاسلام اذعان دارند.^(۹) آزار و اذیت تبعیدشدگان به کلات نادری یعنی حاجی میرزا حسن رشدیه، مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقا صفهانی نیز موید این نکته است. در حالی که گناه این گروه، تنها «ستایش از عدالت و نکوهش از ظلم و تمجید از قانون و مذمت از استبداد»^(۱۰) و تلاش در راه «تحصیل نعمت حریت» بود.^(۱۱)

مقالات مجدالاسلام در انتقاد از شرایط نابسامان جامعه، دولت و مجلس شورای ملی، اسباب دشمنی و کینه‌ورزی دیگران را فراهم کرد. گزارش مراسم تاج‌گذاری محمدعلی شاه در «ندای وطن»، نیز مزید بر علت شد.^(۱۲) مجدالاسلام حادتر و علی اصغر خان اتابک، را گزارش و نسبت به آن اظهار تاسف کرد.^(۱۳) با انتشار این مطلب، مجدالاسلام را متهم به حمایت از دربار، رابطه با سفارت روسیه^(۱۴) و رشوه‌خواری کردند.^(۱۵) پس از قیام بختیاری‌ها و تصرف اصفهان، مجدالاسلام مورد اتهام دیگری قرار گرفت و آن تلاش برای ایجاد تفرقه میان صفوف آزادی خواهان بود. شایعات پیرامون این ماجرا به اندازه‌ای قوی بود که حتی کسروی نیز آن را واقعیت تلقی کرد.^(۱۶) واقعیت این بود که محمدعلی شاه خود با سپردن تعهد به بختیاری‌ها مبنی بر مرخص کردن قشون دولتی، موجب تفرق موقتی ایشان شده بود.^(۱۷) در گزارش یکی از شاهدان اصلی وقایع اصفهان، بر ماموریت موفق مجدالاسلام از سوی آزادی خواهان تهران تأکید شده است: «چند روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادی خواهان، سه نفر از فرستادگان محمد علی شاه، که یکی از آنها بختیاری بود، وارد اصفهان شدند تا به هر ترتیبی که ممکن باشد مصمصام السلطنه و ضرغام را وادار به مراجعت به بختیاری کنند. آزادی خواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند، مجدالاسلام کرمانی را که با بختیاری‌ها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر به اصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمدعلی شاه جلوگیری به عمل آورده، عملیات آنها را خنثی کنند. مجدالاسلام و همراهان... با خوانین بختیاری تماس گرفته، شروع به اقدامات لازم کردند. فعالیت فرستادگان محمد علی میرزا در نتیجه اقدامات متقابل مجدالاسلام کرمانی به جایی نرسید و آنها ناگزیر دست خالی، بدون اخذ نتیجه به مرکز مراجعت کردند»^(۱۸)

تاریخ انحطاط مجلس یا «فلسفه اولین کودتای نخستین پارلمان ایران» در ۲۹ شعبان ۱۳۲۶ پس از به توپ بستن مجلس، در قریه تهرجیش، «با نهایت خوف و وحشت از مراقبت خفیه‌نویسان درباری» نوشته شد.^(۱۹) تاریخ انحطاط مجلس و سفرنامه کلات (هر کدام دو جلد)، در مجموع تاریخ مشروطیت ایران را تشکیل می‌دهند.^(۲۰) نویسنده یادآوری می‌کند که نوشتن این خاطرات، «مروزه در حکم بازی کردن با افعی است و یا به پای خود به مسلخ رفتن» «حس و وظیفه انسانیت، شدت بطالت و بیکاری، ممانعت

انتخابات در ایران به وضع غربی نوشته شد که شباهت به هیچ‌یک از نظام‌نامه‌های دول مشروطه نداشت. در ایران انتخاب را از روی طبقات انتخاب و مقرر کردند.» از سوی دیگر، روستاییان، ایلات و عشایر یعنی بخش قابل توجهی از ترکیب اجتماعی جامعه، از انتخابات محروم شدند. از این‌رو و کلاهی منتخب تنها به درصد کمی از ملت ایران تعلق داشتند نه همه آنها.^(۲۱)

پس از راه‌یافتن کنندگان به مجلس، نبود تخصص، علم و دانش سیاسی موجب شد تا تحت تاثیر تبلیغات اطرافیان، به جای اندیشیدن به مصالح عمومی کشور و کلان‌نگری، به مسایل شخصی و جزئی حوزه انتخابی خود روی آورند. جای «مطلب پلیتیکی» را خرده مسایل محلی و صنفی گرفت و مسایل اساسی مملکت مانند تعداد وزارتخانه‌ها، مسوولیت وزرا در پیشگاه پارلمان، تعیین حدود و مواجب پادشاه، آزادی مجامع و مطبوعات، اصلاح بودجه مالی و اتمام و تکمیل قانون اساسی مغفول ماند.^(۲۲) جلسات علنی مجلس همیشه بی‌نظم بود. «در اوایل انعقاد مجلس تا چندین اغلب مذاکرات مجلس راجع به انتظام قصاب‌خانه و خبازخانه و سایر مسایل جزیه بود که ابتدا وظیفه مجلس نبود در آن موارد جزیه بحث کنند و بیشتر اوقات مجلس صرف وضع قوانین داخلی مجلس می‌شد و یا مراسلات ولایات را راجع به مسایل انتخاباتی قرائت می‌کردند و یا نظلمات متظلمین را که به توسط تلگرافات و عریضات به مجلس تقدیم می‌شد می‌خواندند و برای صدراعظم می‌فرستادند نه تنها به وظیفه خود ناآشنا و عمل نمی‌کردند، بلکه همیشه در خارج از وظیفه پارلمنت عمل می‌کردند»^(۲۳) نتیجه امر، کناره‌گیری معهود کنندگان آگاه، دانا و وظیفه‌شناس یا منغفل و بی‌اراده شدن و سکوت اختیار کردن بود.^(۲۴)

عامل دیگر ناکامی نظام سیاسی جدید، شکل‌گیری دسته‌ها و گروه‌های اجتماعی و شبه‌سیاسی با عنوان «انجمن» در گوشه و کنار کشور بود. ترکیب اجتماعی این محافل بیشتر صنفی و شغلی بود، اما نباید تصور کرد که مطالباتشان را مدنظر داشتند، بلکه به عناوین مختلف در کار دولت و مجلس دخالت می‌کردند. به گفته مجدالاسلام، مجلس نه تنها در مورد شکل‌گیری موسسات مدنی، که وی از آن با نام «انجمن‌های رسمیه» یاد می‌کند، کوتاهی و تغلل کرد بلکه موجبات ظهور انجمن‌های یادشده را نیز فراهم ساخت.^(۲۵) زمینه اصلی این جریان، آزادی‌های بی‌حد و حصر ناشی از برداشت ناصواب از نظام مشروطه و آزادی اجتماعات مردمی بود که هر گروهی به خود این حق را داد تا دست به تشکیل انجمن بزند و در امور قانون‌گذاری، اجرای قانون، نظام عدلیه و قوای سه‌گانه دخالت آشکار کند.^(۲۶)

در آستانه انقلاب مشروطیت، مواضع ضداستبدادی مجدالاسلام، موجب دستگیری و تبعید او شد. در حالی که از سوی حکومت، متهم به شب‌نامه‌نویسی بود انقلابیون او را به داشتن روابط پنهانی با صدراعظم متهم می‌کردند: عین‌الدوله در آغاز کار به آزادی خواهان تمایلی نشان داده، ورود و توزیع روزنامه حبل‌المتین را که پیش از وی ممنوع شده بود، آزاد کرد و سیدحسن برادر مویدالاسلام را که در مبارک‌آباد توقیف بود مرخص کرد

از ذق کردن و دیوانه‌شدن و صد البته اثبات بی‌گناهی خود به پادشاه»، او را بر آن داشت تا این تاریخ را بنگارند.^(۲۷) پیشینه روزنامه‌نگاری، شرح چگونگی حوادث مربوط به استبداد صغیر، دوران زندگی مخفی همراه با ناظم‌الاسلام کرمانی و گرفتن امان‌نامه از محمدعلی شاه توسط نظام‌السلطنه مطالب مقدماتی کتاب را تشکیل می‌دهد.

مجدالاسلام در شرایطی به تشریح علل ناکامی نظام مشروطه پرداخت که خود در خوف و خفا، وحشت و ترس به سر می‌برد، خانه مشروطه‌خواهان غارت می‌شد و خطر به توپ بستن آن نیز وجود داشت.^(۲۸) فرصت طلبان اموال و مایملک آزادی خواهان را غارت کرده، نوکر به ارباب وفا نداشت^(۲۹) و هر کس به بهانه مشروطه، دارایی دیگری را غارت و چپاول می‌کرد. نامی تهران، ایشان را رهسپار شمیرانات کرده بود.^(۳۰) در نگاه مجدالاسلام، به عنوان روزنامه‌نگاری آگاه از قوانین و اوضاع سیاسی اجتماعی اروپا و عامل و شاهد شکل‌گیری اعتراضات مردمی علیه نظام حاکم و مواضع تغییر یافته رجال سیاسی، علل این ناکامی متعدد بود. وی جریان مشروطه را امری برخاسته از اراده انگلستان می‌دانست که خواسته‌های محدود مردم یعنی عدالتخانه و برکناری مقامات ظالم را به سوی نظام مشروطه و پارلمنت سوق داد. در حالی که اکثریت مردم چیزی از مشروطه نمی‌دانستند و این ناآگاهی عامل اصلی در تحقق نیافتن کامل نظام سیاسی جدید بود.^(۳۱)

به این ترتیب از ابتدا انتخابات و قانون آن درست اجرا نشد و کلا و کنندگان واقعی مردم، آن گونه که در مغرب زمین مرسوم است، به مجلس راه نیفتند: «نظام‌نامه

در دوره اول مشروطه، دخالت در کار وزارتخانه‌ها توسط شخصیت‌های متنفذ، سفارش افراد و انجام کارها از مجاری غیرقانونی دیگر چالش فراروی نظام بود.^(۳۳) این امر سواى هرج و مرج طلبی بود که با زور اسلحه، به تهدید و ارباب‌کنندگان و روسای مجلس و وادار کردن آنها به استعفا و کناره‌گیری بود. «کار انجمن‌ها بالا گرفت... گاهی وکیل مجلس را معزول کردند، گاهی وزیر را دنبال کردند و استعفانامه از او گرفتند، گاهی برضد معاهده دولتی روس و انگلیس لایحه نوشتند، گاهی تشکیل قشون ملی را لازم دانسته، گاهی تغییر سلطنت را باعث ترقی مملکت خواندند... وکلا هم در تمام موارد مرعوب انجمن‌ها شده به کلی تابع میل آنها شدند.»^(۳۴) نکته آن که بسیاری از رهبران و اعضای انجمن‌های به اصطلاح آزادی‌خواه، از همان مستبدین سابق به ناچار تغییر چهره داده، بودند. نمونه آن، رئیس انجمن مرکزی یعنی ارشدالدوله یا «سردار ارشد»، همان «علی‌خان کردی» از نزدیکان محمدعلی‌شاه بود.^(۳۵)

یکی دیگر از دلایل انحراف مشروطه از اهداف واقعی خود، انتقام‌گیری و تسویه‌حساب‌های شخصی به بهانه مشروطه‌خواهی بود. نتایج آتی وضعیت جدید، محروم‌شدن نظام سیاسی حاکم از برخی توانایی‌های سیاسی موجود، ایجاد یا افزایش حس نفرت طبقات حکومتی پیشین نسبت به نظام مشروطه، دست‌بندی‌های سیاسی جدید و کارشکنی در ارکان حکومتی بود.^(۳۶) نهمت‌زدن از ابزار مورد استفاده مردم در این دوره بود که یکدیگر را به مستبد بودن متهم می‌کردند و طرف مقابل بدون تحقیق و تفحص، محکوم و مطرود و محروم از مزایای شهروندی و حقوق قانونی می‌شد. «به مجرد آن که یک نفر یا یک روزنامه‌نگار یا یکی از اعضای انجمن‌ها می‌گفت یا می‌نوشت فلان شخص مستبد است عموم مردم آن را کالوخی‌انمنزل می‌دانستند و قلم‌نسخ و ابطال بر دفتر عمر یک نفر بی‌چاره می‌کشیدند.»^(۳۷) از نکات مهم و ظریف در تاریخ انحطاط مجلس، محترم‌نشمردن و به خطر انداختن مالکیت شخصی بود. فرصت‌طلبان و سودجویان به اصطلاح «ناطقین ملتی» مردم و رعایا را تشویق به تصرف اموال اربابان و مالکان کرده، در اقداماتی غیرقانونی اراضی آنان را تصاحب می‌کردند، این معضل تا بدان حد توسعه یافت که حتی بالاترین مقامات نیز از آن مصون نماندند.^(۳۸) در درازمدت، عدم رشد مالکیت خصوصی و عدم تجمیع ثروت و تولید سرمایه و در نتیجه عدم افزایش تولید ناخالص ملی و درآمد دولت به منظور بالا بردن سطح رفاه، امنیت و آبادانی کشور و عدم جلوگیری از نارضایتی مردم، پیامدهای انکارناپذیر این جریان بود. با وجود استقرار نظام مشروطه و تحدید قدرت پادشاه توسط نهادهای جدید، تندروی برخی چهره‌های وجیه‌المله کارها را از مسیر طبیعی و عادی خود خارج کرد. مجدالاسلام کرمانی ضمن توصیف دقیق کارنامه مبارزاتی ملک‌المتمکلمین، نقش وی و سایر «ناطقین ملت» در بدبینی و رنجاندن قلوب مردم و نسبت دادن تمامی مشکلات و ناملایمات به محمدعلی‌شاه و اعمال او را مؤثر می‌داند. کار این گروه حتی به فحاشی و هتک حرمت شاه که به حکم قانون اساسی دارای مصونیت بود، کشیده شد.^(۳۹)

این مساله وقتی بیشتر نمود یافت که ملت، شاه و سلطنت را از خود ندانسته با آن همدلی نداشت. افزون بر آن، «وزرای مسوول را به قدری سرزنش و به زخم زبان قلوب آنها را پاره پاره کردند که هیچ کابینه نشد که دو ماه امتداد پیدا کند و هر قدر وزرا سختی می‌کردند و پوست کلفتی به خرج می‌دادند باز به قدری فحش علنی در مجامع و جراید به آنها می‌دادند که ناچار از استعفا می‌شدند.»^(۴۰) بنابراین، تغییر پی‌درپی دولت‌ها و بی‌ثباتی سیاسی را نیز باید از عوامل اصلی تکوین نیافتن بنیان‌های جامعه مدنی و نهادهای آن دانست.

دریافت غلط از معنا و مفهوم نظام سیاسی جدید به دلیل همان شرایط فکری و اجتماعی شکل‌گیری مشروطه، موجب شد تا آزادی‌های به دست آمده از قیل مشروطه یا به بهانه مشروطه، تنها به هرج و مرج و بی‌بند و باری منجر شده، هر کس به دلخواه خود عمل کند: «آزادی یعنی خوردن مال مردم، آزادی یعنی خارج شدن از دوایر شریعت، آزادی یعنی ارتکاب تمام محرمات، آزادی یعنی سلب تمام قدرتهای شرعیه و عرفیه و نسخ تمام تکالیف ملکی و ملی.»^(۴۱)

یکی از دلایل شکل‌گیری و توسعه بی‌قانونی در هر لباس و هیاتی، ضعف قانون بود که به نظر مجدالاسلام، از عدم تدوین قوانین لازم، کافی و صحیح و در دسترس قضات نبودن ناشی می‌شد. یعنی بدون اینکه زمینه آماده باشد، اقدام به تاسیس نظامی کردند که قانون انتخابات درستی نداشت و محاکم و دادگاه‌های آن فاقد قوانین مدون بود: «محکمه عدلیه مملکت ما که ای کاش از اصل نبود و معلوم است محکمه عدلیه‌ای که نه قانون در دست قضات باشد نه مواج مرسوم به اجزای آن بدهنده بهتر از این نخواهد شد.»^(۴۲)

در این شرایط، درخواست عمومی برای تشکیل «گارد ناسیونال» یا همان قشون ملی، مشکلی مضاعف بود. مجدالاسلام از تشریح دقیق مفهوم دولت / ملت و شکل‌گیری ملت در عصر مدرن در گذشته، گویید دچار بدفهمی از مفهوم قشون ملی شده، آن را با نیروی مردمی اشتباه گرفته است.^(۴۳) اما بلافاصله می‌گوید قشون دولتی

با وجود استقرار نظام مشروطه و تحدید قدرت پادشاه توسط نهادهای جدید، تندروی برخی چهره‌های وجیه‌الممله کارها را از مسیر طبیعی و عادی خود خارج کرد. مجدالاسلام کرمانی ضمن توصیف دقیق کارنامه مبارزاتی ملک‌المتمکلمین، نقش وی و سایر «ناطقین ملت» در بدبینی و رنجاندن قلوب مردم و نسبت دادن تمامی مشکلات و ناملایمات به محمدعلی‌شاه و اعمال او را مؤثر می‌داند

همان قشون ملی است. انجمن‌ها هر کدام اقدام به تشکیل دسته‌های مسلح کرده، همراه با اسلحه و تجهیزات نظامی در مواقعی که ضروری تشخیص می‌دادند در امور جاریه مملکت دخالت می‌کردند. نتیجه آن که: «به مجرد آن که صدای توپ بلند شد، رختند و مجلس را غارت کردند.»^(۴۴)

بخش دیگری از دلایل ناکامی نظام سیاسی جدید، مشکلات به ارث مانده از نظام مالیه ایران در دوران قاجاریه بود. نویسنده ضمن تشریح دقیق نظام مالیاتی ایران پیش از مشروطه، به تداوم معایب ذاتی این سیستم مانند رشوه‌خواری و رشوه‌دهی، فساد مستوفیان، تسلط شاهزادگان بر امور مالیاتی، ناقص بودن دفاتر مالیاتی ایران به ویژه پس از سقوط صفویه و سامان نیافتن آنها تا دوران مشروطه، مستمری‌های غیرقانونی طبقات مختلف حاکم بر مردم اشاره کرده.^(۴۵) نتیجه می‌گیرد: «همان قسم که انعقاد مجلس به واسطه خرابی و پریشانی اداره مالیه شد انهدام مجلس و انهدام مشروطیت به واسطه اعمال غیرقانونی کمیسیون مالیه مجلس شد.»^(۴۶)

کمیسیون مالیه نتوانست راه‌های اصلی و قانونی وصول انواع مالیات را مشخص کند و مانند ادوار پیشین، بسیاری از ثروتمندان از پرداخت مالیات شانه خالی کردند. از سوی دیگر، هرگز دقیقاً معلوم نبود مالیات به دست آمده در چه مسیری هزینه شده است. بنابراین، همچنان حقوق کارمندان دولت و سپاهیان به تعویق می‌افتاد و امنیت، آرامش و آسایش مورد نظر مردم تأمین نمی‌شد. محدود شدن مالیات به آب و زمین و اشخاص و نه درآمدها و عدم تناسب میزان مالیات با درآمد و ثروت افراد، عامل اصلی تداوم خرابی سیستم مالیه ایران بود: «چه بسا املاکی که ۱۰ هزار تومان عایدی دارد فقط ۱۰ تومان مالیات می‌دهد، چه بسا املاک که در مقابل عایدی می‌دهد و اگر این دو مطلب را اصلاح کرده بودند اقلا صد کرور در سال عایدی دولت می‌شد و بر احدی ظلم و تعدی روا نمی‌شد.»^(۴۷)

بسیاری از رسوم پیشین مانند فروع مالیاتی منسوخ نشد و موجب نارضایتی مردم و بدبینی به مشروطه شد.^(۴۸) ایقاع مستوفیان رشوه‌خوار و فاقد سواد علمی مالی، استخدام نکردن محاسبان اروپایی، تداوم حقوق‌گیری درباریان و شاهزادگان حتی ضد مشروطه مانند ظل‌السلطان و برقراری حقوق و مواج مادام‌العمر حتی پس از عزل و برکناری افراد، از دیگر نشانه‌های خرابی سیستم مالیه در این دوران بود.^(۴۹) به گمان مجدالاسلام: «کمیسیون مجلس نه‌تنها از اصلاح جمع و خرج ایران اظهار عجز کرد بلکه یک عده ثلث از اهل مملکت را دشمن مجلس کرد.»^(۵۰)

مجدالاسلام کرمانی با برشمردن و توصیف انواع حکومت، مشروطه را بهترین و معتدل‌ترین نوع و حتی برتر از جمهوری ذکر می‌کند.^(۵۱) با این وجود، در پایان این بحث می‌گوید: «شاه و درباری‌ها راضی به بقای مجلس نبودند و اسباب چینی در انهدام اساس مشروطیت می‌کردند و نزدیک‌ترین وسیله آنها این بود که کلاهی خان را به دادن رشوه با خود همراه کردند و کردند آن چه کردند و شدد آن چه شد.»^(۵۲)

سیر حوادث دوران مشروطه، تضعیف ارکان نظام سیاسی جدید، دخالت آشکار و نهان بیگانگان در امور کشور و ظهور پدیده‌ای به عنوان «دیکتاتوری مصلح»، صحت ادعاها و دغدغه‌های مجدالاسلام کرمانی را به اثبات رساند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک‌زاده، علمی، ۱۳۶۳، چاپ دوم، جلد اول

تا سوم، صص ۶۵ و ۲۲۴.

۲- انقلاب مشروطیت ایران، ادوارد برارون، ترجمه مه‌ری قزوینی، کویر، ۱۳۷۶، صص ۱۲۱.

۳- ملک‌زاده، صص ۴۳۳-۴۳۲.

۴- رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، جاویدان، ۱۳۴۶، دوره اول، صص ۳۶۵.

۵- حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، عطار و فردوس، ۱۳۷۱، چاپ ششم، ج ۲، صص ۶۵.

۶- رهبران مشروطه، دوره دوم، صص ۳۶۶.

۷- حیات یحیی، ج ۲، صص ۵۷.

۸- مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، محمدعلی تهرانی کاتوزیان، با مقدمه ناصر کاتوزیان، شرکت انتشار، ۱۳۷۹، صص ۱۷۰؛ تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، احمد کسروی، امیرکبیر، ۱۳۸۲، چاپ سیزدهم، صص ۶۸.

۹- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، امیرکبیر، ۱۳۸۷، چاپ ۲۳، صص ۸۹.

۱۰- سفرنامه کلات، گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، به کوشش محمود خلیل‌پور، دانشگاه اصفهان، چاپ دوم، ۲۵۳۶، صص ۹۸.

۱۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، جلد اول، امیرکبیر، ۱۳۸۷، چاپ هشتم، صص ۳۶۹.

۱۲- براون، همان، صص ۱۳۹.

۱۳- ملک‌زاده، همان‌جا، صص ۴۹۲.

۱۴- ملک‌زاده، جلد ۶-۷، صص ۱۲۷۹-۱۲۷۸.

۱۵- براون، صص ۱۲۲.

۱۶- تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، صص ۶۸.

۱۷- کتاب آبی، گزارش‌های محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، جلد سوم، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، ۱۳۶۳، صص ۶۰۱.

۱۸- جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، نورالله دانشور علوی (مجاهدالسلطان)، آژان، ۱۳۷۷، چاپ دوم، صص ۵۸.

۱۹- تاریخ انحطاط مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، احمد مجدالاسلام کرمانی، به کوشش محمود خلیل‌پور، دانشگاه اصفهان، چاپ دوم، ۲۵۳۶، صص ۲۹۵.

آز این پس: انحطاط]

۲۰- با توجه به مقدمه مصحح کتاب، تاریخ انقلاب مشروطیت مجدالاسلام شامل چهار کتاب بوده است: دو جلد سفرنامه کلات در ۱۸ فصل و دو جلد تاریخ انحطاط مجلس. آنچه موجود است گویا جلد دوم است.

۲۱- همان، صص ۲-۱.

۲۲- همان، صص ۱۴.

۲۳- همان، صص ۱۵.

۲۴- همان، صص ۱۷-۱۶؛ دولت‌آبادی نیز به‌طور مفصل به بی‌نظمی‌های موجود در پرتو نظام مشروطه پرداخته است: حیات یحیی، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۶۸.

۲۵- انحطاط، صص ۲۶-۲۳.

۲۶- همان، صص ۳۱-۳۰.

۲۷- همان، صص ۳۳-۳۲ و ۲۴۰.

۲۸- همان، صص ۲۴۰-۲۳۹.

۲۹- همان، صص ۲۵.

۳۰- همان، صص ۳۹.

۳۱- سخنان احتشام‌السلطنه از بازیگران آگاه این عصر، نیز موید نکات مزبور است: خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی، روار، ۱۳۶۷، چاپ دوم، صص ۶۷۹.

۳۲- انحطاط، صص ۴۷.

۳۳- همان، صص ۵۱.

۳۴- همان، صص ۵۴.

۳۵- همان، صص ۴۶.

۳۶- همان، صص ۵۲.

۳۷- همان، صص ۵۳-۵۲.

۳۸- انحطاط، صص ۶۴-۵۶؛ براون نیز به تهدید و ارباب‌نشریاتی مانند روح‌القدس، علیه شاه اشاره دارد: براون، صص ۱۶۰.

۳۹- انحطاط، صص ۸۱-۸۰.

۴۰- همان، صص ۷۱.

۴۱- همان، صص ۷۵.

۴۲- همان، صص ۸۲.

۴۳- همان، صص ۹۱.

۴۴- همان، صص ۹۹-۹۱.

۴۵- همان، صص ۲۳۹.

۴۶- همان، صص ۲۲۲.

۴۷- همان، صص ۲۴۸.

۴۸- همان، صص ۲۵۲-۲۵۰.

۴۹- همان، صص ۲۵۳.

۵۰- همان، صص ۲۶۴.

۵۱- همان، صص ۲۹۵.

کثیرالانتشار همکاری داشته است. او در چندین همایش بین‌المللی نیز شرکت داشته است. ابوالحسنی ترقی اخیراً کتاب «زورخانه در ایران» را نوشته که در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است.

او از سال ۱۳۶۹ با نگارش مقاله‌ای با عنوان «تخریب آثار تاریخی»، آغاز شد. ابوالحسنی ترقی بیش از ۲۴ مقاله در نشریات تخصصی مانند کتاب ماه تاریخ و جغرافیا نوشته و با نشریات علمی، پژوهشی و روزنامه‌های

مهدی ابوالحسنی ترقی
مهدی ابوالحسنی ترقی، دانش‌آموخته رشته تاریخ، در گرایش تاریخ ایران اسلامی در مقطع دکترا از دانشگاه اصفهان است. فعالیت‌های قلمی

بررسی «کوکب دری»، روزنامه مشروطه‌خواه

نفی تندروی، ترویج اعتدال



مریم شبیری

مرزامحمد ناظم‌الاسلام در سال ۱۲۸۰ق/ ۱۲۴۱ش در کرمان متولد شد پدرش روحانی نبود و تا ۲۰سالگی صرف و نحو حساب را خوانده بود. محمد در نزد میرزا عبدالحسین بردسیری یا همان میرزا آقاخان کرمانی نویسنده معروف و مقتول تحصیل منطق شرح اشارات کرد و فقه و اصول را نیز نزد شیخ ابوجعفر مجتهد خواند. در ۲۸ سالگی به اصفهان و تهران مسافرت کرد و در محرم ۱۳۰۹ق/ ۱۲۵۶ش وارد تهران شد و همانند سیدمحمد رضا مساوات در کلاس میرزای جلوه حضور یافت. ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۲۶) ناظم‌الاسلام بعد از واقعه رژی به موضوع نوحواهی توجه خاص پیدا کرد. علاوه بر ستم‌های قاجاریان به ایران، به‌ویژه کرمان، معاشرت او با میرزا آقاخان و میرزا احمد مشرف کرمانی از آزادخواهان کرمان نیز در این موضوع بی‌تاثیر نبود، خاصه آنکه در تهران نیز با مجتهدان مخالف استبداد معاشرت داشت. اندکی بعد ناظم‌الاسلام با سیدمحمد طباطبایی مجتهد آشنا و از شاگردان ویژه او شد، در حدی که وقتی طباطبایی مدرسه اسلام را تاسیس کرد؛ مدیریت مدرسه را به پسرش محمدصادق و ناظمی آن را به میرزامحمد داد و این شغل صفت مشخصه او یعنی ناظم اسلام شد. این لقب را از میرزاعلی اصغر خان اتابک برای او گرفته بودند. ناظم‌الاسلام هم در مدرسه اسلام تدریس می‌کرد و هم به تالیف کتاب‌های مختلف می‌پرداخت. (بامداد، ۱۳۵۱، ۲۷۵) ناظم‌الاسلام جزو برخی از انجمن‌های سری مشروطه بود. او پس از تاسیس مشروطیت در مجلس اول نماینده بود. در دوره استبداد صغیر نیز اگرچه دچار مضمیقه مالی شدیدی بود، اما چندان هم دچار مشقات و آزارهایی که بسیاری از آزادخواهان شدند، نشد. پس از استقرار دوباره مشروطه ناظم‌الاسلام به کرمان بازگشت و در عدلیه مشغول به کار شد. در اواخر عمر به منبر نیز می‌رفت. او به شدت صریح و معترض به پریشانی اوضاع و ستم به مردم بود، به طوری که خواص و عوام هیچ‌کدام خوشایندش نبود. ناظم‌الاسلام در صفر ۱۳۳۷ق/ آبان ۱۲۹۷ش در اپیدمی آنفلوآنزا در ۵۷سالگی درگذشت و در مقبره سیدعلویه کرمان دفن شد. (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۲) درباره زندگینامه شخصی ناظم‌الاسلام کرمانی بیشترین اطلاعات مربوط به مقدمه مبسوطی است که در ابتدای چاپ کامل و دقیق علی‌اکبر سعیدی سیرجانی از تاریخ بیداری ایرانیان آمده است. این چاپ به دلیل اطلاعاتی که سیرجانی از خانواده و دست‌نوشته‌های ناظم‌الاسلام در اختیار داشته، کامل‌تر از بقیه چاپ‌ها و دارای مقدمه مبسوطی است.

روزنامه کوکب دری

کوکب دری از ۲۵ محرم ۱۳۲۵ق به صورت هفتگی ولی بعضاً به طور نامرتب آغاز به انتشار کرد. آخرین شماره موجود این روزنامه شماره ۱۳ سال چهارم است که در پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ به چاپ رسیده است (۲۰ اسفند ۱۲۸۵ تا ۲۵ خرداد ۱۲۸۷ و دهم مارس ۱۹۰۷ تا پانزدهم ژوئن ۱۹۰۸). ناظم‌الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان نوشته که انجمن مخفی انتشار مجدد نوروز را به او تکلیف می‌کند. او پس از مدتی می‌پذیرد و قرار می‌شود که نام روزنامه کوکب دری باشد. (ناصرالدین پروین، ۱۳۷۷، ص ۵۵۹) روزنامه نوروز، روزنامه‌ای چاپ سنگی بود که در ۱۳۲۰ قمری با مدیری ناظم‌الاسلام و نویسنده‌ی میرزا کاظم‌خان کرمانی در تهران آغاز به انتشار کرد و یک‌سال‌ونیم هم منتشر شد. بنابراین وقتی کوکب دری چاپ شد نام نوروز به خط ریز در بالای کوکب دری در سرلوحه نوشته می‌شد و آغاز آن از سال سوم بود یعنی سال اول و دوم روزنامه همان دوره انتشار نوروز است. (محمد صدق‌هاشمی، ج ۱، ۱۳۲۸، ص ۳۱۹) محیط‌طباطبایی معتقد است که در روزنامه کوکب دری جای سرانگشت ارشادالدوله و علی‌خان کرمانی دوست ناظم‌الاسلام به چشم می‌خورد. (محیط‌طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰)

در سال ۱۳۲۵ق بیش از ۷۷ روزنامه در کشور چاپ می‌شد که ۴۸ روزنامه در پایتخت و هشت مورد در اصفهان و هفت روزنامه در رشت و سه تا در همدان بود و شهرهای مشهد، شیراز، یزد، کرمانشاه، ارومیه و انزلی هر کدام یک روزنامه داشتند.

تحلیل مطالب روزنامه پیرامون مسايل روز

در نظام مشروطه شاه اولین کسی بود که باید قانون‌مند می‌شد. در واقع علت اصلی دشمنی محمدعلی شاه با نظام جدید حد و حدودی بود که این نظام برای او قرار



داده بود. روزنامه‌های تهران به شاه و خاندان شاهی به شدت بی‌احترامی می‌کردند. از تهمت به مادر شاه تا خیانت شاه به کشور، سرلوحه روزنامه‌های تهران بود. اما روزنامه‌ها و مطبوعات شهرستانی به حقوق شاه بیشتر احترام می‌گذاشتند. کوکب دری نیز مطبوعاتی که به شاه توهین می‌کردند را دشمن ایران و اسلام دانسته و معتقد بود که احترام به شاه بر همه واجب است. (کوکب، ۲۲ رجب ۱۳۲۵، صص ۳-۱)

اگر حمایت روحانیان و رهبری آنان نبود، انقلاب مشروطه به پیروزی نمی‌رسید، اما همدلی و همراهی روحانیون و روشنفکران که انقلاب را به پیروزی رسانید، از ابتدا در درون خویش دچار اختلافاتی بود. ولی هدف مشترک محدود کردن استبداد و جلوگیری از استعمار موجب شد که اختلافات آشکار نشود. اما وقتی قرار بر تشکیل مجلس و تصویب قوانین شد، دودستگی‌ها بروز کرد. بیشتر مسايل بر سر اختلاط قوانین شرعی و عرفی بود. به تدریج مخالفان که خواسته خود را در قالب مشروطه مشروعه بیان می‌کردند، مشروطه‌خواهان را مرتد، کافر و بابی دانسته و در مقابل، مشروطه‌خواهان نیز با تقسیم اسلام به دوشاخه ترقی خواه و مستبد، مخالفان را در دسته دوم قرار داده و به سرزنش آنان پرداخته و آنان را پول پرست، رشوه‌گیر و دستیار مستبدان می‌خواندند. این دودستگی‌ها در تهران بیشتر نمایان بود. وضعیت در شهرستان‌ها بسته به نوع رهبری مردم در آشنایی و حمایت از نظام جدید مشروطه کاملاً متفاوت بود. به این نکته باید دوری و نزدیکی به پایتخت را هم افزود.

بسیاری از مشروطه‌خواهان نگران حفظ اسلام بودند. کوکب دری نیز از شماره ۹ سال اول انتشار تا پایان آن سال در تمام شماره‌ها به جای سرمقاله به بحث پیرامون قوانین اسلامی پرداخته و آنها را شرح داد تا نشان دهد که به عنوان یک روزنامه مشروطه‌خواه، حامی اسلام و قوانین اسلامی است. (کوکب، ۲۹ رجب، ۱۳۲۵، صص ۶-۷).

ایسن روزنامه در مورد آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری نیز بدون آوردن اسم در

چند مقاله مسلسل در گفت‌وگویی با نام «پیر و برنا» به تشریح و ارزیابی مواضع او پرداخت. (کوکب، ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵، صص ۵-۴) بحث وزرا، وکلا، وظایف و نحوه انتخاب‌شان از مهم‌ترین بخش‌های مطبوعات آن عصر محسوب می‌شد. روزنامه‌ها، از جمله کوکب دری، ضمن اشاره به وظایف و حدود اختیارات وزیران در حکومت مشروطه از خرابی اوضاع کشور گله‌مند بوده و یکی از رسالت‌های مطبوعات را خبررسانی پیرامون آن می‌دانستند. در این موارد بیشتر مخاطب روزنامه‌ها، وزرای مالیه، عدلیه و داخله بودند. (کوکب، ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵، صص ۷-۶) روزنامه‌های کرمان، اصفهان و یزد بودند یا روزنامه‌های مرکز که به این شهرها توجه خاص داشتند، به دلیل صنعتی بودن آن مراکز به امور صنعتی نیز توجه نشان می‌دادند. کوکب دری از شاه دعوت می‌کند که برای حضور در جشن نخستین سالگرد مشروطه البسه ایرانی بپوشد. زیرا در دهه‌های قبل واردات بیش از اندازه منسوجات خارجی صنعت پارچه‌بافی ایران را نابود کرده و آزادخواهان در فکر احیای صنایع بودند. همچنین بیشتر روزنامه‌های شهرستان‌ها خواستار رشد صنعت و تولید قند، چای و پارچه بودند. (کوکب دری ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، صص ۸-۶) موضوع اقتصادی دیگر تیول بود که در آن، زمان بحث بازگشت آن سیستم بود. کوکب دری ضمن بیان معایب وجود تیول به این مساله نیز پرداخته است که اگر قرار به بازگشت تیول باشد باید به نوعی عمل شود که بیش از آن به مردم فشار وارد نشود. (کوکب ش ۲۳، ربیع‌الاول ۱۳۲۵، صص ۵-۴) مطبوعات مشروطه نسبتاً کمتر به مسايل فرهنگی یا اجتماعی توجه داشتند. برای این امر دلایل متعددی ذکر شده که مهم‌ترین آن اشتغالات سیاسی متعددی بود که مشروطه‌خواهان داشتند. اما یکی از اموری که از حوزه سیاست خارج بود و توانست از جایگاه خوبی در مطبوعات مشروطه برخوردار شود، بحث مدارس و تعلیم و تربیت بود.

کوکب دری نیز که در تهران چاپ می‌شد از مدارس دختران حمایت می‌کرد اما فعالیت‌های سیاسی زنان از نظر نویسندگان روزنامه نگران‌کننده بود. به عنوان مثال از اینکه زنان یکی از محلات تهران انجمن تشکیل داده بودند از آیت‌الله طباطبایی استفتا می‌کند: «فدوی در ملازمت بندگان حضرت‌عالی و مشروطیت و تحمل زحمات در راه ملت بر اینکه پیوسته در حفظ این اساس مقدس کوشش داشته و دارم تا این اوان که مسلماً به عرض حضور مبارک رسیده است که به تهییج و راهنمایی بعضی از مفسدین و مغرضین در کوچه قابچی‌باشی، انجمنی از طایفه نسون منعقد به اسم «انجمن همت خواتین» بلیت چاپ کرده و بعد می‌پرسد که آیا طباطبایی دستور تاسیس آن را داده؟ که ایشان انکار کرده و انجمن زنان را مخالف شرع و موجب فساد می‌داند. (کوکب ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، ص ۵)

ناظم‌الاسلام، در تهران، با توجه به نیازهای روزنامه، روزنامه‌ای تاسیس کرد که هواخواه مشروطیت بود. اگرچه گفته شده که ناظم‌الاسلام در اواخر عمر زبان تندری داشته و خیلی صریح اعتراض می‌کرده اما منش و شیوه او در این روزنامه بر تندروی نبوده است. شیوه نگارش روزنامه سنتی بود و بسیار متین می‌نوشت. کوکب دری نه به شاه توهین می‌کرد نه به مجلس و حتی در مورد روحانیان هم اگر اعتراض داشت در لافاه مطلب را بیان می‌کرد. معتقد به قوانین اسلامی بود و در موارد لازم از روحانیون نظر می‌خواست. استفتا می‌کرد. روزنامه کوکب دری سعی می‌کرد با اعتدال از مشروطیت حمایت کند و شاید هم روش درستی داشت، زیرا به قول احمد کسروی، تندروی روزنامه‌هایی مانند مساوات کار مجلس اول را به انهدام و نابودی کشانید.

منبع

- ۱- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴، هجری، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۵۱.
- ۲- پروین، ناصرالدین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، دو جلد، تهران: نشر مرکز دانشگاهی، ۱۳۷۷
- ۳- ذاکر حسین، عبدالرحیم، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
- ۴- صدق‌هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد دوم، تهران: انتشارات کمال، ۱۳۲۸
- ۵- کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، مجلد اول، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴.
- ۶- شماره‌های مختلف سال‌های سوم و چهارم روزنامه کوکب‌دری.

ایران اسلامی در همان دانشگاه است. کتاب «زن ایرانی در نشریات مشروطه» از شبیری منتشر شده است. کتاب دیگر او، «خداهای تاریخی ایران در آینه مطبوعات ۱۳۲۲-۱۳۲۸» است که در دست انتشار است. از مقالات شبیری

مریم شبیری

مریم شبیری دوره‌های کارشناسی تاریخ را در دانشگاه اصفهان و کارشناسی ارشد تاریخ جهان را در شیراز گذرانده و اکنون دانشجوی دکتری تاریخ

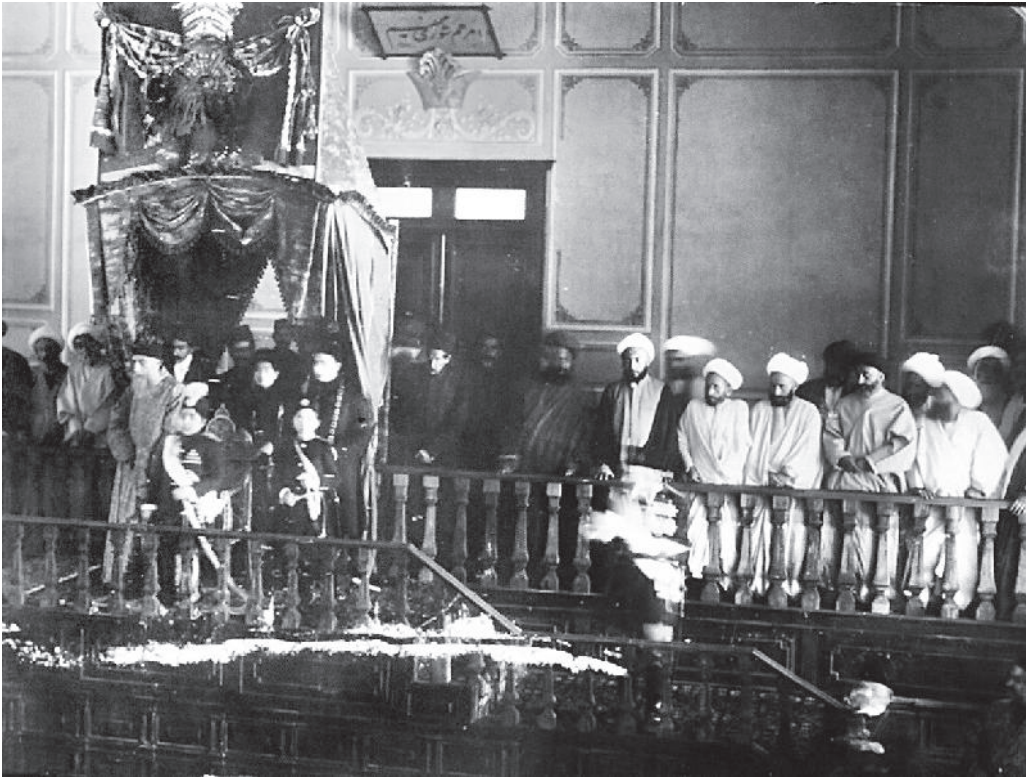
می‌توان به این موارد اشاره کرد: «ایران و مساله بحرین»، «آیت‌الله نائینی و طرحی نو از اسلامگرایی»، «جهاد اکبر، روزنامه مشروطه‌خواه اصفهان»، «فارس در اسناد محرمانه بریتانیا»، «سیرت و صورت لطفعلی خان زند در آثار دوره قاجار»

نقش مجلس در پاسداری از تمامیت ارضی ایران



محمدعلی بهمنی قاجار

«... هر وقت به فکر مرحوم ناصرالدین شاه می افتم، طلب مغفرت می کنم، اما تاسف می خورم که کاش «مرو» را در خرابی گذارده بود. خاک خراب قابل آبادی است، ولی وقتی زمین نیست آبادی را باید گچا کرد؛ این ۱۷ سال که مشروطه بود گرچه نتوانستیم قدم‌های اصلاح خوب برداریم ولی الحمدلله ذره‌ای هم خاک خراب را از دست ندادیم. ان شاءالله هر وقت رجال مملکت، مردمان وطن خواه، موفق شدند، هر جا هم خاک خراب است، آباد می کنند... در این سال‌های مشروطه یک خرابی وارد نشد بلکه اصول محفوظ ماند و اگر صدگونه اختلاف داشتیم در اصل و مرام متفق بودیم» این جملات، بخشی از نطق تاریخی شادروان سید حسن مدرس یکی از مشهورترین نمایندگان تمامی ادوار مجلس است که در جلسه علنی مجلس به تاریخ دهم عقرب (آبان‌ماه) ۱۳۰۳ شمسی ایراد شد. این نطق نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین اهداف نهضت مشروطیت پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده و در دیدگاه مدرس، یکی از رسالت‌های عمده مجلس و شاید عمده‌ترین رسالت آن، پاسداری از تمامیت ارضی ایران بود. در نامه تاریخی سید محمدصادق طباطبایی در مورد لزوم مشروطیت پیش از پیروزی جنبش مشروطه و نیز در نامه ممتازالدوله سومین رئیس اولین دوره مجلس به محمدعلی شاه قاجار بر اهمیت نظام مشروطه و حکومت برخاسته از رای نمایندگان مردم در راستای پاسداری از تمامیت ارضی ایران تاکید می‌شود که این موضوع نیز نشانه‌ای از هدف بنیانگذاران نظام مشروطه برای بهره‌برداری از حکومت مشروط و مجلس در جهت دفاع از تمامیت ارضی ایران است. البته موضوع ضرورت پاسداری از تمامیت ارضی ایران به یاری نیروی ملی نزدیک به صد سال پیش از مشروطه مطرح شده بود. در حقیقت از هنگام جنگ‌های ایران و روس، بهره‌گیری از نیروی ملت برای مقابله با تجاوز خارجی مورد توجه قرار گرفت. سپس در جریان جنگ هرات، محمدشاه قاجار با صدور بیانه‌ای خطاب به مردم ایران، فصل نوبینی در بهره‌گیری از افکار عمومی و نیروی ملت گشود. محمدشاه در بیانه خود ابراز می‌دارد: مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نبیتی که در پس گرفتن اسرای ایران داشتم، تغییر دادم، هرگز، به خدا قسم اسرای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت... هر چه دارم برای شما می‌خواهم، نه در بند خانه و اتاق‌های با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم، همین قدر از خدا طلبم آذیت‌هایی که از همسایگان اوزبک و سایر ترکمانان به خراسان رسید، پس بگیرم و ذلت به هیچ‌کس نکنم، این منتهای لذت من است، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید. محمدشاه در این اعلامیه، خود را درباره پاسداری از مرزهای ایران به ملت پاسخگو دانسته و به آنان در مورد دلایل عقب‌نشینی از هرات توضیح داده و برای آینده طلب یاری و همکاری می‌کند. این اقدام بی‌سابقه از اهمیت یافتن افکار عمومی و نیروی ملت به عنوان قدرتی که از کشور نگهداری می‌کند، حکایت می‌کند. در سال ۱۲۷۳ قمری و به دنبال تجاوز انگلیس به جنوب ایران، درخواست جهاد ناصرالدین‌شاه از مردم ایران نیز نشانه‌ای دیگر از اهمیت یافتن نقش مردم در مبارزه با استیلاطلبی دشمن خارجی، به شمار می‌رود. در بخشی از این درخواست جهاد، تصریح شده است: بر ما و جمیع مسلمانان واجب افتاد که فکر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غرأ، نبره‌هیزیم و غرور خصم را در هم شکینم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران، خوار و ذلیل انگلیسی نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و سلطنتم در تقویم دین و دولت، جان و مال خویش را ایثار داشته، نثار خواهم کرد، همانا چاکران غیور و رعایای دین دار ما، هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت. با وجود این‌گونه اعلامیه‌ها و با اینکه از مذاکرات دیپلماتیک نیز مقامات ایرانی به واکنش افکار عمومی ایران در برابر هر گونه تجاوز به تمامیت ارضی ایران اشاره می‌کردند و به مقامات خارجی در این باره هشدار می‌دادند، اما تا حاکمیت ملی برقرار و نظام پارلمانی ایجاد نشد، امکان بهره‌مندی موثر از نیروی ملت در برابر قدرت خارجی وجود نداشت. در نامه سیدمحمد طباطبایی روحانی پیشرو و آزادی‌خواه به مظفرالدین‌شاه، اهمیت موضوع پاسداری از تمامیت ارضی ایران در فکر مشروطه‌خواهی ایرانیان به روشنی آشکار است. طباطبایی در این نامه تصریح کرده است: مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد شد، خرابی‌ها آباد خواهد شد، خارچه طمع به مملکت نخواهد کرد، سیستان و بلوچستان را انگلیس



نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند. بر اساس چنین اهدافی بود که تلاش شد در نظام حقوقی برآمده از جنبش مشروطه نیز ساز و کارهایی برای پاسداری از مرزهای ایران پیش‌بینی شود. در اصل ۲۲ قانون اساسی مشروطه، تغییر در حدود و نفوذ مملکت منوط به تصویب مجلس شد. در اصل سوم متمم قانون اساسی نیز تصریح شده بود که حدود مملکت ایران و ایالات، ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر به موجب قانون. در اصل ۳۹ متمم نیز شاه موظف شده بود پیش از رسیدن بر تخت سلطنت به کلام‌الله مجید سوگند یاد کند که حدود مملکت را محفوظ و محروس بدارد. پیدایش نظام مشروطه و مجلس شورای ملی و به رسمیت شناخته شدن حاکمیت ملت، در عمل نیز در پاسداری از مرزهای ایران تاثیرگذار شد. مجلس حتی در راه پاسداری از مالکیت تاریخی ایران بر بحرین و جزایر سه‌گانه گام‌های مهمی برداشت که در این راستا می‌توان به اقداماتی همچون تعیین سهمیه یک نماینده برای بحرین در مجلس اشاره کرد. در بحبوحه بحران‌های بزرگ بین‌المللی همچون جنگ جهانی اول که منجر به فروپاشی امپراتوری‌های چندصدساله اتریش و عثمانی شد، نظام مشروطه با وجود ضعف‌ها و ناکارآمدی‌هایش از تمامیت ارضی ایران پاسداری کرد و چنان که مدرس نیز در نطق معروف خود که پیش از این نقل شد گفته، مانع از تجزیه حتی یک وجب از خاک ایران شد. با توجه به اهمیت حفظ تمامیت ارضی در جنبش مشروطه، در تاریخ بیش از ۷۲ سال نظام مشروطه، هر گاه که به طور عملی اثری از آثار مشروطیت در جامعه سیاسی ایران وجود داشت و حداقل تعدادی از نمایندگان مجلس نمایندگان واقعی ملت بودند، موضوع پاسداری از تمامیت ارضی ایران در اولویت مجلس قرار داشت. در این میان، می‌توان مصادیق گوناگونی را در مورد نقش مجلس در پاسداری از تمامیت ارضی ایران برشمرد. در دوره اول مجلس شورای ملی، نمایندگان مجلس به تجاوز قشون عثمانی به داخل خاک ایران و اشغال ساوجبلاغ مکری (مهپاد) به وسیله عثمانی به شدت اعتراض می‌کنند. این اعتراض که نشانه‌ای از عزم ملی ایرانیان برای مقابله با هر تجاوزی بود، تاثیر بخشید و قشون عثمانی، مهپاد را تخلیه کرد. در دوره دوم مجلس، نمایندگان مجلس از وزیر امور خارجه در مورد تعلل در اعمال حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی سوال می‌کنند. در دوره‌های چهارم، پنجم و ششم مجلس،

نمایندگان مجلس در مورد اعمال حاکمیت ایران بر بحرین تلاش می‌کنند. در دوره‌های هفتم تا سیزدهم، مجلس جنبه فرمایشی داشت و نمایندگان آن برگزیده ملت نبودند بلکه بر اساس اراده رضاشاه به نمایندگی انتخاب شده بودند. در این عصر، هزار کیلومتر مربع از خاک ایران در سرحد ایران و افغانستان از ایران تجزیه شده، مالکیت ایران بر دشت زهاب خاوری و نیمی از اروندرود با انعقاد عهدنامه سرحدی ۱۹۳۷ ایران و عراق از میان رفت و بخش‌های گسترده‌ای از مناطق مرزی ایران و ترکیه به‌ویژه منطقه آغری داغ کوچک و کوه آرات کوچک نیز از خاک ایران تجزیه شد. اما پس از سقوط رضا شاه و در دوره چهاردهم مجلس، نقش مجلس در پاسداری از تمامیت ارضی ایران بار دیگر اهمیت پیدا می‌کند. دوره چهاردهم مجلس در برابر نقشه انگلیسی، تأسیس کمیسیون‌های سه‌جانبه قیمومیت که به معنای تقسیم ایران به سه قسمت بود، مقاومت می‌کند. در پایان همین دوره مجلس، نمایندگان با انتخاب احمد قوام به نخست‌وزیری و نیز با سخنرانی‌های پرشور به رویارویی با تلاش اتحاد جماهیر شوروی برای تجزیه آذربایجان رفتند. در دوره پانزدهم، نمایندگان مجلس در مصوبه‌های قانونی، دولت را مکلف به اقدام برای اعمال حاکمیت بر بحرین کردند. در این دوره، عباس اسکندری یکی از نمایندگان مجلس مجموعه سخنرانی‌هایی در مورد بحرین و ضرورت اعمال حاکمیت دولت ایران بر این جزیره کشور ایراد می‌کند. در دوره شانزدهم مجلس نیز در ضمن تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، موضوع ملی شدن نفت بحرین نیز مورد توجه قرار گرفت. در دوره هفدهم مجلس نیز حسین مکی از نمایندگان بانفوذ مجلس، دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه وقت را به دلیل سفر به بغداد و حضور در نشست که مسوول سیاست خارجی بحرین نیز در آن حاضر بود، استیضاح می‌کند. اما نقش مجلس شورای ملی در حراست از تمامیت ارضی ایران به دنبال کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ و فرمایشی شدن دگرباره مجلس به شدت تنزل پیدا کرد. در دوره هجدهم مجلس شورای ملی، قصبه فیروزه و خلیج حسینقلی از ایران تجزیه شد و در دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی نیز مجلس بدون مقاومت، جدایی بحرین از ایران را نظاره می‌کند و تنها یک اقلیت چهارنفره است که دولت را به دلیل این اقدام استیضاح می‌کند؛ استیضاحی که با همراهی اکثریت قاطع مجلس با دولت، ره به جایی نمی‌برد.

از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی»، «اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان به روایت اسناد تاریخی وزارت امور خارجه ایران» منتشر شده است.

سیاست خارجی و تاریخ روابط خارجی ایران، تاریخ افغانستان و حقوق بشر در نظام حقوقی ایران است. از او کتاب‌های «تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی: سیرری در تاریخ مرزهای ایران»، «ایران و افغانستان

محمدعلی بهمنی قاجار
محمدعلی بهمنی قاجار فارغ‌التحصیل دوره‌های کارشناسی حقوق و کارشناسی ارشد حقوق بشر از دانشگاه تهران است. زمینه مطالعاتی او،

شکست قداست، بست‌نشینی در سفارت



جمشید کیان‌فر

تاریخ معاصر ایران مملو از سنت‌شکنی‌ها و بدعت‌گذاری‌ها است. می‌توان گفت در دوران جدید، نخستین بدعت در عهدنامه ترکمانچای پدید آمد چراکه بالاترین نهاد قدرت کشور ایران خدشدار و وابسته به بیگانگان شد. براساس ماده هفتم همان عهدنامه، ما دست بیگانه را در سلطنت ایران باز گذاشتیم و به نوعی برای رسیدن به قدرت دست نیاز به کشور زورمند همسایه دراز کردیم. از آن روزگار به بعد دست‌اندازی بیگانگان به امور داخلی ایران به مرور افزون‌تر شد، تا جایی که جلوس پادشاهی پس از مرگ سلف خود، نیازمند حمایت و تأیید دولتی روس و انگلیس شد.

بدعت دوم، مساله کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) بود که بر اساس همان عهدنامه ترکمانچای به روسیه دادیم و بر اساس قانون دول متحار به نصیب انگلیس و دیگر کشورها هم شد.

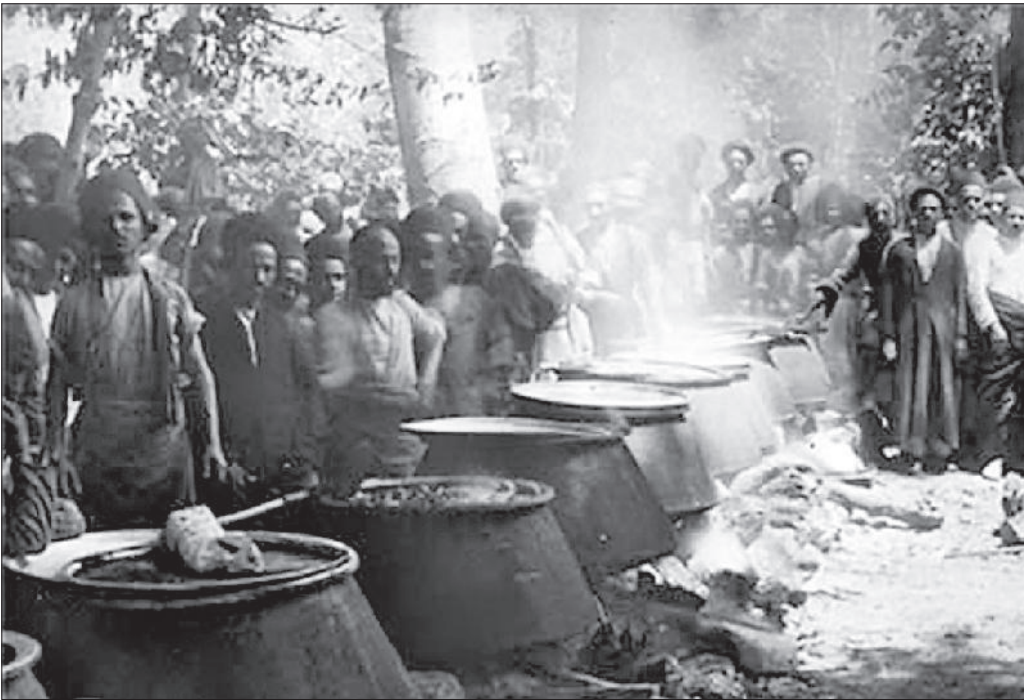
بدعت‌گذاری سوم را گروهی نخستین بار از آن میرزاتقی‌خان امیرکبیر می‌دانند که در زمان بست‌نشینی میرزاآقاخان نوری اقدام به شکستن بست او کرد. معروف است که در آن هنگام امام‌جمعه تهران از محل عبور می‌کرد و به کنایه به امیر گفت: آن زنجیر آخر را برای فردای خود نگه دار، شاید لازم‌ت شد. این کنایه بیانگر عدم ثبات مشاغل دولتی و عدم امنیت جانی رجال عصر قاجار بود.

گفته امام‌جمعه زود رخ نمود و امیر معزول شد، اما به بست نرفت و زمانی هم که سفیر روسیه در صدد تأمین جانی امیر برآمد، امیر فوراً رد کرد و جانش را بر سر همین امر نهاد. دو نکته مهم در این واقعه نهفته است؛ نخست مخالفت امیر با بست‌نشینی که امری عادی بود و رجال و مردم عادی در مواقع تنگنا و گرفتاری به اماکن مقدسه از قبیل امامزاده‌ها و مساجد و تکایا یا در منزل رجال پناه بردند و در جست‌وجوی مغری برای رهایی از تنگنا و اقدام امیر در این بین بردن این امر. دوم تحت‌الحمایگی دول خارجی که بعدها در تاریخ ایران رخ نمود و چهره خود را آشکارتر کرد که از بست‌نشینی در اماکن مذهبی در انقلاب مشروطه و نقض حرمت این اماکن از طرف دولتیان، منجر به بست‌نشینی در سفارت انگلیس شد. در گذشته‌های چندین دور، ایران به‌ویژه پایتخت و دربار آن، همواره پناهگاهی برای ناراضیان کشورهای همجوار بود. شاهزادگان عثمانی به محض احساس عدم رضایت و امنیت از طرف حکومت خود به دربار سلاطین صفوی پناهنده می‌شدند و چنین بودند شاهزادگان تیموری دربار هندوستان یا شاهزادگان و امرای ناراضی افغانستان و توره‌ها (شاهزادگان ماوراءالنهر در دوره قاجار) (۱). اماکن مذهبی از امامزاده تا بقاع متبرکه و مساجد و مزارات، که از قداست خاصی نزد مردم ایران برخوردار بودند جای امنی برای گریز مردم از ظلم و جور و ستم حکام و درباریان و دادخواهی از ایشان محسوب می‌شدند و حتی گاهی خاطیان و مجرمان هم در این اماکن مأمن می‌گرفتند و بست می‌نشستند.

نمونه‌اش میرزا رضای کرمانی است که پس از بازگشت از استانبول برای فرار از دست کامران میرزا نایب‌السلطنه و ایادی او، در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کرد و در همان محل بود که با استفاده از قداست حرم، ناصرالدین شاه را به قتل رساند (۲).

قتل ناصرالدین‌شاه توسط میرزا رضا سبب شد که وی را که مدت‌ها در آن مکان مقدس از هرگونه تعرض در امان بود، دستگیر کنند. با قتل ناصرالدین‌شاه و دستگیری میرزا رضا، برای نخستین بار قداست حرم حضرت عبدالعظیم شکسته شد، چنانکه حریم مساجد و تکایا نیز که در آغاز جنبش مشروطه مأمنی برای تجمع انقلابیون بودند، توسط دستگاه‌های دولتی نقض شد.

با این رفتن قداست حریم اماکن مقدسه، انقلابیون که در جست‌وجوی محل امنی بودند خواسته یا ناخواسته خاک اجنبی (سفارت انگلیس) را محل امنی یافتند که ایادی دولت ایران از ترس نیروی نظامی انگلیس ناگزیر به حفظ حرمت آن بودند. از منظر قوانین بین‌المللی نیز مصونیت هیات‌های سیاسی و محل اقامت نمایندگان سیاسی امری بدیهی شناخته می‌شود. این عمل برای نخستین بار در عهد دولت قاجاریه روی داد، به این ترتیب در انقلاب مشروطه، مردم ایران و زعمای آزادی‌خواهان به جای بست‌نشینی در اماکن مقدسه در مکان جدید بست‌نشستند.



یعنی ملک‌المسلمین و یحیی دولت‌آبادی، با وساطت سفیر عثمانی، تحصن حرم شاه عبدالعظیم در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۳ به پایان رسید (۶) و علما به تهران بازگشتند. عین‌الدوله به وعده‌ای که داده بود توجهی نکرد، چون اعتقادی به لزوم بهبودی اوضاع و خواسته‌های مردم نداشت و تنها به فکر حفظ موقعیت خود بود. از این رو جمعی از آزادی‌خواهان از جمله سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی را به قم (۷) و جمعی دیگر همچون حجت‌الاسلام کرمانی، میرزاآقا اصفهانی و میرزا حسن رشیدی را به کلات تبعید کرد (۸).

اقدامات جدید عین‌الدوله بار دیگر خشم مردم را برانگیخت و بار دیگر، از دحام و غوغای مردم در اعتراض به اقدامات او بالا گرفت و سید عبدالحمید طلبه جوان به دست ایادی حکومت، مقابل مسجد شاه جان باخت، صحن مسجد نیز به سیاست آلوده شد و جمعی در آن زیر دست و پا رفتند. مردم خشمگین، پیکر شهید را سر دست گرفتند و در خیابان‌های اصلی شهر به گردش درآوردند (۹).

روحانیون در اعتراض به قتل طلبه جوان و بی‌توجهی عین‌الدوله به انجام وعده‌های خود به طرف قم حرکت کردند و در میانه راه عرضه‌ای به شاه بیمار نوشتند که در آن گوشزد کردند که «چنانچه وعده‌ها عملی و عین‌الدوله از صدارت عزل نشود، از کشور خارج شده و به عتبات عالیات خواهند رفت.»

از طرف دیگر مردم و به‌ویژه بازاریان، به حمایت از خروج علما از طهران، در باغ تابستانی سفارت انگلیس متحصن شدند و تقاضای بازگشت آنان را کردند. تحصن دسته‌جمعی بازاریان در ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ق موجب شد که عامه مردم به تدریج به آنان بپیوندند، تا جایی که در زمان کوتاهی جمع متحصنان به ۱۴ هزار نفر رسید. این عمل برای نخستین بار بود که روی می‌داد، به این ترتیب، به جای بست‌نشینی در حرم اماکن مقدسه که قداست آن را از قبل شکسته بودند، سفارت انگلیس مأمنی شد برای خواسته‌های مردم که از این تاریخ به بعد بارها و بارها توسط افراد و رجال تکرار شد.

با اجتماع دسته‌جمعی مردم در باغ سفارت و بالا گرفتن اعتراضات مراجع شیعه، چون آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، ملاعبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین نجل حاجی میرزا خلیل که از دل با انقلابیون و خواسته‌های مردم داشتند، با صدور فتاوی از نجف اشرف، با جنبش هم‌صدا شدند. تقاضای متحصنان در ایام بست‌نشینی افزایش یافت و از مجلس و عدالتخانه به حکومت مشروطه تبدیل شد. سرانجام مظفرالدین‌شاه به خواسته‌های مردم تن در داد و عین‌الدوله را از

اماکن مذهبی از امامزاده تا بقاع متبرکه و مساجد و مزارات، که از قداست خاصی نزد مردم ایران برخوردار بودند جای امنی برای گریز مردم از ظلم و جور و ستم حکام و درباریان و دادخواهی از ایشان محسوب می‌شدند و حتی گاهی خاطیان و مجرمان هم در این اماکن مأمن می‌گرفتند و بست می‌نشستند. نمونه‌اش میرزا رضای کرمانی است که پس از بازگشت از استانبول برای فرار از دست کامران میرزا نایب‌السلطنه و ایادی او، در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کرد

سیر حوادث تا بست‌نشینی در سفارت

خشم شعاع‌ور مردمی که خواهان اصلاحات و تاسیس عدالتخانه بودند، با وعده‌های عین‌الدوله یا چوب زدن بازرگانان و ایجاد فضای ارعاب فرونشست. چنان که جمعی از مردم در اعتراض به چوب زدن چند نفر از تجار توسط علاءالدوله حاکم تهران، در مسجد شاه جمع شدند و به مظالم عین‌الدوله و اطرافیش اعتراض کردند. گرچه این تجمع با تهدید و وساطت امام‌جمعه تهران به خواهش عین‌الدوله پراکنده شد، اما روحانیون در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ ق به حضرت عبدالعظیم کوچیدند و در آنجا خواهان برکناری عین‌الدوله و تشکیل عدالتخانه شدند (۴). در این مرحله، انقلاب وارد مرحله جدیدی شد و مبارزه شکل علنی به خود گرفت. تلاش عین‌الدوله برای بازگرداندن علما از حضرت عبدالعظیم بی‌نتیجه ماند. شماری از رجال درباری نیز به دلیل رقابت‌های سیاسی و برای تصاحب مناصب جدید، در خفا از بست‌نشینیان حمایت می‌کردند. تا جایی که محمدعلی میرزا نیز به تصور آنکه عین‌الدوله از ملک‌منصور میرزا شجاع‌السلطنه پسر دیگر شاه برای ولیعهدی حمایت می‌کند، به دشمنی با عین‌الدوله به حمایت از انقلابیون و بست‌نشینیان برخاست (۵).

سرانجام عین‌الدوله از بیم آنکه مبدا این کشمکش منجر به عزل وی از صدارت شود، با بخشی از خواسته‌های انقلابیون موافقت کرد و به موجب دستخطی از شاه، وعده تاسیس عدالتخانه را اعلام کرد. پس از گفت‌وگو با نمایندگان بست‌نشینیان

برخی آثار کبان‌فر عبارت‌اند از: «تاریخ امپراطوری عثمانی»، «هجونامه ناپلئون»، «هرات‌الحریمین»، «سفرنامه ترکستان»، «تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار» و «تاریخ لویی چهاردهم».

کرد. «تاریخ روضه‌الصفاء»، «روضه‌الصفای ناصری»، «ناسخ‌التواریخ»، «گنج‌دانش»، «کسیرالتواریخ»، «تاریخ پسندیده»، «تاریخ بختیاری» و «سفرنامه خوارزم» از آثار او در زمینه تصحیح متون تاریخی هستند. در باب تصحیح ترجمه‌های قاجاری،

جمشید کیان‌فر

جمشید کیان‌فر پژوهشگر و مصحح متون تاریخی است. او پس از آموزگاری، به استخدام کتابخانه ملی ایران در آمد و پژوهش‌های تاریخی را در آن موسسه آغاز

نهضت مشروطه و زایش «گفتمان ملی»

• مشروطه و آذربایجان

جنبش مشروطه در چنین بستری شکل گرفت. مطالبات این نهضت در چه اول حول مسایلی چون بازسازی ایران، راهی از سلطه خارجی و امنیت و ثبات سیاسی می‌گشت. همه این آمل چیزی نبودند که بتوان بدون وجود و حضور دولت ملی متمرکز و مدرن محقق شوند. حسین بشیریه معتقد است که قانون اساسی مشروطه عمدتاً تبلور آرمان‌ها و اندیشه‌های روشنفکران ملی گرا در زمینه حاکمیت ملی، آزادی و برابری بود. به این ترتیب، نهضت مشروطه مفاهیم ملی را در عرصه سیاست عملی کرد، به آنها عینیت بخشید و مقدمه تأسیس دولت ملی مدرن را آماده کرد. هسته مرکزی اندیشه ملی در ایران از میان روشنفکرانی برخاست که ریشه در آذربایجان داشتند. نخبگان آذربایجانی که از نزدیک روند اضمحلال ایران را در جنگ‌های ایران و روس لمس کرده بودند با گرد آمدن در دارالسلطنه تبریز و حول مکتبی که عباس میرزا در اس آن بود بیش از همگان به رسالت ملی خود آگاهی داشتند. این رسالت تاریخی بعدها میراثی شد برای بسیاری از روشنفکران این خطه تا در برابر استبداد و تهاجم به حریم کشور ایستادگی کنند. نامه نمایندگان دور نخست مجلس شورای ملی به محمدعلی شاه به قلم صادق مستشارالدوله (نماینده آذربایجان) به خوبی روح ملی این دوران را نشان می‌دهد: «در حالی که ایران به اسفل مراتب مرده بود، چون مشیت خلوندی منشور اضمحلال آن را امضا فرموده بود، ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد، اهالی را از خواب بیدار و به راهی هدایت فرموده که هادی عقل و تجربه طی مراحل تاریخی اختیار کرده و متنبه به این اصل استقلال قومیت شد که قوای مملکت ناشی از ملت است.» همچنین نگاهی به نشریات آذربایجان و تشکل‌های سیاسی آذربایجانی که در نهضت مشروطه فعالیت می‌کردند، مانند انجمن اتحادیه آذربایجان نشانگر خصلت ملی فعالان آذری در دوره مشروطه است.

کدام ناسیونالیسم

اما پرسش اساسی که وجود دارد این است که آیا گفتمان ناسیونالیسم ایرانی در دوران مشروطه از چه الگویی پیروی می‌کرد و در جهان «ناسیونالیسم» چه رویکردی را انتخاب کرده بود؟ به نظر می‌رسد که رفتار سیاسی نخبگان سیاسی دوران مشروطه، با لیبرالیسم نسبت نزدیکی داشت. یعنی برانیتک سیاسی این طیف را می‌توان در چارچوب ناسیونالیسم لیبرالیسم دسته‌بندی کرد. تکیه ناسیونالیسم این دوره بر اقتدار متوسط شهری، میل وافر به توسعه و رسیدن به قافله تمدن جهانی، تأکید بر حقوق شهروندی، پرسش از سنت و تأسیس دولت ملی مدرن از جمله خواسته‌ها و آمل اولیه این مشروطه‌خواهان بود که در نسبت نزدیک با لیبرالیسم قرار داشت. اما به دلیل شرایط خاصی که در ایران بعد از انقلاب مشروطه به وجود آمد همان ناسیونالیسم لیبرال‌هایی که مغز متفکر مشروطه بودند، ناچار شدند به دلیل موقعیت زمانی و شرایط اجتماعی از بخش آزادی خواهی آرمان‌های خود موقتاً چشم‌پوشند و تن به استبداد مشیعی دهند که از نظر آنان ضروری به نظر می‌رسید. دیدید برآون اسناد علوم سیاسی دانشگاه مردک استرالیا در کتاب خود «ناسیونالیسم معاصر» معتقد است که ویژگی سیاسی ملی‌گرایی یعنی لیبرال با ضدلیبرال بودن آن، مربوط به اساس مدنی یا قومی - فرهنگی آن نیست بلکه مربوط به موقعیت، جایگاه و شرایط فعلی است که آن را به کار می‌برند. صحبت از شرایط و موقعیت نخبگان ناسیونالیست (فاعلان تاریخی) همان سرنوشتی را توضیح می‌دهد که ملی‌گرایی در ایران به آن دچار شد. یعنی اعتراض از برخی مولفه‌های اجتماعی خود به ضرورت زمان و اضطرار. حمید احمدی نیز معتقد است که ناسیونالیسم ایرانی از همان آغاز ماهیت لیبرال داشت. اما پس از فراز و فرودهای جنبش مشروطه و فشارهای خارجی بر ایران در سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۱۱ برخی از ناسیونالیست‌ها بر ضرورت نظم و ثبات و مبارزه با سلطه خارجی و برپایی یک دولت قدرتمند، بیشتر تأکید داشتند تا جنبه آزادی‌خواهانه داخلی. به نظر آنها بدون نظم و ثبات و استقلال، آزادی و دموکراسی معنی و مفهومی برای ملت ایران ندارد و امکان رسیدن به آن نیز نیست.

برآمد

حس ملی بدون شک در جنبش مشروطیت نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. این انقلاب مدین روح ملی تازه‌ای در کالبد کشور بود و به نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از این حس ملی را می‌توان در میان مشروطه‌خواهان آذربایجان جست‌وجو کرد. در ایران بیشتر مفاهیم گفتمان ملی در آغاز فرآیند شکل‌گیری نهضت مشروطه از اندیشه ایرانی‌شهری استخراج و بازیابی شد، از این جهت نسل اول ملی‌گرایان ایران نیز مانند ابداع با براسات مفاهیم جدید نبودند و قادر شدند با بازتولید برخی مولفه‌های اندیشه ایرانی‌شهری گفتمان ملی را احیا کنند. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که حس ملی که دست‌کم از دوران ساسانی در میان این ملت حضور داشت از بدو مشروطه به بهترین شکل خود با ملی‌گرایی که مفهومی مدرن و نوین بود، آمیخت و ترکیبی از روح ملی و جهان‌بینی سیاسی نوین ناسیونالیسم ایرانی را به وجود آورد.



◀ سالار سیف‌الدینی

جنبش‌های ناسیونالیستی نوعاً پیش از آنکه با کش‌ها و تظاهرات سیاسی آغاز شوند، ابتدا با نهضت‌های ادبی و فرهنگی ظهور پیدا می‌کنند. این پوش‌ها به راحتی می‌توانند در میان توده نخبگان و روشنفکران نفوذ کرده و مولد بیداری ملی شوند. مفاهیم اساسی چون کشور و مرز که در ادبیات مشروطه بیشتر به «وطن» تعبیر می‌شد، در همین دوره وارد گفتمان سیاسی ایران شد. وطن یکی از عمده‌ترین مولفه‌های گفتمان ملی است که از آن به اندیشه مملکت نیز تعبیر می‌شود و پایه آن احساس تعلق به یک ملت واحد است. وجود ملتی با مرزهای سیاسی مشخص که دارای گذشته‌های شکوهمند و تجربه‌هایی تاریخی باشد، از مبانی ناسیونالیسم است. بر این اساس «ملی‌گرایی‌ها» به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست ملت‌های تاریخی که می‌توانند اصالت خود را در معنای داشتن مملکتی در گذشته اثبات کنند و دوم آنهایی که فاقد پیشینه قایل مقایسه از جهت نهادهای ملی یا تداوم تاریخی‌اند. در تفکر نیروهای اجتماعی حاضر در مشروطه، هم ملت به معنای مردمی که دارای حس همبستگی هستند و هم فرایافت «ملیت‌گرایی» در معنای وحدت سیاسی و حاکمیت ملی، دارای اهمیت بود که اولی امری فرهنگی - تاریخی و دومی امری سیاسی محسوب می‌شد. در همین دوران بود که گفتمان ملت و اندیشه مملکت در میان روشنفکران و نخبگان شکل گرفت و وارد گفتارهای سیاسی شد. مفاهیم دیگری چون ملت نیز به عنوان عنصری مشروعیت‌بخش برای استقرار حاکمیت از همین دوره مورد توجه قرار گرفت. ایران ملتی کهن بود که فرآیند شکل‌گیری هویت و آگاهی ملی در آن آرام و نامحسوس بود و اراده هیچ قدرت حاکمی در آن دخیل نبود. اگرچه از آغاز دوره ناصری مرزهای ملی در ایران تثبیت شده بود و ماهیتی به نام کشور ایران - که میراثدار امپراتوری فروپاشیده‌ی بود - واقعیت عینی داشت ولی هنوز در این ادوار دغدغه نیروهای اجتماعی عبارت بود از: «استقلال ملی» که باید از دخالت‌های دو قدرت بزرگ جهانی یعنی روس و انگلیس محفوظ می‌ماند و سیاستی که منافع ایران را در رقابت با دشمن دیرین منطقی یعنی عثمانی تأمین می‌کرد. روشنفکران مشروطه هر یک در اثر خود به نوعی بر این مفهوم تأکید می‌کردند و سیاستمدارانی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا ابوالقاسم قلم‌مقام فرآیند سیاست خارجی و داخلی خود را حول محور این مولفه مهم شکل دادند. برخی معتقدند این دغدغه با شکست در جنگ‌های ایران و روس که از آن به «هزن بزرگ ملت ایران» یاد می‌شد در دارالسلطنه تبریز شکل گرفت و نطفه آگاهی ملی پس از این تجربه تلخ تاریخی بسته شد. دست‌اندازی‌ها و فرآیندهای دول استعماری که هر یک سعی می‌کردند حوزه نفوذ خود را در ایران گسترش دهند از یک طرف مفهوم استقلال ملی و حاکمیت را در ذهن مشروطه‌خواهان پررنگ و تجربه تاریخی ناشی از تجزیه و تصرف مناطق مهم امپراتوری، احساس نیاز مبرم به وحدت ملی را تشدید می‌کرد. واهمه آنان از تکرار این تجربه به صورت دیگر باعث می‌شد که هر چه بیشتر به مقوله وحدت جغرافیایی بیندیشند در واقع در این دوران اگرچه ایران نیز مانند یک جنبش «استقلال ملی» نبود، اما استقلال آن به شدت در حال تهدید بود. نهضت مشروطه در واقع پاسخی بود به این نیاز.

• مشروطه به مثابه یک جنبش ملی

اما چگونه می‌توان انقلاب مشروطه را در ساحت تحولات ملی معنانشناسی و آن را از افق تاریخ ملی تفسیر کرد؟ ناسیونالیسم گفتمانی است که ملت را در مرکز علائق خود قرار می‌دهد و به دنبال ارتقای «بهزیستی» یک ملت است. مقدمه تحقق این هدف نیز اهداف پیشینی چون استقلال، وحدت ملی و آگاهی ملی است که گامی از آن به عنوان هویت ملی نیز یاد می‌شود. سه هدف بالا هر یک به نوعی در انگیزه‌های انقلاب مشروطه دخیل بودند. یعنی استقلال سیاسی و قطع دخالت‌های قوای بیگانه، تشکیل یک دولت متمرکز که به ملوک‌طوایفی پایان دهد و رشد آگاهی ملی در میان مردم تا بتوانند در تعیین سرنوشت خود نقش فعالی را ایفا کنند. ناسیونالیسم از طریق بازتعریف مفاهیم یا ابداعات فرهنگی به معرفتی جدید از جهان می‌رسد و به دست‌بندی ارزش‌ها، احساسات و چارچوب‌های شناختی دست می‌زند و می‌تواند بخش‌های مختلف و نامنسجم یک جامعه سیاسی را به صورت سازمان‌یافته بسیج کند تا به تعقیب عقلائی منافع عمومی اقدام ورزند. در دوران شکل‌گیری ناسیونالیسم یک ملت، برقرار کردن دولت ملی مدرن، هدف غایی است. ایجاد نهادهای جدیدی چون ارتش منظم و اصلاحات دیوانی در دوره عباس‌میرزا، تأسیس دارالفنون و تأکید بر منافع ملی در سیاست خارجی امیرکبیر، نسبت نزدیکی با کاردهای دولت ملی داشت، اما تجربه این دو ناکام ماند تا گذار از «حکومت سنتی» به «دولت مدرن» به آغازهای سده ۱۳۰۰ خورشیدی موقوف شود.

سالار سیف‌الدینی

سالار سیف‌الدینی، کارشناس حقوقی و پژوهشگر در حوزه مطالعات هویت، قومیت، ناسیونالیسم، قفقاز، ترکیه و کردستان

صدارت عزل کرد و میرزا نصرالله مشیرالدوله نایب‌ی را که در میان مشروطه‌خواهان مقبولیت داشت به صدارت برگزید. (۱۰)

مظفرالدین‌شاه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ فرمانی دایر بر تأسیس «مجلس شورای ملی» جهت... «مشاوره و مذاقه» در «مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه» صادر کرد. متن آن در باغ سفارت برای متحصنان قرائت و موجب خوشحالی و شغف عامه شد. متعاقب آن مردم رفته‌رفته باغ سفارت را خالی کردند و به تحصن خاتمه دادند. ذکر چند نکته در اینجا ضروری است: نخست اینکه بست‌نشینی در یک سفارت خارجی در آن روزگار هرگز به عنوان تابعیت، خودباختگی و وابستگی نبود، بلکه سفارت فقط جایی امن شناخته می‌شد که افرادی توانستند حرف‌شان را بزنند و خواسته‌شان را بگویند، بدون آنکه مغضوب دستگاه حکومت شوند و کارشان به ضرب و جرح و حبس و تبعید و احتمالاً قتل و مصادره کشیده شود.

دو دیگر اینکه تحصن و بست‌نشینی در سفارتخانه‌ها ادامه یافت، چنان‌که پس از بمباران مجلس توسط محمدعلی‌شاه در برقراری استبداد صغیر به دلیل نبود امنیت در اماکن مقدس، جمعی به سفارت عثمانی گریختند، از جمله دهخدا و عده‌ای به سفارت انگلیس و یکی، دو نفر به سفارت فرانسه و هلند. چند سال بعد هم فرخی‌زادی به سفارت شوروی، امروز هم کسی نه فرخی را مزدور شوروی می‌داند، نه دهخدا را وابسته سفارت انگلیس. آنان فقط به این دلیل به سفارتخانه‌ها پناهنده شدند، چون قداست اماکن مقدسه شکسته شده بود و جای امن دیگری نبود.

سه دیگر آنکه پناهنده شدن به سفارت بعد از استبداد صغیر شامل نهاد سلطنت هم شد و این بار کسانی به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شدند که خود در صدر عالی‌ترین مقام‌های کشور جای داشتند، از جمله اقبال‌الدوله کاشی حاکم اصفهان به عوض آنکه به یکی از اماکن مقدسه موجود در اصفهان پناهنده شود، به کنسولگری انگلیس پناهنده شد^(۱۱) یا محمدعلی‌شاه مستبد به سفارت روسیه در زرگنده پناهنده شد و گروهی دیگر از رجال ایران برای راهی از مرگ یا فرار از مجازات اعمال‌شان در دوره استبداد صغیر، سفارت بیگانه را به آنچه از دیرباز حریم مقدس شناخته شده بود، ترجیح دادند.^(۱۲)

به این ترتیب از ابتدای سلطنت قاجار و براساس معاهده ترکمانچای، دست دول بیگانه در امور سیاسی ایران باز شد و مهم‌ترین نهاد حکومت - سلطنت - تحت حمایت دول خارجی قرار گرفت و حق کابینتولاسیون که اهانتی به ملت ایران بود به ایشان واگذار شد. در دوره قاجار افزون بر فراز و نشیب‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حرکت عمومی تاریخ که رو به انحطاط و تنزل داشت، با پدیده نوظهوری مواجه شدیم که در تاریخ ایران زمین بی‌سابقه بود.

پناهنده شدن به سفارتخانه و کنسولگری خارجی‌ها به عامه مردم محدود نماند تا به آنجا که به حاکم و شاه و نمایندگان مجلس هم سرایت کرد. این سنت‌شکنی به جای بست‌نشینی در اماکن مقدسه و پناهنده شدن به شخصیت‌های داخلی و بدعت‌گذاری (پناهنده شدن به بیگانگان در داخل کشور و خارج شدن از ایران تحت حمایت کنسول‌ها و سفرا خارجی) از آثار شوم دوران قاجار به است که با شکستن قداست اماکن مقدسه و با دخالت روزافزون خارجی‌ها در امور داخلی ایران و سرشکستگی عمومی برای مردم ایران همراه بود. بدعت گذاشته‌شده در عصر قاجار، اثر شوم خود را در نسل‌های بعدی نیز باقی گذاشت و به جای اماکن مقدس داخلی، لندن، پاریس، برلین و لس‌آنجلس مامنی امن برای ناراضیان و خاطیان شد و غرب امروزه کعبه آمل عناصر ناراضی شده که بررسی علل بروز چنین کعبه آملی را در این مقال فرصت نیست.

پی‌نوشت‌ها:

- رجوع شود به تاریخ‌های دوره صفوی درباره پناهنده شدن شاهزاده بایزید عثمانی و شاهزاده بابر به دربار شاه طهماسب، و ایضا به منابع تاریخی دوره قاجار، درباره امرای افغان و توره‌های ماوراءالنهر که پیوسته به دربار ایران پناهنده می‌شدند.
- یحیی دولت‌آبادی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، تهران: فردوس، عطارچ، ۱، صص ۱۴۶-۱۴۲
- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ‌بیداری ایرانیان، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۳۳۱
- دولت‌آبادی، ج ۲، صص ۱۶
- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۱۱۳
- مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۲۸۸-۳۱۰
- ناظم‌الاسلام، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۲
- ملک‌زاده، ج ۲، صص ۳۲۶
- همان، ج ۲، صص ۳۵۴
- مهدی قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت، خطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۶۱، صص ۱۴۱
- کسروی، ج ۲، صص ۷۰۴-۶۹۱
- عبدالحسین نوایی، ایران و جهان، تهران، هما، ۱۳۷۵، ج ۳، صص ۱۷۵

بررسی موردی فهرست پایان‌نامه‌های دکترا و کارشناسی ارشد

مشروطه در آینه تاریخ محلی



فتح غلامی



جنبش مشروطیت ایران و تبعات و آثار آن، همچنان ابعاد ناشناخته‌ای دارد که به‌رغم کثرت نوشته‌ها و آثار متعدد در این زمینه، برخی زوایای آن مبهم و تاریک باقی مانده است. با جست‌وجوی آثار و تالیفات متعددی که تاکنون در این زمینه نگاشته شده، می‌توان دریافت که پژوهشگران بیشتر در مورد وقوع این رخداد در حوزه پایتخت و برخی شهرهای بزرگ مثل تبریز و اصفهان به تحقیق پرداخته و بررسی چگونگی وقوع مشروطه در سایر ولایات و نواحی ایران مورد توجه شایسته‌ای قرار نگرفته است، هرچند تحقیقاتی که تاکنون در این موارد انجام شده‌اند نیز مورد توجه کافی قرار نگرفته‌اند. در گزارشی که در پی خواهد آمد اشاراتی گذرا به پایان‌نامه‌هایی خواهد شد که به موضوع مشروطیت در برخی ولایات و نواحی ایران پرداخته‌اند. محدوده زمانی این جست‌وجوگری، رساله‌هایی است که از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۰ دفاع شده‌اند. شیوه جست‌وجو عمدتاً کتابخانه‌ای و بازدید از سایت‌های اینترنتی است. تصور اولیه این بود که مراجعه به سامانه اینترنتی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران یا ایران‌داک برای تهیه فهرستی از پایان‌نامه‌های دفاع‌شده در سراسر کشور کفایت می‌کند اما این سامانه به‌رغم فراهم آوردن اطلاعات فراوان در مورد موضوع یادشده، کاستی‌هایی دارد. با مراجعه حضوری به مراکز مختلف، مشخص شد که اطلاعات مرکز مذکور عمدتاً شامل موارد مربوط به پایان‌نامه‌های دفاع‌شده در دانشگاه‌های سراسری کشور است و اطلاعات چندانی از رساله‌های دفاع‌شده در دانشگاه آزاد اسلامی ندارد. بنابراین سعی شد که در کنار مطالعه کتابخانه‌ای، با جست‌وجو در سایر سامانه‌های اینترنتی و تارنماهای مربوط به دانشگاه‌های کشور، اطلاعات موجود فراهم آید. طبیعتاً در بازه زمانی محدودی برای تهیه و ارایه این گزارش، امکان مراجعه به همه دانشگاه‌های کشور ممکن نبود. بنابراین آنچه فراهم شده، صدرصد کامل نیست، ولی سعی شده تا بیشترین موارد ممکن را در بر گیرد. ضمناً این فهرست شامل پایان‌نامه‌هایی که به حوادث و وقایع پایتخت در دوره مورد نظر پرداخته‌اند، نیست.

آذربایجان

در میان پایان‌نامه‌هایی که به رخداد مشروطه در حوزه محلی پرداخته‌اند بعد از تهران، آذربایجان در رده دوم قرار دارد. پژوهشگرانی که در حیطه آذربایجان تحقیق کرده‌اند به موضوعاتی مانند نقش ایلات آذربایجان در جنبش مشروطه و فعالیت انجمن ایالتی در این خطه بیشتر از سایر موضوعات علاقه نشان داده‌اند. در میان رساله‌های دفاع‌شده از این دست، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «آذربایجان در دوره مشروطیت»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد یوسف نیلوفری است که در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع شده است. احمد راجی نیز از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «اربابان در انقلاب مشروطیت» در سال ۷۷-۷۶ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرد. «انجمن ایالتی آذربایجان در عصر مشروطیت» پایان‌نامه کارشناسی ارشد جعفر گلشن‌روغنی است که در سال ۸۰- در دانشگاه شهید بهشتی دفاع شده است. رقیه قیاسی، «شاعران و نویسندگان آذربایجان در مشروطیت» را به عنوان موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود انتخاب کرد و در سال ۱۳۸۱ از آن در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرد. این پایان‌نامه به منظور آشنایی با وقایع حوادث دوران مشروطه در آذربایجان، علل و زمینه‌های پیدایش نهضت مشروطه و عواقب و نتایج و ثمرات، همچنین شناخت شخصیت‌های معروف نظم و نثر در این دوره در آذربایجان و بیوگرافی، بررسی آثار و نقش هر کدام در مشروطه، تحولات ادبیات و جریان مطبوعات تهیه شده است. در ابتدا به جغرافیای تبریز، مراغه، شبستر پرداخته است، سپس تاریخ مشروطه در این شهرها و شخصیت‌ها، ادبیات و سیر نظم و نثر در دوره‌های مختلف را بررسی کرده و در پایان به مقوله شناخت شاعران و نویسندگان پرداخته شده است. ناصر صدیقی از پایان‌نامه خود در سال ۸۱ با موضوع «بررسی نقش و عملکرد مردم اربابان (قارداغ) در انقلاب مشروطه ایران» در دانشگاه تبریز دفاع کرد. آنچه در این رساله مورد بحث قرار گرفته است، بررسی تحولات داخلی منطقه قارداغ، خصوصاً با تأکید بر عملکرد و نقش مردم منطقه در تحولات مشروطه‌خواهی تبریز در فواصل ۱۳۴۴-۱۳۴۴ ق/ ۱۳۰۴-۱۲۸۵ ش را در بر می‌گیرد. «بررسی رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آذربایجان به‌ویژه تبریز در آستانه نهضت مشروطه با تکیه بر روزنامه انجمن تبریز» عنوان پایان‌نامه‌ای است که عظیم مرادحاصلی خامنه در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۳ در دانشگاه آزاد واحد تهران از آن دفاع کرده است.

در روند تغییرات فرهنگی «دفاع کرد»، «تحولات سیاسی و اجتماعی بجنورد از مشروطیت تا پیروزی انقلاب اسلامی» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد حسنعلی قلیپور است که وی در سال ۸۲-۸۱ از رساله خود در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرد. نویسنده پس از بررسی چگونگی شکل‌گیری شهر بجنورد، مسایلی همچون تشکیل ادارات و احزاب دولتی و ضددولتی، قیام‌ها، انتخاب مجلس در شهر بجنورد و نیز نقش مردم این شهر در پیروزی انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده است. به عقیده وی خوانین بجنورد در دوره قاجاریه وظیفه مرزبانی را برعهده داشته‌اند و پهلوی‌ها با ایجاد ادارات و ضوابط جدید این شهر را از مرکزیت سیاسی و اجتماعی و مناسباتش با شوروی خارج کردند. با این حال اغلب مبارزان با ترندهای مختلف به مبارزه علیه اقدامات دست‌نشانده‌های رژیم تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه دادند. وقوع انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ روسیه و تأثیر آن بر بجنورد، علل دستگیری و اعدام سردار شاملو، سرنشست ایلات بجنورد و مناسبات مرزی شوروی و بجنورد در دوره پهلوی اول، اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب در دوره رضاشاه، فعالیت احزاب میهن و دموکرات و ایران و ملی در بجنورد، فعالیت مدرسه سلطنتیه و روحانیت بجنورد در شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سرفصل‌های این تحقیق‌اند. «روند شکل‌گیری و پذیرش مشروطیت در خراسان» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان است که فاطمه قربان‌پور در سال ۱۳۸۳ از آن دفاع کرده است. این پژوهش وقایع خراسان از ماجرای جنبش تنباکو تا سال ۱۳۲۰ ق را مورد بررسی قرار می‌دهد. بزرگ‌ترین ایالت ایران در ایام مشروطیت حمایت نیم‌بندی از این رویداد بزرگ داشت و پژوهشگر بر آن است تا چگونگی این رویکرد را در مجاورت این ایالت با روسیه به عنوان سرسخت‌ترین مخالفت مشروطه بدانند. «نقش روسیه تزاری در سرکوب انقلاب مشروطه ایران با تأکید بر حوادث مشهد»، عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد ملیحه خوش‌بین است. او در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۰ از پایان‌نامه خود دفاع کرد. هدف اصلی این پژوهش بررسی دلایل شکست مشروطه‌خواهان با این فرضیه است که علت این شکست‌ها، تحولات ساختاری در نظام جهانی و کنار کشیدن انگلیس از نقش حمایتگری انقلاب و باز گذاشتن دست روسیه تزاری و در مواقعی همراهی این کشور با روسیه برای سرکوبی جنبش مشروطه است.

اصفهان و فارس

فارس در تحولات مشروطه جایگاه قابل توجهی دارد به‌خصوص اینکه در مشروطه

زهر اختاری‌ثمرین در سال ۱۳۸۸ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تأثیر طنز نویسان اران (آذربایجان) بر طنز دوره مشروطه» در دانشکده ادبیات دانشگاه الزهرا دفاع کرد. این پایان‌نامه به بررسی تأثیر طنز نویسان آذربایجان بر طنز دوره مشروطه پرداخته و نشان می‌دهد که دهخدا در نگارش مقالات چرند و پرند به آثار قلی‌زاده نظر داشته و نسیم شمال نیز در خلق اشعار کوبنده خود گاهی به صورت مستقیم و زمانی غیرمستقیم از اشعار طنزآلود صابر متأثر شده است. یعقوب بابایی‌هریس در سال ۱۳۸۹ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان «واندیشی ادبی در آذربایجان عصر مشروطه (بررسی آرا و اندیشه‌های تقی رفعت، شمس کسمایی و جعفر خامنه‌ای)» در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه هرمزگان دفاع کرد. این پایان‌نامه به بررسی نقش مردم آذربایجان در تحولات ادبی دوره مشروطه پرداخته که در پنج فصل به این شرح تنظیم و تهیه شده است: کلیاتی درباره خصوصیات ادبی دوره مشروطه، معرفی مختصر نواندیشان آذربایجان در آن دوره، ضرورت و اهداف تحقیق و مروری بر تحقیقات انجام‌شده در مورد ادبیات دوره مشروطه، بررسی پیش‌زمینه‌های تحولات ادبی و رواج اندیشه‌های ادبی نو در ایران و آذربایجان. بررسی عوامل موثر در اندیشه‌های ادبی نو در آذربایجان، پس از وقوع انقلاب مشروطه، چند تن از نواندیشان ادبی آذربایجان (میرزا تقی خان رفعت، میرزا جعفر خامنه‌ای و بانو شمس کسمایی) و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری. «بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی آذربایجان طی سال‌های ۱۳۱۰ - ۱۲۸۵ ش» عنوان پایان‌نامه رقیه آقابابا زاده شللو است که در سال ۱۳۹۰ در پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دفاع شده است. در این رساله تأثیر حوادث سال‌های ۱۳۱۰-۱۲۸۵ ش بر مالکان و زارعان و وضعیت اقتصادی اجتماعی زارعان آذربایجان طی این دوره بررسی شده است.

خراسان

اساساً پژوهش در مورد تأثیرات جنبش مشروطیت در خراسان امری دشوار است. منابع زیادی که به‌طور مستقیم به موضوع مشروطیت در این ایالت بپردازد در دست نیست و بقیه منابع مثل کتاب آبی، کتاب نارنجی، گزارش‌های کنسول شوروی در مشهد هر کدام اشاراتی به جریان مشروطه در خراسان دارند. پایان‌نامه‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند شامل موارد زیر است: اصغر زرقی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در سال ۱۳۸۱ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان «آشنایی با وضعیت فرهنگی مشهد و بررسی نقش حکام، اولیان، امرا، بزرگان، علما و دانشمندان

دوم صاحب‌منصبان و روسای ایلی این منطقه نقش آفرین بودند. عمده تحقیقات صورت گرفته در مورد نقش فارس در تاریخ مشروطه ایران معطوف به اقدامات ایلات است. پایان‌نامه‌هایی که فهرست آن در پی می‌آید زمینه‌های خوبی برای مشروطه‌پژوهی است. این رساله‌ها عبارت‌اند از: اسفندیار آهنجیده از پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران در سال ۱۳۷۴-۷۳ با عنوان «ایل بختیاری از آغاز انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی» دفاع کرد. «ایل قشقایی در دوره مشروطیت» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد خاتون حسنی است. وی از رساله خود در سال ۷۷-۷۶ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرد. مسعود شفیعی سروسناری در سال ۷۷ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با موضوع «فارس در انقلاب مشروطیت» در دانشگاه فردوسی مشهد دفاع کرد. پایان‌نامه شامل پنج بخش است و هر بخش نیز با فصول جداگانه‌ای تنظیم شده است. مهم‌ترین موضوعات آن واکنش مردم و علما در قبال شروع عملیات کمپانی رژی، فعالیت علی‌اکبر فال‌اسیری، کانون‌های مشروطه‌خواهی در فارس، حکمرانی شجاع‌السلطنه، اقدامات سید عبدالحسین لاری و شرح حوادث دوران استبداد صغیر در فارس است. «تاریخ سیاسی و اجتماعی کازرون از فتح تهران تا کودتای ۱۲۹۹» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد حسین هزبریان است که در رشته تاریخ دانشگاه شهید بهشتی در سال تحصیلی ۱۳۷۹-۷۸ از آن دفاع کرده است. علل منازعات کازرونی‌ها با نیروهای خارجی در خلال جنگ جهانی اول و پیش از آن از اهداف اصلی این رساله است و پژوهشگر زمینه‌ها و چگونگی شکل‌گیری این منازعات و تأثیرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این درگیری‌ها بر گروه‌های مختلف مردم کازرون را بررسی کرده است. «بررسی تحول ساختار جامعه بختیاری از مشروطیت تا سقوط رضاشاه»، عنوان پایان‌نامه دکتری غفر پوربختیار است که در رشته تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۶ از آن دفاع کرده است. پژوهشگر در این تحقیق در پی آن است تا با مطالعه و بررسی جامعه بختیاری در دوره مورد بحث دریابد که چه علل و عواملی باعث تحول در ساختار جامعه بختیاری شده‌اند.

کردستان

کردستان به جهت دوری از پایتخت و همین‌طور وضعیت سیاسی و اجتماعی خاصی که در آن به سر می‌برد، نسبتاً کمتر از دستاوردهای مشروطیت برخوردار شد. از طرف دیگر ساختار قبیلگی این ایالت و همین‌طور هم‌مرزی با عثمانی باعث شد که کمتر در معرض تحولات انقلاب مشروطیت قرار گیرد. رساله‌هایی که به موضوع کردستان در دوران مشروطیت پرداختند به این نکات نیز توجه داشتند: «مشروطه در شهر سنندج» عنوان پایان‌نامه‌ای است که جبار جهان‌نمایی در سال ۱۳۷۱-۷۰ در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد تهران از آن دفاع کرده است. «مشروطیت در کردستان تا مجلس سوم» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشدی است که اکرم وفایی مسرور در سال ۱۳۸۴ در دانشگاه تهران از آن دفاع کرده است. این پژوهش با هدف بررسی نقش کردستان در نهضت مشروطیت و اوضاع آن تا مجلس سوم، در پی روشن کردن چگونگی ورود و روند نهضت مشروطیت و پیامدهای آن در منطقه ارایه شده است. عباس زارعی مهرورز در سال ۱۳۸۵ از پایان‌نامه دکتری خود تحت عنوان «وضع سیاسی و اجتماعی کردستان از مشروطه تا پایان جنگ جهانی اول» در دانشگاه شهید بهشتی دفاع کرد. وقایع مشروطه تا جنگ جهانی اول در کردستان تابع شرایطی همچون محیط عشایری و روستایی، طریقت‌ها و مذهب بود و بنابراین هدف این پژوهش بررسی زوایای گوناگون وقایع کردستان در این دوره و فهم روابط درونی عوامل تأثیرگذار بر این وقایع است.

«کردهای غرب ایران (کردستان و آذربایجان): ملیت، قومیت و مذهب از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹»، عنوان پایان‌نامه دکتری اسماعیل شمس است که در سال ۱۳۸۴ از آن در دانشگاه تربیت مدرس دفاع کرده است. دولت مشروطه به لحاظ نظری درصد ساختن دولت-ملت بر پایه اندیشه مدرن ملیت بود. این مساله باعث شد تا گروه‌های قومی و مذهبی ایران، از جمله کردها، زیر نفوذ آن قرار گیرند. بعد از پایان جنگ جهانی، دولت تلاشی برای ایجاد وفاداری ملی بر پایه آرمان مشروطیت در میان کردها نکرد و با این کار شکاف دولت-ملت را تداوم بخشید. در این دوره طرح اندیشه استقلال اقوام امپراتوری عثمانی از جمله کردها در میان طیفی از نخبگان کرد ایران مطرح شد ولی چون شکاف موجود در مناطق کردنشین ماهیت قومی نداشتت و قومیت‌گرایی به صورت امری درون‌زا و شهری درنیاورد، این اندیشه به سرانجامی نرسید. در پایان این دوره همچنان شکاف دولت-ملت وجود داشت و بیم آن می‌رفت که این شکاف زمینه را برای فعال شدن شکاف‌های قومی و مذهبی فراهم آورد.

کرمان

وقوع شورش در زمان حکومت عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه به عنوان یکی از زمینه‌های انقلاب مشروطیت در کرمان قلمداد می‌شود. حرکت اعتراضی مردم، اتحاد

علمای بزرگ کرمان را در پی داشت و از طرفی دیگر درگیری‌های فرقه‌ای و تشدید منازعات مذهبی میان متشرعه و شیخیه روز به روز بر میزان ناراضی مردم از هیات حاکمه می‌افزود. اعتراضات مردمی و مذهبی مردم کرمان باعث سرعت بخشیدن به روند پیروزی مشروطیت شد. با این وصف تحولات کرمان در رساله‌های دانشجویی مورد توجه جدی قرار نگرفته است. از رساله‌هایی که به موضوع مشروطیت و کرمان پرداخته می‌توان به رساله‌های زیر اشاره کرد:

«کرمان از مشروطیت تا سقوط قاجاریه» پایان‌نامه کارشناسی ارشد غلام‌عباس نجم‌الدینی در دانشگاه فردوسی مشهد است. این پایان‌نامه در سه بخش تدوین شده و به موضوعاتی چون سرزمین و مردم کرمان، بافت اجتماعی و مذهبی کرمان، درگیری‌های فرقه‌ای و تأثیر آن بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کرمان و بهره‌برداری استعمار از این رخدادها، فعالیت حزب دموکرات در کرمان، شورش سلاطین عشره، جنگ جهانی اول و فعالیت انگلیسی‌ها در کرمان و جرایم و مطبوعات کرمان می‌پردازد.

مریم کمالی در سال ۱۳۷۸ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «زندگی سیاسی و فعالیت‌های فکری و سیاسی احمد مجدالاسلام کرمانی» دفاع کرد. بر مبنی فرضیه پژوهشگر، رفتار سیاسی به ظاهر دوگانه مجدالاسلام بیش از آنکه از منفعت‌اندیشی و زیاده‌خواهی و نشأت گرفته باشد، زاده نگرش سیاسی او در خصوص مفهوم نظام مشروطه است.

زنجان

در زنجان در دوران مشروطیت با توجه به حضور ملاقرابعلی زنجانی کفه ترازو به نفع مشروطه‌خواهان بود. شماری از علمای این ایالت مشروطه را کالایی وارداتی می‌دانستند و با این پدیده مخالف بودند. از جمله رساله‌های دانشجویی که در مورد جنبش مشروطه در زنجان نگاشته شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایهر از صفویه تا انقلاب مشروطه» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد کامییز فتعی بود که وی در سال ۸۲-۸۱ از آن در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرد.

یوسف خانمحمدی با ارایه پایان‌نامه کارشناسی خود با عنوان «بررسی نقش علمای زنجان در انقلاب مشروطیت» دلایل هواداری با مخالفت علمای زنجان در مواجهه با انقلاب مشروطه را مورد بررسی قرار می‌دهد. پایان‌نامه بر این فرضیه مبتنی است که نوع موضع‌گیری علمای زنجان در برابر مشروطیت، رابطه مستقیمی با مبانی فکری، دینی و فهم اجتماعی آنان دارد.

استرآباد

همزمان با آغاز جنبش مشروطه‌خواهی در تهران، اصفهان و تبریز، بخشی از اهالی استرآباد از جمله مردم کتول و فندرسک از پرداخت مالیات به کارگزاران دولتی خودداری کردند. عمده اطلاعات موجود در مورد همراهی مردم این ایالت با هواداران مشروطه در کتاب مخابرات استرآباد فراهم آمده که دربرگیرنده مدارک و مستندات زیادی از ظلم و ستم حکام محلی و دست‌اندازی‌های کارگزاران روسیه است. بررسی وضعیت مشروطه‌طلبان استرآباد از جمله موضوعات مورد توجه دانشجویان بوده است. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کریم بردی‌صادقی در سال ۸۲ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «موقعیت اجتماعی و سیاسی ترکمنان و رابطه آنان با دولت مرکزی ایران در عصر قاجار» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات دفاع کرد.

اشرف سرایلو در سال ۱۳۸۴ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با موضوع «استرآباد در دوره مشروطه (سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۲۴ قمری)» در دانشگاه الزهرا دفاع کرد. وی در رساله خود در وهله اول به دلایل و چگونگی نفوذ افکار مشروطه در ایالت استرآباد و پذیرش آن از جانب مردم آن ایالت پرداخته است. سپس با شرح وقایعی که تحت تأثیر عوامل بیرونی همچون مساله امرای قوچان، بازگشت محمدعلی شاه، شورش سالارالدوله یا مسایل درونی استرآباد همچون رویارویی مردم برخی از بلوکات با خویشان خود، فعالیت‌های روس‌ها و نیز تهاجمان ترکمن‌ها که در این دوره رخ داده است، به بررسی نحوه برخورد ساکنان با این مسایل پرداخته است.

لرستان

ایلات و عشایر در بافت اجتماعی لرستان نقش اساسی دارند. این عناصر در ادوار مختلف تاریخ این منطقه نقش آفرین بودند و این وضعیت در دوره قاجاریه به اوج خود رسید. به‌خصوص از دوره ناصری به بعد، حضور برخی حکومنگران مثل ظل‌السلطان و سالارالدوله در لرستان و پیوندی که آنها با سران ایلی آن منطقه برقرار کردند باعث شد تا میان مشروطه‌طلبان و ایلات لرستان جدایی حاصل شود. شرح این تعاملات و زد و بندهای سیاسی دستمایه پژوهش‌هایی از سوی برخی دانشجویان شد که در قالب این پایان‌نامه‌ها ارایه شده است:

«ایلات لرستان در تاریخ سیاسی ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰» عنوان پایان‌نامه

کارشناسی ارشد ملیحه پهلوانی است که در سال ۷۵-۱۳۷۴ از آن در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران دفاع کرده است.

«تاریخ سیاسی و ایلیان لرستان پیشکوه و پشتکوه از دوره شاه‌عباس صفوی تا دوره رضاشاه پهلوی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد داریوش چمن‌آرا است که در سال ۱۳۸۳ در دانشگاه آزاد اسلامی محلات از آن دفاع کرده است. این پایان‌نامه شامل یک مقدمه و دو بخش اصلی است. بخش دوم این رساله به بررسی تاریخ سیاسی لرستان پیشکوه (ایلام) از قاجار تا اوایل حکومت پهلوی می‌پردازد و در آن و موضوعاتی مثل وضعیت پشتکوه و سیاست غلامرضا خان فیل در قبال مشروطیت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گیلان

گیلان از پیشگامان نهضت مشروطیت به شمار می‌رود، به‌خصوص همراهی‌های آنان با مردم پایتخت‌نشین در جریان استبداد صغیر و حضور موثر آنان در جنبش مشروطه دوم از جمله موضوعات مهم پژوهشی است. اما بررسی تأثیرات مشروطه گیلان در پایان‌نامه‌های دانشجویی بیشتر به توصیف زندگی، زمانه و کارنامه ادبی نسیم شمال محدود شده است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«بازتاب انقلاب مشروطه در اشعار سید اشرف‌الدین»، عنوان پایان‌نامه‌ای است که محمد شاه بدیع‌زاده بدیختی در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران در سال ۱۳۶۹ از آن دفاع کرده است.

«زندگی و شعر سید اشرف‌الدین گیلانی» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد احمدرضا قدیریان است که در سال ۱۳۷۸ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد از آن دفاع کرد. پژوهشگر بر آن است تا با جست‌وجو در زندگی سیاسی و اجتماعی نسیم شمال، تحلیلی از شخصیت ادبی او ارایه دهد و به این سوال پاسخ دهد که چرا افکار سیداشرف‌الدین با وجود پرداختن به مسایل سیاسی در یک دوره خاص، طراوت و تازگی خود را از دست نداده است؟

«بررسی جنبش دهقانان گیلان در عصر مشروطه» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد قربان فاخته‌جوینه است که در سال ۱۳۸۸ از آن در دانشگاه پیام‌نور مرکز تهران دفاع کرد. از رویدادهای سیاسی و اجتماعی مهم ایران در دوره مشروطه خیزش دهقانان گیلان ضد مالکان و مناسبات فئودالی است. در پی وقوع انقلاب مشروطه و انتشار پیام مشروطیت و نفوذ افکار آزادی‌خواهی از شهرها به روستاهای گیلان، روستاییان این سامان به بیداری و هشیاری طبقاتی دست یافته و ضد مالکان، مبارزان و نظام ظالمانه ارباب-رعیتی به حرکت درآمدند.

کرمانشاه

«ایل کلهر با تکیه بر شورش‌های سالارالدوله»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علیرضا گودرزی است که در سال ۱۳۸۱ در دانشگاه شیراز از آن دفاع کرده است. این رساله ضمن ارایه تاریخچه‌ای از وجه تسمیه و زیستگاه ایل کلهر به توصیف شورش ۱۳۲۵ ق می‌پردازد که با کمک این ایل سرکوب شد. در ادامه به همراهی‌های ایل کلهر با سالارالدوله اشاره و فرورپاشی ساختار ایلی کلهر را مورد بررسی قرار می‌دهد. محمد کلهر نیز در سال ۱۳۸۱ در دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات از پایان‌نامه خود تحت عنوان «تحولات سیاسی - اجتماعی در منطقه کردنشین غرب ایران» دفاع کرد.

یزد

«مشروطیت در یزد (۱۲۹۹-۱۲۸۵)» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد علی‌اکبر تشکری در دانشگاه شهید بهشتی است که در سال تحصیلی ۷۵-۱۳۷۴ از آن دفاع کرده است. این پژوهش ابتدا با اشاره به وضعیت جغرافیایی یزد به صورت گذرا به بیان مهم‌ترین وقایع سیاسی از تاسیس سلسله قاجار تا برپایی مشروطیت پرداخته و سپس در چهار بخش زمینه‌ها و رخدادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یزد در دوران مشروطه را مورد بررسی قرار داده است.

خوزستان

فرهاد رشنویور در سال ۱۳۹۰ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در رشته تاریخ ایران اسلامی در دانشگاه تهران دفاع کرد. عنوان پایان‌نامه او «انتخابات مجلس در خوزستان از صدر مشروطه تا پایان دوره پهلوی اول» بود. پژوهش در دو بخش اصلی تدوین شده است. بخش اول انتخابات خوزستان در مجلس شورای ملی از صدر مشروطه تا پایان قاجاریه را مورد بررسی قرار می‌دهد و بخش دوم نیز به بررسی انتخابات مجلس در خوزستان در دوره پهلوی اول می‌پردازد.

با وجود پراکندگی و فراوانی پایان‌نامه‌های مربوط به مشروطیت در ولایات، هنوز موارد زیادی وجود دارد که به درستی و به اندازه لازم مورد بررسی و تحقیق واقع نشده است. از سوی دیگر، رساله‌های نام برده شده در این گزارش، ارزش‌گذاری علمی و پژوهشی نشده و صرفاً به معرفی و ارایه آنها بسنده شده است. بدیهی است بررسی محتوایی جدی این آثار می‌تواند به شناسایی نقاط قوت و ضعف تاریخ‌نگاری محلی مشروطه و نشان دادن موضوعات مورد نیاز پژوهشی در آینده کمک کند. █

تدوین تاریخ معاصر ایران، اندیشه و عمل و مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی را داشته و اکنون مسوول آموزش و پژوهش معاونت فرهنگی موسسه جام‌جم است. غلامی در عرصه مطبوعات، با روزنامه‌های تهران امروز، نشریه

فتاح غلامی
احمد غلامی دانش‌آموخته تاریخ در دانشگاه شهید بهشتی است. او سابقه کار پژوهشی در انتشارات سفیر و میراث ملل و موسسات حنفاء، مطالعات و

بیش‌سبز، ماهنامه قضاوت، خبرگزاری فارس و سایت خبری بازتاب همکار بوده است. غلامی اکنون دبیر ضمیمه ایام، ویژه تاریخ معاصر در روزنامه جام‌جم است.

سپهدار، فاتح شمالی تهران



محسن پورقولاچی



نقش صفحات شمالی ایران در انقلاب مشروطیت، به دلیل هم مرز بودن با همسایه شمالی و تاثیر گرفتن مستقیم از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، چشم گیر بود. وجود بندرهای تجاری^(۱) و مهاجرت کارگران فصلی، با توجه به دشمن مشترک فی مابین انقلابیون روسیه و ایرانیان (حکومت تزاری روسیه) عامل مهمی در انتقال اخبار و وقایع و نقش آگاهی بخش بین انقلابیون ایران بود. علی دیوسالار (سالار فاتح) یکی از مبارزان برجسته مازندرانی بود که در خط مقدم در فتح تهران از خود رشادت‌ها نشان داد، نحوه آگاهی خود از قیام ستارخان را چنین توضیح می‌دهد. «عبدالکریم خان نام جوانی مشروطه‌خواه از بارفروش آبلال گفت در روزنامه‌های ترکی و روسی و فارسی که از روسیه آمده خبر قیام ستارخان و باقرخان در تبریز را منتشر نموده بودند با خبر گردیدم...»^(۲)

در سراسر شهرهای شمالی، از رشت تا استرآباد، در مقایسه با سایر نقاط ایران فعالیت مشروطه‌خواهان چشم گیر بود. «در رشت زمینه انقلاب از پیش آماده بود زیرا گیلان بر سر راه اروپاست و اهالی آن به خصوص در آن زمان با مردم قفقاز و با کمیته‌های انقلابی آنجا ارتباط و رفت آمد داشتند و به همین جهت مردم رشت پیش افتاده‌تر بودند و از مشروطیت هواداری می‌کردند.»^(۳) بعد از رشت، بیشترین محلث برای انقلاب در محال ثلاثه یا محال ثلاث آماده بود.^(۴) از یک طرف اهالی محال ثلاث از اعمال خلاف قانون پسران سپهسالار به تنگ آمده بودند.^(۵) و از طرف دیگر به دلیل نزدیکی به رشت و هم مرزی با روسیه از طریق بندر شاهسوار تنکابن و مهاجرت کارگران فصلی به منطقه قفقاز و کار در معادن و ارتباط با انقلابیون قفقاز از آگاهی نسبی بالایی برخوردار بودند.

به هر حال در شهرهای شمالی ایران کمیته‌های سری و انجمن مشروطه‌خواهان تشکیل شد. ارتباط سازمان یافته با انقلابیون قفقاز نیز برقرار شده بود و در هسته‌های سری تشکیلاتی این تشکل‌ها، انقلابیون قفقاز و گرجی نیز عضویت داشتند؛ که از فکر و عمل آنها استفاده و همچنین به کمک آنها اسلحه تهیه و مخفیانه وارد ایران می‌شد.

«کمیته سری رشت ستار نام داشت... اعضای کمیته را جز تنی معدود، که از بستگان ایشان بودند، کسی نمی‌شناخت و نمی‌بایست هم بشناسد. اعضای کمیته عبارت بودند از: میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) و سه برادرش معز السلطان، عمیدالسلطان و احمدعلی خان، سیدیچی ندانمی (ناصرالاسلام)؛ حسین کسماهی؛ علی محمد تربیت (خواهرزاده تقی‌زاده از تبریز)؛ حاجی حسین (اسکندانی)؛ جوادخان (ناصرالملکی)؛ مشهدی مختار (دبیلی)؛ آقامیخ‌فروش (اسکندانی)؛ رحیم شیشه‌بر؛ و میرزا محمد علی (مغازه)»^(۶) میرزا کوچک‌خان نیز عضو کمیته ستار بود.

انجمن و مدرسه حقیقت در ساری، به سال ۱۳۲۵ قمری به همت علی دیوسالار (سالار فاتح) تأسیس شد. «به کمک مشروطه‌خواهان ساری می‌خواهیم انجمنی به اسم «حقیقت» دایر کنیم آقا سیدحسین را برای ریاست در نظر گرفته‌ایم. این انجمن را به خلاف انجمن تهران هدف‌های مخصوصی است. بدو مکتب‌خانه‌ای به طرز جدید... عمارت باغ‌شاه ساری را تعمیر کرده بعد از تقسیم بندی و گل کاری در لابلای درختان چنار هر چند قدم چراغ نصب نمودند. رستوران و قهوه‌خانه‌ای برای استراحت مردم بنا نمودند، عصر بچه‌های مکتب‌خانه، مشق نظام می‌دیدند غروب‌ها تا نیم ساعت از شب گذشته اشخاص با سواد آنجا به روزنامه خواندن برای اشخاص بی‌سواد می‌پرداختند.»^(۷)

در منبع دیگری درباره مشروطه‌خواهی در استرآباد آمده است: «به طور قطع یک «هسته سران مشروطه خواه استرآباد» وجود داشت که به رفق و فتن امور می‌پرداخت. اعضای اصلی این هسته حاج محمد حسین مقصود لوی استرآبادی، (اهل روستای سرخن کلاته)، شیخ محمد باقر فاضل (مقیم محله سرچشمه استرآباد)، آقا رمضانعلی قاضی (ساکن محله درنو استرآباد)، حاج محمد رضا باقری و حاج محمد رحیم باقری (دو برادر مقیم محله نعلبندان استرآباد) و چند نفر دیگر بوده‌اند. در بین این گروه، باقری‌ها متعلق به خانواده متشخص و سابقه‌دار در فعالیت سیاسی بودند، زیرا پدر آنها کر بلائی محمد باقر از فعالان منطقه استرآباد علیه واقع رژیم (امتیاز توتون و تنباکو بود)»^(۸)

یکی از چهره‌هایی که نقش ارزنده‌ای در مشروطه ایفا کرد، میرزا محمدطاهر فقیه‌نصیری ملقب به میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف شهسوار اهالی کردیچال کلاردشت از توابع محال ثلاث بود. نقش او چه در جهت هدایت انقلابیون و مشروطه‌خواهان شمال و چه به عنوان نماینده مجلس اول و سوم بسیار قابل

سپهدار نیز پس از مبادله چند تلگراف با محمدعلی شاه راه خود را از مستبدان جدا کرده و به اردوی مشروطه‌خواهان می‌پیوندد. سپهدار به دلیل شدت گرفتن اختلافات با عین‌الدوله، استعفا داده و محمدعلی شاه هم چون به اقدامات سپهدار مشکوک و از او ناراضی شده بود با استعفا او موافقت می‌کند. سپهدار در ۱۰ رمضان ۱۳۲۶ مصادف با پنجشنبه ۲۴ مهر ۱۲۸۶ از آذربایجان حرکت کرد و در یادداشت‌های خود نوشت: «حمدالله استعفا دادم و با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم.»

از سوی دیگر، سالار فاتح نیز بعد از به توپ بستن مجلس از ساری خارج و پس از آگاهی از قیام مردم تبریز، بارفروش را به مقصد تبریز ترک می‌کند. به محض اینکه متوجه می‌شود که امیراسعد پسر سپهسالار هم قشونی را از محال ثلاث آماده کرده و قصد دارد خود را به تبریز برساند، خود را به امیراسعد رساند و همراه امیراسعد راهی تبریز شد. ولی امیراسعد قصد جنگ نداشت. امیراسعد وقتی در میانه (میانج) متوجه شد که نیروهای عین‌الدوله از مشروطه‌خواهان تبریز شکست خورده‌اند، به شدت برآشفته شد.

دیوسالار وضع امیراسعد را چنین شرح می‌دهد: «سردار اسعد وقتی متوجه می‌شود عین‌الدوله شکست خورد و پدرش استعفا داده از آمدن خود پشیمان و نادم است... [گفت:] پدرم وقتی کار مشروطه‌خواهان را مستحکم دید فوراً از خدمت متعذر و مستعفی شد. اولیای احمق دولت هم قبول کردند و او با کمال عجله و شتاب به اسم تهران خود را از اردو بیرون انداخت، در حقیقت اردوی دولت را شکست... عقیده من این است همین قسم که آمدیم مراجعت کنیم. یک‌سره می‌رویم به تنکابن در خانه خود این زمستان آسوده هستیم هرگاه مشروطه‌خواهان غلبه کردند بیری مشروطه به دوش کشیده هم قسم استعداد دارم خدمت به دولت مشروطه می‌کنم. اگر استبداد استیلا یافت که ما خود اول مستبد خواهیم بود... امیراسعد وقتی دانست من [دیوسالار] به خیال رفتن به شهر هستم... از حرف استبداد پشیمان شد گفت من می‌دانم میل شما به مشروطیت است. من به شما قول می‌دهم اگر به همراهی من مراجعت کنید در ورود به تنکابن بیری مشروطیت را بلند خواهیم کرد و فوراً قرآنی از بغل درآورد و قسم یاد کرد که جز مشروطه نخواهد و حرفی جز مشروطه نزند. مجلس به همین قسم بعدم رضایت به پایان رسید و در تاریخ ۱۱ شهر صیام ۱۳۲۶ مصادف با ۲۵ مهر ۱۲۸۶ برای رفتن به تنکابن با امیراسعد حرکت نمودیم.»^(۹)

واقعه باغ مدیریه رشت

انجمن ایالتی رشت بعد از به توپ بستن مجلس فعالیت علنی نداشت. «کمیته

سپهدار وقتی به تبریز رسید و از اوضاع و احوال شهر باخبر شد و از نقشه‌های عین‌الدوله برای سرکوب انقلابیون آگاهی یافت، اختلاف نظر با او با توجه به شرایط موجود، شدت گرفت به طوری که در یادداشت‌های خود عین‌الدوله را به شدت مسخره می‌کند و می‌نویسد: «کدخدای جوشقان هم بهتر از او فرماندهی می‌زنند می‌کنند... مردم بیچاره تبریز حرف‌های خوبی می‌زنند گوش شنوا نیست.»

توجه بود. میرزا طاهر عمدتاً به عنوان یک تئوریسین و برادرانش میرزا محمدخان سرتیب و عبدالعلی خان (معتضدالسلطان) به عنوان بازوان اجرایی و رزمندگان دلیر مطرح بودند.

کودتای محمدعلی شاه، به توپ بستن مجلس و آغاز دوره استبداد صغیر موجب تحکات جدید مشروطه‌خواهان شمال و پیوستن محمد ولی خان خلعتبری (نصرالسلطنه/سپهدار/سپهسالار/تنکابنی) به صف مشروطه‌خواهان شد. در مدتی که سپهدار در سفر جنگی استرآباد و ترکمان بود، محمدعلی شاه در تهران سلطنت خودکامه را تجدید کرده بود. سپهدار در مراجعت از سفر، شاه را ملاقات می‌کند. چون در این وقت شهر تبریز قیام کرده بود و شاهزاده عین‌الدوله برای خاموش کردن آتش انقلاب آنجا رفته بود محمدعلی میرزا به خیال خود برای رسانیدن کمک بزرگی به عین‌الدوله، سپهدار سردار فاتح را فوراً مأمور آذربایجان نمود و سپهدار هم دو هفته پس از ورود به تهران با عنوان «رییس نظام آذربایجان» به سمت آذربایجان حرکت کرد.^(۱۰)

سپهدار وقتی به تبریز رسید و از اوضاع و احوال شهر باخبر شد و از نقشه‌های عین‌الدوله برای سرکوب انقلابیون آگاهی یافت، اختلاف نظر با او با توجه به شرایط موجود، شدت گرفت به طوری که در یادداشت‌های خود عین‌الدوله را به شدت مسخره می‌کند و می‌نویسد: «کدخدای جوشقان هم بهتر از او فرماندهی می‌کنند... مردم بیچاره تبریز حرف‌های خوبی می‌زنند گوش شنوا نیست.» به این ترتیب بین سپهدار و عین‌الدوله اختلاف می‌شود، سپهدار از همکاری با عین‌الدوله سرباز می‌زند و در کارها اخلاص می‌کند. به طوری که عین‌الدوله شکست می‌خورد.

ستار» با تلاش موسسان آمادگی یافته بود، در پی بهانه‌ای می‌گشت تا نقشه خود را برای تصرف شهر رشت بعد از قیام مردم تبریز در قبال کودتای محمدعلی شاه عملی سازد. «در یکی از جلسات کنکاش، قدرت نیروی دو طرف مقایسه می‌شود؛ معدودی قوای مجاهد با سلاح ناکافی در مقابل نفراتی متناهی با تجهیزات و سلاحی بیشتر و برتر، بدیهی است که در صورت یک برخورد مسلحانه فتح با کدام طرف خواهد بود و تدبیری به نظر می‌رسد مبنی بر اینکه سردار همایون مدیرالملک حاکم رشت مجلس قماری در باغش تشکیل می‌دهد تا حاکم و دوستانش را دعوت کند و چند نفر مجاهد به همان مجلس سرریز و کار حاکم سستیزه‌جو را بسازد و در همان هنگام کار حاکم ساخته شد. مجاهدین بیشتری به طور غافلگیرانه دارالحکومه را محاصره کرده قوای دولتی را خلع سلاح می‌کنند. نقشه مزبور به تصویب می‌رسد. مبتکر این نقشه حاجی میرزا خلیل، برادر میرزا مهدی شریعتمدار، بود که به‌رغم برادرش در صف آزادیخواهان قرار داشت. نقشه مزبور به قدری سری بود که حتی خود میزبان از کم و کیف و هدف پیشنهاددهنده واقف نبود، مقصود از ترتیب میهمانی در خارج شهر جدا کردن سردار افخم از عمده قوای مسلح زیر فرمانش بود. مجلس میهمانی با حضور سردار افخم، سردار معتمد، مدیرالملک، سر تیب علی اکبرخان (اعزازالملک) که تازه به رشت آمده بود، میرزا فتح‌الله مستوفی (مستشار دفتر) پیشکار مالیه گیلان، به دلخواه بر گزار می‌شود... روزی که بنا بود عملیات تهاجمی آغاز شود، مجاهدین از هر سه مرکز به حرکت در آمدند؛ ۱۵ نفر آنها همراه معزاسلام مامور باغ «هدیره» شدند، عده‌ای همراه میرزا حسین خان کسسامی و علی محمدخان تربیت راه دارالحکومه را در پیش گرفتند؛ ستون سوم تحت فرمان پیرم مامور پشت دارالحکومه گردید.»^(۱۱)

هم زمان انقلابیون رشت تصمیم گرفته بودند یک نفر نظامی را برای مقابله با تهدیدهای احتمالی به فرماندهی انقلابیون منصوب کنند بنابراین کمیته ستار وکیل التجار یزدی و ناصرالاسلام ندلمانی مامور شدند به تنکابین رفته با محمد ولیخان خلعتبری ملاقات او را به همکاری دعوت کنند. محمدولیخان خلعتبری بعد از استعفا و مراجعت به تنکابین از آنجایی که می‌دانست احتمالاً مورد غضب محمدعلی شاه قرار خواهد گرفت با دیگر نقاط انقلابی ایران تبریز، اصفهان، رشت، مازندران و استرآباد پیام تلگراف فرستاده بود. انقلابیون محال ثلاث، علی دیوسالار به همراه نفرات نظامی خود و سایر انقلابیون کجور، میرزا محمدخان سرتیب، عبدالعلی فقیه نصیری، میرزا عبدالغنی فقیه نصیری با نیروهای نظامی خود از کلاردشت و سایر نقاط مازندران خود را به تنکابین رسانده و آماده قیام بودند. محمدولی خان خلعتبری که دعوت کمیته ستار را پذیرفته بود نیز عازم رشت شد. نقشه با اندک مشکلی طبق برنامه پیش رفت مجموع تلفات مجاهدین از ۱۸ نفر تجاوز نکرد. مجاهدین بعد از کشتن سردار افخم و پیروز شدن بر مدافعان دارالحکومه، بر اوضاع شهر مسلط شدند؛ بر این اساس اولین شهری که بعد از کودتای محمدعلی شاه آزاد شد و به دست انقلابیون افتاد شهر رشت بود. سفیر بریتانیا سر جارج بار کلی بر اساس تلگرافی به وزارت امور خارجه بریتانیا به سر ادوارد گری اوضاع رشت را چنین توصیف می‌کند:

«از تهران ۹ فوریه ۱۹۰۹ (مصادف با ۲۰ بهمن ۱۲۸۷، هفدهم محرم ۱۳۲۷ تلگراف سر جارج بار کلی به سر ادوارد گری (واصله در ۹ فوریه)

اغتشاش در رشت: «فئسول روس از رشت به وسیله تلفن به مسیو سبلین [سابلین] خبر داده که دیروز شورش طلبان به دارالحکومه حمله برده‌اند، حاکم مقتول گردیده وضع به نظر خیلی سخت می‌آید. مخابرات تلگراف با تهران مقطوع گردیده. ما به دولت ایران اصرار داریم یک حاکمی که مقبول اهالی باشد تعیین نموده و اقدامات برای اعاده نظم منافع انگلیس و روس بنمایند.»^(۱۲) بعد از اینکه شهر رشت به دست انقلابیون آزاد شد احتمال دخالت نظامی روسیه برای سرکوب انقلابیون شدت گرفت چنانچه در تلگراف محرمانه سفیر بریتانیا در روسیه به ادوارد گری نیز به آن اشاره شده احتمال دخالت نظامی روسیه بسیار محتمل بود:

«از سن پترزبورگ، ۱۷ آوریل ۱۹۰۹ (مصادف با ۱۸ فروردین ۱۲۸۸، تلگراف سر نیکلسن به سر ادوارد گری

یادداشتی از طرف دولت روس به من رسیده مبنی بر اینکه نظر به ازدیاد مخاطرات در شمال ایران و قصور اقداماتی که تا به حال برای جلوگیری از عبور اسلحه و انارشیت‌های قفقازی به ایران شده دولت روس رای قطعی خود را بر این قرار داده که یک فرزند جهاز جنگی به از انزی بفرستد که در آنجا مقیم باشد و کشتی جنگی دیگری برای انجام وظایف پلیسه در خارج از انزی اعزام بدارد. همین قسم اقدامات هم در خلیج استرآباد خواهد شد.»^(۱۳)

«از آن سوی، سپهدار عازم حرکت به گیلان شده بود زیرا در روز ۱۱ محرم ۱۳۲۷ مصادف با ۱۳ بهمن ۱۲۸۷ تلگرافی از تهران به او رسیده بود که او را یافی

یکی از چهره‌هایی که نقش ارزنده‌ای در مشروطه ایفا کرد، میرزا محمدطاهر فقیه‌نصیری ملقب به میرزا طاهر تنکابینی فیلسوف شهیر از اهالی کردیچال کلاردشت از توابع محال ثلاث بود. نقش او چه در جهت هدایت انقلابیون و مشروطه‌خواهان شمال و چه به عنوان نماینده مجلس اول و سوم بسیار قابل توجه بود. میرزا طاهر عمدتاً به عنوان یک تنور بسین رزمندگان دلیر مطرح بود

معرفی می‌کرد و تمامی درجات و مناصب و القاب او را لغو کرده بودند. از این سوی هم کمیته ستار زمینه تصرف شهر را فراهم می‌کرد. به طوری که بالاخره روز ۱۶ محرم ۱۳۲۷ مصادف با ۱۸ بهمن ۱۲۸۷ معزاسلامان با همراهی چند نفر دیگر به سراغ آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان در باغ مدیره رفته او را کشتند و پس از دو ساعت جنگ شهر را متصرف شدند و قوای دولتی به کنسول خانه تزاری در رشت پناهنده شدند و به این ترتیب شهر رشت به تصرف شورشیان مشروطه‌خواه در آمد. سپهدار بروی دریا از تنکابین عازم انزلی بود. وقتی که روز دوشنبه ۱۶ محرم ۱۳۲۷ مصادف با ۲۰ بهمن ۱۲۸۷ به انزلی رسید، در غازیان منزل و در آنجا خبر کشته شدن سردار افخم را شنید. در ۱۷ محرم ۱۳۲۷ مصادف با ۲۱ بهمن ۱۲۸۷ وارد شهر رشت شد. ستارخان گاهی در تبریز می‌گفته است، ای کاش یک شهر دیگری نیز می‌شورید تا محمدعلی میرزا نمی‌توانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید.»^(۱۴)

ورود همزمان سپهدار به رشت و آزادسازی این شهر نشان از دوراندیشی و طرح نقشه بسیار دقیق و غافلگیرانه کمیته ستار دارد؛ چنانچه فرماندهی نیروهای انقلابی را شخص دیگری بجز سپهدار بر عهده داشت، با توجه به شناخت کافی از استعداد نظامی دولتی و قوای روسیه و زمان مورد نیاز برای بسیج و اعزام نیروهای خود و آشنایی کافی با تاکتیک‌ها و عملکردها، پیروزی و فتح تهران حداقل در این زمان ممکن نبود و سرکوبی انقلابیون رشت و تبریز نیز بسیار محتمل بود، زیرا روسیه خود را برای حمله آماده می‌کرد و تنها نیازمند زمان بود تا بتواند نیروهای خود را از طریق دریا به انزلی گسیل دارد و با حرکت نیروهای دولتی از تهران بتواند نیروهای انقلابیون را محاصره و قلع و قمع کند. لذا تلگرافی جعلی از طرف سپهدار به نیروهای سردار اسعد دایر بر خودداری از حرکت از اصفهان به سمت تهران مخابره می‌شود. ولی آنها پس از مدتی متوجه می‌شوند که این تلگراف جعلی است و به طرف تهران حرکت می‌کنند و به نیروهای اردوی شمال در فتح تهران ملحق می‌شوند. «سپهدار از طرف سفارت روس تهدید شده بود که در صورت حرکت مجاهدین به سوی تهران حکومت روسیه با وی رفتار دوستانه‌ای نخواهد داشت و ملتفت باشد که سفرای روس و انگلیس اقدامات مشترکی را تعقیب می‌کنند تا شاید شاه را به استقرار مشروطیت راضی سازند. بدیهی است که در صورت ترتیب اثر داده نشدن به توصیه آنها، دولت روس ناچار است سپاهیان را جهت حفظ امنیت راه رشت تهران مستقر سازد. در دنباله این تهدید تعدادی سالدات و قزاق با تجهیزات کامل به ساحل انزلی پیاده شدند.»^(۱۵) انقلابیون به فرماندهی سپهدار بی‌درنگ به قصد تهران حرکت کردند نیروهای پیش‌تاز در خط مقدم این قشون، پیرم خان ارمنی، اسدالله خان سرتیب، حاجی موسی خان میرپنج، علی خان دیوسالار میرزا محمدخان سرتیب، عبدالعلی فقیه نصیری (معتضدالسلطان) و میرزا عبدالغنی فقیه نصیری قرار داشتند. «برخورد اول مجاهدین با قوای دولتی در نیگی‌امام، که در نیمه راه قزوین به تهران واقع است، رخ داد که سه ساعت به طول انجامید و به غلبه ملیون پایان یافت. متعاقب تصرف این محل، تلگرافی از علی‌رضا قاجار (عبدالملک) به عنوان سپهدار رسید مشعر بر اینکه هر کجا هست متوقف شود و بیشتر ننازد، چون که در معیت جمعی از مصلحین و خیراندیشان کشور به مذاکرات صلح اشتغال دارد و نتیجه اقدام قریباً به ظهور خواهد رسید و اضافه شده بود که به سردار اسعد نیز اطلاع داده شود در هر نقطه‌ای هست درنگ کند و حرکت نکند. لیکن مجاهدین به این حرف‌ها دلگرم نمی‌شدند و در رسیدن به پایتخت عجله داشتند.»^(۱۶)

براساس این اسناد، اگر هوشیاری سپهدار نبود و در حرکت به سمت تهران وقفه ایجاد می‌شد محاصره نیروهای انقلابی حتمی به نظر می‌رسید: «معاون سفیر کبیر دولت روس در ۱۰ شهر حال به این اداره آمد و به مستر

ملت اطلاع داد که تلگرافی از وزیر خارجه دولت روس به او رسیده مبنی بر اینکه وزیر معظم‌له به جناب‌عالی اطلاع داده است که دولت روس مشغول اعماق نظر در صلاحیت اعزام قشون برای مفتوح نگاهداشتن راه بین انزلی و تهران هستند ولی بدون اعلان قبل از وقت دولت اعلیحضرتی انگلیس اقدامی در اجرای این عزم نخواهند نمود. مسیو یکلوسکی معاون مزبور عقیده‌اش این بود که اگر این اقدام با اظهارات مشترک به اعلیحضرت شاه برای اعطای مشروطه مصادف نباشد نمی‌توان حمل به این نمود که این اقدام محض تقویت اعلیحضرت معظم‌له است.»^(۱۷) از تهران ۱۸ آوریل ۱۹۰۹ مصادف با ۲۹ فروردین ۱۲۸۸ تلگراف سر جارج بار کلی به سر ادوارد گری. (واصله در ۱۸ آوریل)

همکار روسی‌ام به من اطلاع می‌دهد که یک استعدادی از شاهسون‌ها به‌طرف رشت حرکت نموده‌اند. این قشون تحت فرمان شاه است. او نیز به من اظهار می‌دارد که ظاهراً استرآباد دستخوش ترکمان‌هایی است که مطیع اوامر اعلیحضرت معظم‌له هستند.»^(۱۸)

به این سان سپهدار با توجه به شناخت کافی از توان ضعیف نظامی دولت مرکزی و با به کارگیری نیروهای شجاع و جلاک اردوی شمال و پیوند با نیروهای بختیاری، بلوچ‌ها، تهدیدها، وعده‌ها و توصیه‌های سفارت‌های روس و انگلیس در عدم ورود به تهران، در نهایت در تاریخ اول رجب سال ۱۳۲۷ قمری/ ۲۸ تیر ۱۲۸۸ تهران را فتح کرد. محمدعلی شاه عزل و به سفارت روس پناهنده شد. مدتی بعد و زمانی که محمدعلی شاه با استفاده از نیروهای ترکمن قصد داشت تاج و تخت از دست رفته را با قوه قهریه باز پس گیرد، بار دیگر به اردوی شمال ماموریت داده شد تا به این غایله نیز خاتمه دهد. علی دیوسالار به همراه میرزا محمدخان سرتیب و سایر رزمندگان محال ثلاث به همراه پیرم و نیروهای ارمنی او این توطئه را خنثی و سرکوب کردند.

اما این توطئه آخرین توطئه دشمنان مشروطیت نبود. از فرای پیروزی مشروطه هر روز توطئه‌های در کار بود. تا جایی که وقتی مرحوم میرزا طاهر تنکابینی و همفکران او در هیات اتحاد اسلام احساس کردند که مشروطه در خطر است. بار دیگر به علی دیوسالار ماموریت داده می‌شود به همراه میرزا کوچک‌خان از طریق کوه‌های البرز مخفیانه به کلاردشت و محال ثلاث مراجعه کند تا با آموزش و بسیج نیروهای انقلابی شمال، مجدداً تهران را فتح کنند و انقلاب را نجات دهند. زیرا سرتاسر شمال در اشتغال قوای متجاوز روسیه است. وقایع این بخش از تاریخ ایران و ادامه نهضت مسلحانه در صفحات شمالی، تا حد زیادی نوشته شده و جزئیات آن باید در جای دیگری به تفصیل بررسی و نوشته شود.

- ۱- بندرانزلی، بندر تنکابین بندر مشهد سر(بالسر) بندر جز(بندر گز)
- ۲- یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق به قلم علی دیوسالار آذر ۱۳۳۶ صص ۳۷-۳۸
- ۳- زندگانی سپهسالار اعظم محمدولیخان خلعتبری تنکابینی گردآورنده عبدالصمد خلعتبری تهران ۱۳۲۸ صص ۳۳-۳۴
- ۴- به مجموع شهرهای تنکابین، کجور و کلاردشت محال ثلاث یا محاله ثلاثه می‌گفتند.

۵- تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی، به‌کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم چاپ اول، ۱۳۴۹ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران صص ۶۸-۶۹

۶- گیلان در جنبش مشروطیت نوشته ابراهیم فخرائی چاپ سوم ۱۳۵۶ صص ۱۱۳

۷- دیوسالار صص ۲۹

۸- انقلاب مشروطه در استرآباد نوشته اسدالله معطوفی، نشر حروفیه، چاپ اول ۱۳۸۴، جلد یک صص ۴۲۷

۹- خلعتبری، صص ۲۶-۲۸

۱۰- دیوسالار، همان صص ۴۱-۴۷

۱۱- گیلان در جنبش مشروطیت نوشته ابراهیم فخرائی چاپ سوم، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶ صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۱۲- کتاب آبی گزارشات محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره انقلاب مشروطه، جلد دوم، به‌کوشش احمد بشیری نشر نو تهران ۱۳۶۲، صص ۴۰۳

۱۳- همان، صص ۴۴۹

۱۴- خلعتبری، صص ۳۴-۳۵

۱۵- فخرایی، صص ۱۶۵

۱۶- همان جا، صص ۱۶۵

۱۷- کتاب آبی جلد دوم، صص ۴۸۰

۱۸- همان، صص ۴۸۶

اسلامی با عکاسی خبری برای روزنامه کیهان آغاز کرد. حاصل این کار او، چاپ عکس‌هایی از وقایع و حوادث روزهای مختلف انقلاب در صفحه اول آن روزنامه بود. پورفولادچی چند سالی است که بیشتر در حال پژوهش

محسن پورفولادچی
محسن پورفولادچی متولد تهران و فارغ‌التحصیل رشته برق است. او فعالیت مطبوعاتی خود را در سال ۱۳۵۷ و در دوران اوج گیری انقلاب

مشروطه بروجرد؛ به روایت خاطرات منتشر نشده



مجتبی مقدسی



جنبش مشروطیت در لرستان تاکنون به دلایل مختلفی از جمله کمبود منابع مکتوب مورد توجه جدی پژوهشگران و نویسندگان تاریخ معاصر ایران قرار نگرفته و تنها در برخی از آثار مکتوبی که در دهه‌های اخیر به همت تاریخ‌نگاران بومی منطقه لرستان از جمله محمد رضا والی‌زاده معجزی، علی محمد ساکی، اسفندیار غضنفری و حسین حزین نوشته و منتشر شده، اشارات مختصری به فعالیت‌های مشروطه‌خواهان در لرستان (بروجرد و خرم‌آباد) کرده و افراد و اشخاصی را که کمابیش در مظان همکاری با کانون‌های انقلاب مشروطیت در تهران بوده‌اند نام برده و برخی از اقدامات آنها را بر شمرده‌اند. با این همه و با وجود اهمیت تاریخی و دیرینه لرستان و به‌خصوص بروجرد، تاکنون اثر و نگاشته‌ای که به طور مستقل به فعالیت، نقش و حضور نخبگان فکری و مردم این شهر در جنبش مشروطیت بپردازد منتشر نشده است.

چند سال پیش در جریان ویرایش کتاب «تاریخ مختصر سیاسی اجتماعی بروجرد» به دفترچه‌ای حاوی یادداشت‌های میرزا حسین‌خان کاووسی (نجاززاده) برخورد کردم. وصف یادداشت‌های مزبور را پیش از آن، از زبان برخی از کهنسالان بروجردی که در زمان حیات مرحوم کاووسی با وی مرادداشتند شنیده بودم، اما کمتر کسی می‌دانست که این یادداشت‌ها در اختیار کیست و حتی گمان برخی بر این بود که احتمالاً یادداشت‌های موصوف توسط مولف در اختیار شادروان مجتبی مینوی که از دوستان نزدیک وی بوده، قرار گرفته است.

به هر حال، یادداشت‌های میرزا حسین‌خان کاووسی به لطف آقای علی محمد احمدی طباطبایی، نویسنده کتاب «تاریخ مختصر سیاسی اجتماعی بروجرد» در اختیار نگارنده قرار گرفت که در آینده‌ای نزدیک، با ویرایش و حواشی‌ای که بر آن نگاشته‌ام، منتشر خواهد شد. یادداشت‌های میرزا حسین‌خان کاووسی در یک دفترچه معمولی در ۱۲۴ صفحه با خطوطی که آثار ضعف و لرزش دست در آن پیداست، نگاشته شده است. در صفحات مختلف خط‌خوردگی‌هایی دیده می‌شود که شاید گویای آن باشد که نسخه مزبور پس از نگارش توسط مولف اصلاح و تکمیل شده است. تاریخ شروع و نگارش این یادداشت‌ها به درستی مشخص نشده و حدود دو یا سه سال قبل از فوت مولف (۱۳۳۸ شمسی) توسط وی به رشته تحریر درآمده است.

میرزا حسین‌خان کاووسی (نجاززاده) نوه یکی از جنگجویان ایرانی سپاه عباس میرزا نایب‌السلطنه به نام علی همت بوده که در جریان جنگ‌های ایران و روسیه به اسارت قوای روس درآمد. او دو سال را در زندان‌های ارتش تزاری گذراند و پس از معاهده صلح بین ایران و روسیه آزاد شد و به ایران بازگشت. زادگاه اصلی نیای میرزا حسین‌خان (علی‌همت) قریه تاج‌دولت‌شاه از قرای کزاز سلطان‌آباد (راک) کنونی) بود. او پس از آزادی از اسارت به بروجرد مهاجرت کرد و صاحب آب و ملکی شد و فرزند خویش زین‌العابدین را به کسب و کار و تجارت وادار کرد. زین‌العابدین بعدها صنعت‌گری ماهر شد و در حرفه خود آنچنان پیشرفت کرد که بعد از گذشت حداقل ۱۵۰ سال برخی از آثار نجاری وی همچنان با شکوه تمام در بقایای بناهای معماری عصر قاجار از جمله درهای مسجد سلطانی بروجرد باقی مانده است.

میرزا حسین‌خان کاووسی (نجاززاده) فرزند همین زین‌العابدین خان است، که در سال ۱۲۹۷ قمری در بروجرد متولد شد. پدرش او را از دوران کودکی علاوه بر آموزش کسب و کار به علم‌آموزی نیز گمارد. میرزا حسین‌خان همان گونه که در خاطراتش می‌نویسد، از همان دوران کودکی به شدت تحت‌تأثیر شخصیت پدرش (زین‌العابدین) که مردی شجاع و قوی بوده و در برخی از جنگ‌های دولتی با توپخانه شرکت داشته، قرار داشته است.

میرزا حسین‌خان پس از مدتی علاوه بر تسلط به خواندن و نوشتن، در حرفه نجاری نیز چون پدرش جزو سرآمدان این حرفه به حساب می‌آمد. به گونه‌ای که بسیاری از امور نجاری دارالحکومه شهر و قوای نظامی مستقر در منطقه لرستان به وی رجوع می‌شد. کاووسی خاطرات خودش را تقریباً از زمان ازدواجش در سال ۱۳۱۲ قمری و هم‌زمان با ترور ناصرالدین‌شاه آغاز کرده و حوادث مربوط به اوضاع

سیاسی اجتماعی بروجرد و منطقه لرستان را با نگاه دقیق و تیزبین خویش تفسیر و تحلیل می‌کند. وی تمامی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی شهر و دیار و اعمال حکومتگران را به دقت گزارش داده و گاهی به مناسبت موضوع به مرور تاریخ شهر پرداخته است. نگاه تند و انتقادی میرزا حسین‌خان از دوران جوانی از نوشته‌هایش پیداست. وی که با فضای خاص دینی و مذهبی شهر آشنایی کامل دارد، چگونگی مهاجرت سادات طباطبایی به شهر بروجرد و دست‌یابی‌شان را به قدرت سیاسی و اقتصادی روایت می‌کند و از دستگاه شرعی وابستگان به خاندان مزبور که چون حاکم شهر دارای چوب و فلک و حتی بازداشتگاه اختصاصی در خانه‌های خود بودند داستان‌هایی ذکر می‌کند. کاووسی همچنین از برخی جوان‌هایی که به قول او از راه رود ارس یا خلیج فارس یا از راه‌های دیگر چند روزی به اروپا سفر کرده و وقت برگشتن، خود را دیگر از جنس بشر ایرانی نمی‌دانند و افاده‌های خُتک بی‌معنا او از راه رود ارس یا خلیج فارس یا از راه‌های دیگر چند روزی به اروپا سفر کرده و وقت برگشتن، خود را دیگر از جنس بشر ایرانی نمی‌دانند و افاده‌های خُتک بی‌معنا تحویل مردم بدبخت می‌دهند، به شدت انتقاد می‌کند. میرزا حسین‌خان به رغم انتقاداتش علیه محافل مذهبی شهر، روابط کاملاً دوستانه‌ای با برخی از آنها برقرار کرده و با بسیاری از بزرگان آنها مجالست داشته است. حتی نسبت به شخصیت‌های روحانی که دارای جنبه‌های زهد، تقوی و علم و دانش بوده‌اند متواضعانه عرض ارادت و کمک‌های مادی شایانی به آنها می‌کرده است. از جمله این افراد شیخ جعفر و شیخ علی‌اکبر عبدایی‌زیدی و دامادشان شیخ اسماعیل و همچنین شیخ‌محمدعلی شیرازی معروف به حکیم الهی بوده‌اند. میرزا حسین‌خان روند شکل‌گیری اندیشه آزادی‌خواهی و چگونگی ورود مفاهیم جدید مدنی و تشکیل محافل مخفی و نیمه‌اشکار سیاسی و آزادی‌خواهی در بروجرد را در مدیون دکتر نعمت‌الله‌خان می‌داند که سال‌های قبل از بروجرد مهاجرت کرده، مردمان بزرگ دیده بود و نزد دکتر محمدخان کفوری تحصیل علم کرده و سپس به بروجرد بازگشته و برخی از جوانان اهل و فهمیده بروجردی را با مفاهیم جدید سیاسی و اجتماعی آشنا کرده بود. دکتر نعمت‌الله‌خان که بعدها ملقب به دهناد شد، در آن زمان روزنامه‌های مطرح آن روز از جمله حبل‌المتین، چهارنمنا، تربیت و ثریا را در بین جوانان و افراد مستعد و آزادی‌خواه ترویج می‌کرد.

میرزا حسین‌خان توسط پدرش که با دکتر نعمت‌الله‌خان آشنایی داشت روابط دوستانه‌ای برقرار کرد و به‌این‌گونه به محافل آزادی‌خواهی راه یافت. در آستانه جنبش مشروطه، میرزا حسین‌خان که اکنون جوانی رشید شده بود، با کانون‌های آزادی‌خواهی شهر که تماماً در پرتو افکار روشنگرانه دکتر دهناد شکل گرفته بودند، مرتبط شد. دیری نپایید که نهال نوری مشروطه، لگدمال استبداد محمدعلی شاه و مجلس به توپ بسته شد. در لرستان و بروجرد نیز فتنه فتح‌الله میرزا سالارالدوله نامی و هرج و مرج شدید به وجود آورد. میرزا حسین‌خان ضمن بیان اوضاع و احوال بروجرد در این ایام از چگونگی دستگیری و آزار و اذیت برخی از چهره‌های مطرح و تأثیرگذار دوره اول مشروطیت که در هنگامه فتنه سالارالدوله مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار گرفتند، یاد می‌کند. از جمله این افراد، میرزا عبدالکریم تفنگ‌ساز

متخلص به واصف بود که انجمن اصناف را تشکیل داده بود و خود ریاست آن را بر عهده داشت و نقشی مهم و تأثیرگذار در تشویق و تحریک مردم در جنبش مشروطیت ایفا کرده بود. یکی از روایت‌های منحصر به فرد کاووسی درباره فرجام زندگی و چگونگی به قتل رساندن سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی است که در همان ایام در بروجرد به دستور حاکم وقت (امیرافخم همدانی) به قتل رسید. کاووسی ضمن بیان تلاش‌های خود و حاجی محمد دوخا، متخلص به رعنا، برای فراری دادن سیدجمال‌الدین واعظ از زندان بروجرد، واقعه شهادت او را به نقل از زندان‌بان سید که شخصی به نام حاجی‌خان بوده روایت می‌کند که تاکنون در هیچ یک از کتاب‌های تاریخ صدساله اخیر بیان نشده است. میرزا حسین‌خان روایت می‌کند که چگونه امیرافخم همدانی حاکم آن روز که از مخالفان سرسخت مشروطیت محسوب می‌شود از حاجی‌خان می‌خواهد که در میان مردم شایع کند که سیدجمال مشروب می‌خورد و بابی و کافر است. عمده فعالیت‌های میرزا حسین‌خان، در دوره دوم مشروطه بوده است. آن گونه که خود روایت می‌کند، عاشق دل‌باخته و فدایی صمیمی مشروطه بوده و همراه با حاجی دوخا محمد رعنا، مشهدهی حسین، وروش‌ساز و میرزا عبدالکریم تفنگ‌ساز، میرزا حسن‌خان نیکو، استاد رضا چاقوساز و استاد و مربی همه آزادی‌خواهان آن روز بروجرد دکتر نعمت‌الله‌خان به منزله شورای انقلاب و مرکز اصلی جریان مشروطه‌خواهی در بروجرد محسوب می‌شدند. روایت و گزارش‌های میرزا حسین‌خان از اوضاع آن روز بروجرد ناب و خواندنی است. گزارش وی از تشکیل انجمن‌های مخفی طبقات مختلف مردم شهر از آن جمله است. وی به انجمن‌هایی که به نظرش نام‌های عجیبی داشته‌اند، از جمله انجمن برداران، انجمن اصناف، انجمن دوازده امامی، انجمن اسلامی، انجمن اصلاح‌طلب و... اشاره می‌کند. در همین گیر و دار به تحریک مستبدان و برخی از محافل شهر، منزل و خانه و کاشانه میرزا حسین‌خان مورد حمله و هجوم و غارت اشرار واقع و او مجبور می‌شود برای مدتی ساکن روستای دهکرد شود. از دیگر بخش‌های خواندنی خاطرات کاووسی، آشنایی وی با عارف قزوینی شاعر انقلابی عهد مشروطیت است. عارف به دعوت میرزا حسین‌خان به مدت دو سال میهمان وی در روستاهای دهکرد و گل‌زرد بوده که تاکنون در کمتر کتابی درباره این اقامت دوساله سخن درخوردی به میان آمده است. بخش‌های دیگر خاطرات کاووسی، مربوط به حوادث و ناامنی اوضاع لرستان و بروجرد به هنگامه بازگشت سربازان فوج سیلاخوری به بروجرد پس از فتح تهران است. کاووسی چگونگی اقتدار و شرارت‌های فوج مزبور را حتی بعد از استقرار مشروطه در جای‌جای لرستان و بروجرد به تصویر می‌کشد که چگونه آنها هیچ حد و مرزی برای خود قابل نبودند و هر چند گاه یکبار موجبات شدید ناامنی شهر و منطقه را فراهم می‌آوردند. خاطرات میرزا حسین‌خان کاووسی (نجاززاده) از مهم‌ترین ماخذ و منبع برای تحریر تاریخ لرستان از مشروطیت تا پایان حکومت پهلوی اول است که با ویرایش و اضافات و تصاویر به‌زودی توسط انتشارات حروفیه منتشر خواهد شد.

برخی از آنها از این قرارند: «نام آوران لرستان» تالیف محمد رضا والی‌زاده معجزی، «سلسله والیان لرستان» تالیف دکتر روح‌الله بهرامی، تاریخ ایل بیرانوند از پیدایش ایل تا سقوط رضاشاه (هیات مولفین).

اسلامی وارد آموزش و پرورش شد. مقدسی تحصیلات دانشگاهی را در رشته تاریخ در دانشگاه اصفهان تا مقطع لیسانس ادامه داده است. از او تاکنون چند کتاب در حوزه تاریخ و رجال، ویرایش و حواشی نویسی منتشر شده است که

مجتبی مقدسی
مجتبی مقدسی متولد بروجرد است. او پس از گذراندن دوران تحصیلات علوم قدیم تا پایان شرح لمعه در حوزه علمیه بروجرد، در آغاز پیروزی انقلاب

تکاپوی سه مشروطه خواه «کرد»



عباس زارعی مهرورز

بازمی‌گردد.

در حکومت میرزا مهدی خان قائم مقام کاشی (وزیر همایون) فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه صادر و نسخه‌ای از آن به کردستان ارسال شد. از دوران حکومت هشت ماهه او - بر خلاف دوران ثقه‌الملک - چندان مطلبی دانسته نیست. او هوادار مشروطه بود و «برحسب ظاهر از طرف دولت حکومت داشت؛ اما باطنا از طرف ملیون و طرفداران مشروطیت مامور بود که اهالی کردستان را به اوضاع مشروطیت آشنا کرده، این منطقه را ضمیمه قوای ملی بسازد. مبنی بر این اصل همیشه در مجالس خصوصی منافع مشروطیت و مضار استبداد را گوشزد مردم می‌کرد.» به این منظور، در پی «شناسایی حال اشخاص» برآمد. می‌توان گفت که در دوران حکومت وزیر همایون و ثقه‌الملک مشروطه‌خواهان در کردستان پر و بال یافتند و در نهایت، با عزل ثقه‌الملک از حکومت کردستان (۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶/۱۷ آوریل ۱۹۰۸)، از شور و التهاب مشروطه‌خواهی کردستان کاسته شد.

به طور کلی، مشروطه‌خواهان کردستان در سنجند و سقر مستقر بودند. بنابراین، شهرنشینان و به عبارت دقیق‌تر، عمده بازاریان و معدودی از روحانیان و دیوانیان را شامل می‌شدند. آنجا که مشروطه کردستان بازتابی از مشروطه تهران و تبریز بود، با قدرت‌گیری آنها اوج می‌گرفت و با افول آنها خاموش می‌شد. رهبران مشروطه کردستان چندان ثبات رای نداشتند. شاید دلیل این امر تاثیر محیط عشایری بر محیط شهری کردستان بود. مشروطه کردستان متکی به افراد بود، نه حاصل رای جمعی. اگر هم چندین نفر در این باره متحد می‌شدند، با کوچک‌ترین احساس خطری از جمع جدا شده و به صف مخالفان مشروطه می‌پیوستند. برخی از مشروطه‌خواهان کردستان نوشته‌هایی از خود به یادگار گذاشته‌اند که البته خالی از اشتباه و گاه خودستایی نیست؛ مانند تاریخ مردوخ، نامه‌ها و گزارش‌های بهادر السلطنه و خاطرات عز‌الممالک اردلان. همین نوشته‌ها امروزه از مهم‌ترین منابع درباره قضاوت عملکرد آنان در مشروطه است.

اکنون براساس همین منابع، در مقایسه با اسناد و منابع دیگر، به دیدگاه‌ها و عملکرد این سه مشروطه‌خواه کرد می‌پردازیم.

الف. محمد مردوخ کردستانی (درگذشت: ۱۳۴۵/۱۹۷۵)

مردوخ یکی از رهبران عمده مشروطه‌خواهی در کردستان به شمار می‌رود، که در این راه گاه بسیار بی‌مجاوب و گاه بسیار محتاط بود. اما با آنکه او درباره

مشروطه‌خواهی خود بسیار سخن رانده است، در این راه به هیچ‌وجه ثابت‌قدم نبود. اما این رفتار عمده منتقدین شهر بود و نباید در این باره او را مقصر شمرد. روابط پیچیده و در هم تنیده زمین‌داران، رهبران عشایر، آگاهان دیوانیان، بازاریان و روحانیان و توجه به معادلات سیاسی میان آنان، وضع کردستان و روند تصمیم‌گیری سیاسی را بیش از سایر مناطق دشوار می‌ساخت. در این باره مردوخ به نقل از ثقه‌الملک حاکم کردستان می‌گوید: «من اهل این شهر (سنندج) را غالباً یا متنفذ می‌بینم یا مرعوب متنفذین، که به هیچ‌وجه قدرت ندارند یک حالت ثانویه‌ای را به خود بدهند.» اما در ادامه همین مطلب، مردوخ خود را تنها فرد متجدد کردستان دانسته و نزد حاکم فاش کرد که پیش‌تر دوستان او خواسته‌اند که در کردستان انجمن‌های محلی، در حمایت از مشروطه تشکیل دهد. اما او در این باره بسیار محتاط بود. شاید او در پی مأمونی بود، تا در صورت شکست مشروطه، خود را از گزند دشمنان مصون بدارد. دوستان او، همچون شیخ یحیی، حاج باقر و ملا احمد مدرس، «دو سه انجمن از توده و اهل بازار تشکیل» دادند و او نیز پس از بازگشت از نزد حسام‌الدین و دریافت منصب «خلیفگی» که در واقع برای محک زدن اوضاع روزگار بود، انجمن‌های دیگری تشکیل داد. در اواخر دوره اول مشروطه، مردوخ به سود آن گام برداشت؛ اما پس از بمباردمان مجلس و شروع دوران استبداد صغیر، به ناگاه تغییر رویه داد و در هفتم شوال ۱۳۲۶/یکم نوامبر ۱۹۰۸ با همراهان خود به تهران نزد شیخ فضل‌الله نوری رفت و مدتی نزد او سکنی گزید. در تهران در طرد مشروطه و برای اثبات بی‌تقصیری خود و تأیید حکومت محمدعلی شاه، لایحه‌ای نگاشت و آن را در ۱۲ شوال/۶ نوامبر ۱۹۰۸ در باغ‌شاه، در حضور شاه و درباریان و روحانیان و بازرگانان، قرائت کرد. او در آغاز این لایحه محاسن مشروطیت را برشمرد و سپس عوامل شکست مشروطه را نادانی ملت ایران دانست «که قدر این نعمت را ندانسته... شروع به جسارت و هرزگی و عریضه و یاهوسرای نمودند... در نتیجه کار به بمباردمان مجلس و مجلسیان کشید و صدای طبل بدنامی و غریب کوس نادانی و عدم لیاقت ملت ایران... طنین انداز گشت...» او در نهایت، نتیجه گرفت که «مزاج مملکت ایران هنوز استعداد این نوش دارو را پیدا نکرده است.»

جالب است که مردوخ خود را در این مجلس نماینده مردم کردستان دانسته و درباره خود و اقداماتش طریق مبالغه پیمود. اما در تهران، با دیدن پیشرفت

گفت‌وگو درباره مسایلی همچون «معنی مشروطه»، «قید مشروعه» و رابطه «اسلام و مشروطیت» و جز آنها در تهران جریان داشت و اهالی شهرهای کوچک و روستاییان از آنها اطلاع نداشتند. حتی می‌توان گفت که تصور و مفهوم مشروطه، به آن شکل که در تهران و سایر شهرها وجود داشت، در کردستان درک نمی‌شد. برخی معتقدند که پس از مشروطه دشمنی قومی میان فارس‌ها و اقلیت‌های غیرفارس، به‌ویژه اقلیت‌های غیرشیعی، بیشتر شد. شاید به این دلیل بود که انقلاب مشروطه جز اندک تماسی، آن هم در حواشی، با کردستان نیافت. اما در مقابل، باید گفت که مشروطیت باعث شد تا حدود زیادی فاصله مردم با دولت در ایران، به طور عام و در میان کردها، به طور خاص، کم شود و دست‌کم، از لحاظ نظری، ملت را منشا تشکیل دولت بداند. گرچه، به تدریج، عواملی مانند عملکرد نادرست دولت، قدرت‌طلبی نخبگان و عوامل خارجی باعث شدند تا شکاف دولت-ملت دوباره ظهور کند.

برای مشروطه‌خواهان در مرکز و شهرهای دیگر، کردستان از اهمیت خاصی برخوردار نبود. البته، به طور کلی، نباید منکر هرگونه فعالیت مشروطه‌خواهی در کردستان شد؛ زیرا، با وجود مخالفت گروهی از زمین‌داران و روسای محلی، مشروطه در مراکز شهرنشین کردستان نمود عینی داشت. به عنوان نمونه، بنا بر یک گزارش، شش نفر فدایی مشروطه‌خواه، برای تبلیغ به سود مشروطه، در شعبان ۱۳۲۵/سپتامبر و اکتبر ۱۹۰۷ به کردستان آمدند. ثقه‌الملک، حاکم کردستان، به وزارت داخله نوشت که «اگر شرارتی از طرف آنها بشود، برای اهالی خطرات و آشوب بزرگی» ایجاد خواهد کرد. اما در همان دوران، گزارشگر وزارت خارجه، با خوش‌بینی و نوعی چاپلوسی، هرگونه فعالیت مشروطه‌خواهی را در کردستان نفی کرد. به هر حال، می‌توان گفت که فعالیت‌های مشروطه‌خواهی در کردستان جریان داشته، اما به قدرت و قوت شهرهای دیگر نبوده است. سابقه آشنایی کردها با اندیشه مشروطه، دست‌کم، به مسافرت ملک‌المکملین اصفهانی، به همراه سلازل‌الدوله، به کردستان (یکم ربیع‌الثانی ۱۳۲۳/۵ ژوئن ۱۹۰۵)

کار مجاهدان مشروطه در تبریز، منزل شیخ فضل‌الله را ترک کرد و در منزل فخرالملک کردستانی منزل کرد و با برافراشتن پرچم سرخ، به علامت حمایت از مشروطه بر سر در محل اقامتش، دوباره خود را مشروطه‌خواه قلمداد کرد. ترس و دودلی مردوخ از آن رو افزایش یافت که در همان اوان خبر اعدام شیخ فضل‌الله را در تهران شنید. همراهان مردوخ از همراهی او با مخالفان مشروطه اظهار پشیمانی کردند؛ زیرا آنان پیش‌بینی می‌کردند که مشروطه در شرف نابودی است، اما اینک می‌دیدند که دوباره اقبال مشروطه تأیید گرفته بود. در واقع، مردوخ از ترس دشمنی میرزا یوسف مشیردیوان - برادر مستبد اصفاعظم، دیوان‌سالار معروف کردستان، به تهران رفت تا با توسل به شیخ فضل‌الله موقعیت خود را حفظ کند. اما جالب آنکه در تهران، به عمد، اقداماتش را برای مشیردیوان گزارش می‌کرد تا در بازگشت به کردستان نیز موقعیت خود را دوباره بازیابد. او ۱۰ ماه در تهران بود و پس از حصول اطمینان از عدم وجود هیچ‌گونه خطری در کردستان، در ۳ شعبان ۱۳۲۷/۲۰ آگوست ۱۹۰۹ به زادگاه بازگشت.

مردوخ در حمله سالارالدوله و پس از آن، در حکومت سردار محیی رشتی نیز علیه مشروطه گام برداشت. البته می‌توان سلوک او را آینه‌ای از تصور کلی رجال کردستان از مشروطه دانست. او سپس با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، به قدری در مخالفت با مشروطه طریق افراط پیمود، که نوشت: کم‌کم بساط کلاه‌سازی و مجاهدبازی توسعه پیدا کرده، سلب اعتماد از مشروطه و مشروطه‌طلب شد؛ بلکه کلمه مشروطه در میان مردم ترجمه قتل و غارت شد. هر کس هر کس را می‌گشت یا هر جا را غارت می‌کرد، می‌گفتند مشروطه شد... این طرز تلقی از جانب مردوخ، که فردی عمل‌گرا و در پی کسب مقام و موقعیت بهتر بود و حتی برای کسب آن داخل معامله جهت فروش منصب شیخ‌الاسلامی و القاب می‌شد، البته بعید نبود و مقتضای وضعیت سیاسی و اجتماعی کردستان بود.

ب. بهادر السلطنه

محمدزمان خان بهادر السلطنه، از بیگ‌زاده‌های بانه، از دشمنان سرسخت اصفندیان و مشیردیوان بود و آنها را عامل بسیاری از مشکلات کردستان قلمداد می‌کرد. او در دوران زندگی طولانی سیاسی، اداری و نظامی خود، راه‌ها و مواضع مختلفی را پیمود. او از کارمندی رسمی وزارت خارجه تا حکومت سقز را عهده‌دار شد و به واسطه زندگی طولانی در تهران، با روحیات دولت‌مردان و هرج و مرج اوضاع به خوبی آگاه بود. او در ایام حکومت سقز با اسماعیل سیمکو هم‌ساز شد و در این رخ‌ان‌های بانه را با خود همراه کرد.

بهادر السلطنه پیوسته ادعا می‌کرد که حکومت بانه حق اجدادی اوست و مشیردیوان، به ناحق، آن را به دیگران واگذار کرده است. در این باره نامه‌ها و عریضه‌های بسیار به افراد و مقامات نوشت و دیگران را نیز ترغیب کرد که به نفع او مطالبی بنگارند. در نهایت، پس از استقرار مجلس شورای ملی، به دلیل نقش مثبت او در پیروزی مشروطه، حکومت مرکزی تصویب‌نامه‌هایی برای کمک مالی و برقراری مستمری به امثال او گذراند.

بهادر السلطنه یک‌بار به قصد تسخیر بانه، به آنجا لشکر کشید، اما توفیقی نیافت. در زمان حکومت عظیم‌الدوله بر سقز کردستان، محمدزمان خان بهادر السلطنه نیابت او را عهده‌دار بود (یکم ذیحجه ۱۳۳۹/۶ آگوست ۱۹۲۱)، اما پس از دوماه بعد حکم عزل او را گرفت و خود به حکومت آنجا دست یافت و روسای ادارات دولتی را به خود نزدیک کرد.

او در دوران حکومت سقز، تا حدود زیادی امید خود را از دولت مرکزی برید و در پی کسب منافع آتی سیاسی و اقتصادی برآمد. البته اوضاع ناامیدکننده دولت مرکزی و ضعف نظامی آن در این تصمیم او نقش قطعی داشت.

بهادر السلطنه در اوایل مشروطه‌خواهی، به سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ در میان‌دوآب می‌زیست و در آنجا از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد و با انجمن تبریز همکاری داشت. در تلگرافی از انجمن تبریز به او، برای سرکوب عشایر ساوجبلاغ این امر تأیید می‌شود. در شورش سالارالدوله، از مخالفان سرسخت او به شمار می‌رفت؛ اما در مقام عمل نمی‌توانست چندان کاری علیه او انجام دهد. مگر ارایه سلسله پیشنهادهایی به دولت مرکزی برای در دست گرفتن فرماندهی مقابله با او، که البته توجهی به آن نمی‌شد. حتی در این باره، مخالفان او را متهم می‌کردند.

میرزا یوسف مشیردیوان - از دیوان‌سالاران منتقد و مخالف مشروطه در کردستان - از دشمنان سرسخت بهادر السلطنه بود. او از نفوذ بهادر السلطنه در تهران آگاهی داشت و به همین علت، می‌کوشید موقعیت او را در تهران متزلزل کند. علت اصلی اختلاف آنها، ادعای کهنه و موروثی بهادر السلطنه بر حکومت بانه بود. مشیردیوان موفق شد حکومت بانه را با انتخاب حاکمانی در سال‌های مختلف، تحت نفوذ خود بگیرد. در این باره بهادر السلطنه از دوستی خود با رجال سیاسی

برخی از مشروطه‌خواهان کردستان نوشته‌هایی از خود به یادگار گذاشته‌اند که البته خالی از اشتباه و گاه خودستایی نیست؛ مانند تاریخ مردوخ، نامه‌ها و گزارش‌های بهادر السلطنه و خاطرات عز‌الممالک اردلان. همین نوشته‌ها امروزه از مهم‌ترین منابع درباره قضاوت عملکرد آنان در مشروطه است. براساس همین منابع، در مقایسه با استاد و منابع دیگر، دیدگاه‌ها و عملکرد سه مشروطه‌خواه کرد را بررسی می‌کنیم

و نهادهای دولتی تهران سود جست و از آنها کمک خواست. نهایتاً او توانست، با برخی از بستگان خود در حکومت ساوجبلاغ عهده‌دار نقش شود. اما پس از ورود دوباره او به کردستان، با علی‌نقی خان اصفاعظم درگیر شد. به تحریک اصفدیوان، کسان او را دستگیر کردند و او به مجلس شکایت برد و توانست آنها را آزاد کرد. عامل دیگر این دشمنی، مشروطه‌خواهی بهادر السلطنه و محافظه‌کاری خاندان آصف بود. او در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ در اردوی مجاهدان همدان فعالیت می‌کرد و به همین دلیل، مخالفان مشروطه بستگانش را در کردستان تحت‌نظر داشتند و حتی خانه او را محاصره کردند. در این باره نیز تلگراف‌های متعدد به مقامات دولتی و نمایندگان مجلس نگاشت، اما نتیجه برای او رضایت بخش نبود؛ تا آنکه به تهران رفت و در آنجا موفق شد مستمری یک ساله خدمت در اردوی مجاهدان را دریافت کند.

در نامه‌های پراکنده‌ای از پرونده کردستان در وزارت امور خارجه، ادعاهای ملکی بهادر السلطنه علیه مشیردیوان وجود دارد. او در آنها مدعی شد که مشیردیوان حدود ۱۵۰ پارچه ملک آبا و اجدادی او را غضب کرده است. گرچه در جوابیه وزارت خارجه، همه ادعاهای او تأیید شده و عودت املاک او خواسته شد، اما او نتوانست به خواسته خود دست یابد. شاید یکی از دلایل مهم تمایل بهادر السلطنه به هواداری از مشروطه، همین سابقه مخالفت با خاندان آصف و به‌ویژه مشیردیوان باشد. به عبارت دیگر، بهادر السلطنه مشروطه‌خواهی را راهی برای مبارزه با خاندان آصف می‌دانست. نگرش او به مشروطه عمدتاً سبکی عشایری داشت؛ یعنی فاقد پایه‌های ایدئولوژیک بود. عدم دسترسی او به اهدافش در بانه، شاید منجر به اقدام تند او با همدستی بیگ‌زاده‌های بانه، در حمله به سقز و هم‌دستی با اسماعیل سیمکو شد. بنابراین، می‌توان گفت که، همانند مردوخ، در پس مشروطه‌خواهی بهادر السلطنه عقیده محکم و جامعی وجود نداشت.

ج. عز‌الممالک اردلان

امان‌الله اردلان (درگذشت ۱۳۶۶ ش/ ۱۹۸۷) سری پرشور داشت و جوانی باحساس بود. در وقایع مشروطیت فعالیت و جنبش بسیار از خود بروز داد و سرانجام به عضویت شعبه اصلی حزب دموکرات درآمد، که از احزاب تندرو و انقلابی پس از مشروطه بود. در دوره دوم و سوم، به ترتیب، نمایندگی ذرفول و کرمانشاه در مجلس شورای ملی و در کابینه دوم دولت مهاجرت، وزارت تجارت و فواید عامه را بر عهده داشت. او پس از بازگشت از نخستین سفر حج، برای پیشبرد مشروطه‌خواهی، به کردستان رفت و به اقداماتی از جمله ملاقات ظفر السلطنه حاکم کردستان دست یازید. او در خاطرات خود نام برخی از آزادی‌خواهان کردستان را ذکر کرده است: حاج فتح‌الملک، عموزاده من، مرد آزادی‌خواهی بود. با مقام سرتیپی فوج ظفر و به واسطه شجاعت‌هایی که در مقابل تجاوزات اهل جاف عثمانی در حدود ایران و عثمانی از خود بروز داده بود، شهرت بسزایی داشت. رییس گمرک کردستان... [هم] مرد آزادی‌خواهی بود. این دو نفر، با بعضی از آقایان کردستان، که اطمینان به آزادی‌خواهی آنها داشتند، مذاکرات محرمانه نسبت به اقدامات مشروطه‌خواهان و عملیات خلاف محمدعلی شاه می‌کردند. من هم با آنها داخل مذاکره شده‌ام. درصد برآمدیم شاید در کردستان هم بشود کاری برای مشروطیت از پیش برد. این مذاکرات خیلی محرمانه و محدود بود؛ زیرا تعداد مشروطه‌خواهان آکردستان [بسیار کم و امید موفقیت را نداشتیم. ضمناً، چون دولت تغییر کرده بود و وعده انتخابات و افتتاح مجلس را داده بودند، مذاکرات ما در زمینه از یاد جمعیت آزادی‌خواهان و مداخله در انتخابات و تعیین نمایندگان طرف اعتماد دور می‌زد.

او از سرانجام این سخنی نگفته است؛ اما پیداست که به واسطه ترس و احتیاط و حرکت او از کردستان به نتیجه مطلوب نرسیده است. عامل دیگر در عدم موفقیتش، تشیع او بود که به آن واسطه چندان نمی‌توانست در میان شهریان

سنندج، که بر مذهب سنت بودند، به فعالیت مشروطه‌خواهی بپردازد. عز‌الممالک اردلان، در دوران دولت مهاجرت، تمایلات ناسیونالیسم ایرانی خود را به سران کرد عثمانی بروز داد.

به طور کلی، عز‌الممالک، در مقایسه با مردوخ و بهادر السلطنه، دوراندیش‌تر و محتاط‌تر بود. او محیط عشایری کردستان را مانع مشروطه می‌دانست. به همین دلیل، منافعش را در خارج از قلمرو کردستان جست‌وجو می‌کرد. شاید بتوان گفت که درک او از مشروطه و دولت ملی عمیق‌تر بود.

نتیجه

مشروطه‌خواهی در کردستان نوپا بود و به دلیل موانع متعدد نتوانست ریشه بدهد. جامعه کرد بر پایه پیوندهای خونی و عشایری استوار بود و طبقات بالای اجتماعی با هر تغییری در ساختار اجتماعی به شدت مقابله می‌کردند. به دلیل موانع گوناگونی که بر سر راه مشروطه در کردستان ایجاد شد، مشروطه نتوانست به جایگاهی والا در منطقه دست یابد. برخی از این موانع عبارت بودند از: مخالفت عشایر با مشروطه، هرج و مرج ناشی از شورش‌های سالارالدوله، وقوع جنگ جهانی اول، ضمناً، رجالی که مشروطه‌خواه به شمار می‌رفتند، فاقد اندیشه منسجم درباره مشروطه بودند؛ آنان بیشتر در پی کسب منافع سیاسی در آشفته‌بازار ایجاد شده در منطقه بودند. در این راستا، رقیبان خود را به ضدیت با مشروطه متهم و خود را فدایی مشروطه قلمداد می‌کردند. حتی می‌توان گفت برخی از آنان به مقتضای شرایط تغییر موضع می‌دادند. به عنوان نمونه، مردوخ پس از استبداد صغیر و قدرت یافتن موقت محمدعلی شاه، به مشروطه پشت کرد و حتی علیه آن موضع گرفت. عز‌الممالک اردلان بیش از حد محتاط بود و بیشتر فعالیت‌های او معطوف به تهران بود. اما می‌توان او را در مشروطه‌خواهی ثابت‌قدم شمرد. بهادر السلطنه درگیر اندیشه‌های عشایری و بیش از حد افراطی بود و بنابراین، از جانب دیوان‌سالاران محلی جذب نمی‌شد. بنابر این، او نتوانست تأثیر شگرفی در گسترش مشروطه‌خواهی کردستان بر جای بگذارد. اما مسلم است که هیچ کدام از این سه نفر از مشروطه درک درستی نداشتند و آن را به وسیله‌ای برای مقابله با رقیبان و بسط قدرت خود تبدیل کردند؛ که البته این تأثیر ناخواسته بافت اجتماعی - سیاسی کردستان بود، که در آن محیط عشایری بر محیط شهری غلبه داشت.

فهرست ماخذ

- اردلان، امان‌الله (عز‌الممالک) / حسین سمعی (ادیب‌السلطنه) (۱۳۳۲)، اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین‌المللی اول با خاطره‌های آقای حسین سمعی (ادیب‌السلطنه) و آقای امان‌الله اردلان (حاج عز‌الممالک). تهران: ابن‌سینا.

- _____ (۱۳۷۲)، خاطرات حاج عز‌الممالک اردلان، زندگی در

دوران شش پادشاه، تنظیم و تحشیه باقر عاقلی، تهران: نشر نامک.

- انجمن تبریز (فست ۱۳۷۴)، ج ۱، ش ۱ (ش ۱-۱۴۹)؛ ش ۲، ش ۱-۱۴

(از غره رمضان ۱۳۲۴ - ۶ شوال ۱۳۲۵)، تهران و تبریز: کتابخانه ملی با همکاری

استانداری آذربایجان شرقی.

- تیمورزاده، مصطفی (۱۳۸۰)، وحشت در سقز، به کوشش شهباز محسنی،

تهران: شیرازه.

- شمس، اسماعیل (۱۳۸۳)، کردهای غرب ایران: کردستان و آذربایجان

(ملیت، قومیت، مذهب، از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹)، رساله دکترای تاریخ،

استاد راهنما: سهراب یزدانی، دانشگاه تربیت مدرس.

- ضیایی، رنوف (۱۳۶۷)، یادداشت‌هایی از کردستان، خاطرات شیخ رنوف

ضیایی از وقایع حضور روسیه و بریتانیا و عثمانی و آشوب‌های محلی. به کوشش

عمر فاروقی، آرومیه: صلاح‌الدین ایوبی.

- مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۷۹)، تاریخ مردوخ، تهران: نشر کارنگ.

- مک‌داول، دیوید (۱۳۸۳)، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران:

پاژید.

- ملایی‌توانسی، علی‌رضا (۱۳۷۸)، ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول،

تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- آرشو سازمان اسناد ملی ایران

- آرشو مجلس شورای اسلامی

- آرشو وزارت خارجه ایران

Zarei Mehrvarz, Abbas (2009), "Some aspects of constitutionalism in Iranian Kurdistan", XXV International conference on source studies and historiography of Asia and Africa, St. Petersburg, Russia, April 22- 24.

نسخه خطی خرقة علما، «توجه سلجوقیان به شاهنامه»، «جنبش بایبیان در آتاتولی»، «سنگ‌نبشته نوبافته پارتی»، «سنگ‌نبشته فیروز آباد»، «سید جمال‌الدین اسدآبادی و نهضت بیداری اسلامی»، «آرا و اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»

او عبارت‌اند از: «خاطرات و اسناد محمدعلی قفاری (جلد سوم)»، «جنبش بابک» و «گنجینه کردستان». برخی از مقالات منتشرشده توسط زارعی مهرورز عبارت‌اند از: «جنبش مزدک»، «بازشناسی جنبش بابک»، «سیر تاریخی هنر تذهیب»، «معرفی

عباس زارعی مهرورز

عباس زارعی مهرورز دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران در دانشگاه شهید بهشتی در تهران و استاد‌دیار دانشگاه بوعلی سینا در همدان است. کتاب‌های منتشرشده توسط

مشروطه در مشهد



زهرا طلایی

مشهد بسیار دیر به جنبش مشروطه‌خواهی پیوست و طی این دوره، سخت درگیر اختلافات مخالفان قدرتمند مشروطه و مشروطه‌خواهان و همچنین دخالت‌های روس‌ها بود. این مساله زمینه را برای سوءاستفاده فرصت‌طلبان و تسویه‌حساب‌های شخصی فراهم کرد و نتیجه‌ای جز آشفتگی اوضاع مشهد نداشت. اما مشروطه‌خواهان با تشکیل انجمن‌ها و نشر روزنامه‌های متعدد این حرکت را زنده نگه داشتند. مهم‌ترین حاصل این تلاش، تشکیل انجمن معدلت ارض اقدس بود که بعدها به عنوان انجمن ایالتی مشهد، ادامه فعالیت داد. تشکیل انجمن با حرکت اعتراض‌آمیز مردم در ۱۴ محرم ۱۳۲۵ ق، به سوی منزل میرزا حبیب‌الله مجتهد که تقاضای تشکیل آن را داشتند؛ اتفاق افتاد. وی ابتدا از مخالفان مشروطه، اما محبوب قلوب عامه بود و به اصرار هوادارانش از در حمایت درآمد. این انجمن نمایندگان از طبقات شش‌گانه، به عنوان ناظر داشت و نمایندگانی از هر کدام از اصناف و از طلاب هر مدرسه نیز یک نفر در آن عضو بودند. در اواخر سال ۱۳۲۶ بین اعضای انجمن اختلافاتی بروز کرد و محل انجمن از منزل میرزا حبیب‌الله مجتهد به منزل سید محمد باقر شفتی منتقل شد و انجمن، تصمیمات جدیدی گرفت از جمله اینکه برای دو گروه فارس و ترک خود، روسای جداگانه انتخاب کرد هر چند بعدها به علت بالاگرفتن اختلافات این دو گروه، ترک‌ها اخراج شده و به تریب رفتند.^(۲)

از نکات برجسته وقایع خراسان، هم‌زمان با جنبش مشروطه‌خواهی، واقعه کمبود نان در سال ۱۳۲۲ به علت آفت ملخ، ماجرای فروش دختران قوچان، عزل غلامرضاخان آصفالدوله شاهسون، حاکم خراسان و به توپ بستن حرم مطهر حضرت رضا (ع) توسط روس‌هاست. در همین سال هم به علت آفت ملخ‌خوارگی، کمبود غلات پیش آمد. ناظم‌الاسلام کرمانی درباره حکومت آصفالدوله می‌نویسد: «در هر کجا که به حکومت می‌رفت گندم و ازراق مورد احتیاج مردم را احتکار می‌کرد و محصولات املاک خالصه را به ثمن بخص می‌خرد و پس از مدتی به قیمت گزاف می‌فروخت. به همین سبب در زمان حکومت او در مشهد مقدس انقلابی برپا گردید و جمعی در صحن مطهر حضرت رضا بست نشستند... در این گیرودار چند تن زخمی و چهل نفر کشته شدند. خبر این واقعه به طهران رسید و شایع شد که به دستور آصفالدوله عده‌ای مسلح به گنبد حضرت رضا (ع) شلیک کرده‌اند. مرحوم سیدمحمد طباطبایی موقوف را به قراری که شنیده بود بالای منبر مطرح و گریه و زاری سرکرد^(۳)». حاج حسین آقا ملک، فرزند حاج محمدکاظم ملک‌التجار، در سال ۱۳۲۳ ق هم‌زمان با حکومت آصفالدوله، برای سرپرستی و نظارت مستقیم بر املاک پدری به مشهد آمد. خاطرات وی درباره وقایع مشهد علاوه بر اینکه گزارش‌های نوشته شده درباره این وقایع در دوره مشروطه را تأیید می‌کند^(۴)؛ ناگفته‌هایی را از اوضاع اجتماعی مشهد و زمینه‌های نامنی، خودسری‌ها و فرصت‌طلبی‌های افراد و از جمله خودش را بیان می‌کند.

ملک درباره اوضاع مشهد در این زمان می‌نویسد: «آصفالدوله وزیری به نام اعتبارالملک داشت که در زمان حکومت او مأمور ممیزی املاک مزروعی مشهد شد و تعداد زیادی از املاک پدرم و خودم را به نام تقی‌خان معاون‌الایاله ممیزی کرده بود. در آن زمان قونسول‌گری انگلیس رل مهمی را در خراسان بازی می‌کرد و در آن سال قونسول انگلیس مازور ساکس نام داشت. یکی از قونسول‌های روسیه که موسیو دوگیرس نام داشت بسیار جوان و خشن بود... در همان اوقات در قفقاز اغتشاشی رخ داده بود و جمعی از ایرانیان را اهالی کشته بودند، موسیو دوگیرس بهانه‌جویی برای مداخلات در امور مملکتی می‌کرد». ملک درباره مشروطه مشهد تا زمان به توپ بستن مجلس و شروع استبداد صغیر مطالب چندانی ندارد. در این زمان املاک وی هم چنان توقیف بوده و او هم روزگار سختی را سپری کرده و استبداد صغیر را از «الطاف یزدان و میامن آستان قدس» دانسته و از آن به عنوان مشروطه صغیر یاد می‌کند. در این زمان نیرالدوله به حکومت خراسان منصوب می‌شود که با اعتراضات مشروطه‌خواهان مواجه شده و تا نیشابور می‌آید و همان جا مستقر شده و منتظر می‌ماند. ملک ضمن اشاره به اعتراضات مردمی به فرصت‌طلبی‌های افراد و از جمله خودش می‌پردازد که با تدارک نگرانی به تلاش برای تصرف املاک تحت توقیف خود به خصوص در فریمان می‌پردازد:



ملک در ادامه پیرامون سفرش به فریمان برای حفظ املاک خانوادگی از توقیف و واگذاری توسط دولت به تفصیل نوشته است: «شانزده نفر شدیم؛ ولیکن همه سوار و مسلح و از آنجا عازم فریمان شدیم... فرستادیم کدخداهای فریمان و ریش‌سفیدان ایشان را حاضر کرده، به نصیحت پرداختیم که: شما رعایای فریمان به خوبی می‌دانید و مستحضرید، فریمان ملک من است و شماها مسلمان هستید؛ اگر رضای خاطر من نباشد، نماز و روزه و اقامت شما شرعا به این ملک، صورت مشروع نخواهد داشت. بدون آنکه از خود مقاومتی نسبت به ما ابراز دارید، تسلیم شوید. هر کس از طرف دولت یا حاج محمدحسن معاون‌التجار [که فریمان از طرف عین‌الدوله به اجاره او واگذار شده] آمدند، جوابش را من می‌دهم. گفتند: اجازه دهید، ما برویم با خودمان شور کرده و نتیجه را به شما اظهار داریم و رفتند... یکی، دو کاغذ هم به مرحوم سیداحمد علی شاه که

«... شاهزاده نیرالدوله^(۵) به ایالت خراسان انتخاب و برگزیده شد و به نیشابور آمد و چون بدون مراجعه به سفیر انگلیس و روس حرکت کرده بود، آنها برخلاف نیرالدوله، در مرکز کارشکنی می‌کردند و به تحریک انگلیسی‌ها، حاج محمدحسن معاون‌التجار^(۶) که تحت‌الحمايه انگلیسی‌ها بود با برادران و کس و کار خودش و جمعی دیگر از قبیل: حاج محمد جعفر کشمیری^(۷) و مهر منیر^(۸) برادرش و مرحوم قائم‌مقام‌التولیه^(۹) در مسجد گوهرشاد اجتماع کرده و شروع به تلگرافات به مرکز کردند مبنی بر اینکه نیرالدوله را نمی‌خواهیم... در این موقع اغتشاش که از طرفی شهر مشهد بدون والی و انجمن ایالتی مشهد^(۱۰) که به نام انجمن معدلت ارض اقدس، تشکیل یافته بود و اجتماعات در مسجد گوهرشاد علیه نیرالدوله ادامه داشت و حالت تجری مجاهدین و بلاتکلیفی مردم؛ ما نیز دست به کاری بزنیم^(۱۱)»

رییس بربری‌های جاغوری^(۱۲) بود و دیگری به مرحوم سید عظیم بربری که رییس دای زنگی‌ها^(۱۳) بود نوشت، که ما فریمان را تصرف کرده، شماها به کمک ما بیایید و من نیز از شماها نگاهداری کرده...» افراد تحت امر ملک، آن طور که نوشته چند دسته بودند و با روسای مختلف. تعداد نفراتش از پیاده و سواره، در حدود ششصد، هفتصد نفر می‌شدند. ظاهراً خود او هم نمی‌داند که افرادی چگونه بالاخره فریمان را تصرف می‌کنند. در این بین از طرف انجمن ایالتی مشهد، مرحوم حاج عمادالمحققین معروف به ابن الطباخ... و جمعی با نوشته انجمن ایالتی تلاش کردند که فریمان را از تصرف وی خارج بسازند. ملک در این باره می‌نویسد: «چون دولت خود را عاجز از تصرف فریمان دیدند به وی تلگرافی کرده و حمیدالسلطان را معرفی کرده‌اند تا فریمان را به تصرف دولت بدهد تا تعیین تکلیف نهایی انجام شود... من نیز چون از دست جمعیت ایلچار به ستوه آمده بودم... تلگراف توقیف فریمان را مغتنم شمرده و به حمیدالسلطان تحویل داده و عذر آن جمعیت ایلچار را خواسته، تعدادی سوارهای شخصی را برای خود نگاه داشتم و به مشهد مراجعت کردم.»

البته شاید داستان این گونه که ملک نوشته نباشد و دلیل انصراف او از ادامه تصرف فریمان، این بوده که احتمال پیروزی بر قشون دولتی را نمی‌داده و سواران خود را هم یک دست و فرمان‌بر نمی‌دیده و هیچ شرحی هم از مقابله نفرات خود با قشون دولتی نمی‌دهد. بعد از این وقایع، موضوع اعتراض حاج حسین آقا به عین‌الدوله برای تصرف ملک فریمان، به انجمن معدلت‌ارض اقدس ارجاع می‌شود. حکمی هم ملک‌التجار، پدر حسین آقا، در حقانیت خودش از آیت‌الله سیدعبدالله بهیمنی می‌گیرد و در مشهد هم میرزا محمد آقازاده فرزند آخوند خراسانی و عضو انجمن معدلت از او حمایت می‌کند. اما ظاهراً حکومت تهران حکم را به نفع عین‌الدوله صادر می‌کند. در واقع اصف‌الدوله بعد از توقیف، املاک ملک، فریمان را به شخص عین‌الدوله اجاره داده بود. بخش دیگری از نوشته‌های ملک مربوط است به حضور روس‌ها در مشهد و دستگیری او توسط مجاهدین مشروطه‌خواه در سال ۱۳۲۹ قمری: «از طرف روسیه قشونی به سرکردگی ژنرال ردکو که بسیار مودبی و بدخو بود و ریاست قشون روس را در مشهد عهده‌دار بود، به مشهد آمده و در کاروانسراهای اطراف ارگ مشهد، منزل کردند... جمعی از مجاهدین خراسانی... به خانه من ریخته و مرا گرفته به انجمن ایالتی ببرند. مجاهدین در مشهد دو دسته بودند، یک دسته ترک به سرکردگی میرزا بابا و یک دسته مشهدی و خراسانی به سرکردگی سیدآقا کوچک‌نوا، این دسته اخیر مامور بودند که مرا گرفته به انجمن ایالتی ببرند^(۱۴)... به منزل ریختند و مرا گرفته، با ته تفنگ به سر و گردن و پهلو زده، کشان‌کشان از کوچه و پس کوچه، به سمت مرکز مجاهدین که منزل مرحوم حاج‌میرزا محمدباقر شفتی، واقع در جنب مسجد گوهرشاد بود، می‌برند و یکی از مجاهدین با سر نیزه به ران من زد که افتادم و خون فوران کرد. با آن حال مرا به انجمن عدالت برده، لخت کرده، به سه پایه بسته و یک‌هزار و هشتصد تازیانه، از پشت گردن تا قوزک پا زدند. من که بی‌حال بودم و در بادی امر ضربات شلاق را حس می‌کردم، و لیکن پس از چندین ضربه که خون در زیر جلد به اصطلاح مرده و کیبود شده بود، دیگر حس نمی‌کردم. همین قدر دانستم که یک نفر آنجا وساطت کرد و به وساطت او، مرا از سه پایه باز کرده و به زیرزمینی بسیار کثیف و نمناک برده، در آنجا پاها را چپ و راست در کنده گذاشته و دست‌ها را زنجیر کرده، به گردن انداختند.»

ملک جریان آزادیش از این مخصمه را این گونه شرح می‌دهد: «پس از یکی، دو ساعت، دو نفر غلاهای قونسول‌گری روس... با دوسه نفر قزاق روس، به منزل آیت‌الله زاده مرحوم آقا میرزا محمد رفتند و اغتشاش شهر را به دست‌آویز این شرارت‌ها تذکر داده و اظهار داشتند اگر به این شرارت‌ها خاتمه داده نشود، به‌زودی ما مداخله در امور شهر خواهیم کرد. مجاهدین ترک... به هواخواهی من برخاسته با مجاهدین مشهدی طرف شدند، چون مرا ترک و از خودشان می‌دانستند... مجاهدین مجبور شدند مرا با آن حال، به منزل مرحوم میرور آیت‌الله‌زاده خراسانی، میرزا محمد فرزند مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی رحمةالله‌علیها، ببرند. مجاهدین فارس و ترک، سرانشان آنجا حاضر شده و آیت‌الله‌زاده نیز به آنها پرخاش و نصیحت کرده، پیام قونسول روس را به آنها رسانیده و تاکید کرده هرچه زودتر باید متفرق شوید و راضی نگردید که این بقعه منوره به دست روس‌ها بیفتد... پس از آنکه به منزل مرحوم آیت‌الله‌زاده رسیدم، مرحوم آیت‌الله‌زاده اظهار تاسف و تلافی فرمود و مرا به آن حال، روانه منزل کرد و در منزل بستری شدم.»

ملک در ادامه شرح مشکلات اجتماعی در خراسان، اقتدار محلی خود را

از نکات برجسته وقایع خراسان، هم‌زمان با جنبش مشروطه‌خواهی، واقعه کمبود نان در سال ۱۳۲۳ به علت آفت ملخ، ماجرای فروش دختران قوچان، عزل غلام‌رضاخان آصف‌الدوله شاهسون حاکم خراسان و به توپ بستن حرم مطهر حضرت رضا (ع) توسط روس‌هاست. در همین سال هم به علت آفت ملخ خوارگی کمبود غلات پیش آمد

چنین شرح می‌دهد: «در آن موقع در خراسان نسبتاً قدرتی داشتم. از تلگراف‌خانه تلگرافی آوردند به امضای مرحوم علی‌قلی خان سردار اسعد- که پسرش بعدا داماد من شد- و به امضای مرحوم محمد ولی‌خان سپه‌سالار، که در آن وقت علیه محمدعلی شاه و توپ بستن مجلس، به هواخواهی مشروطه‌خواهان با یفرم ارمنی، به طهران آمده و آنجا را فتح کرده بودند و محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شده بود. تلگراف جواب را بیوروت مجاهدین بود که حاج حسین آقای ملک مستبد آرا گرفته‌ایم. شاهزاده محمدعلی میرزا رکن‌الدوله، فرزند محمدتقی میرزا رکن‌الدوله در آن وقت والی خراسان بود. تلگراف به او شده بود که: حاج حسین آقا را تحت‌الحفظ به طهران بفرستید. تلگراف آرا خواندم و گفتم به رکن‌الدوله برسانید و شرحی به رکن‌الدوله نوشتم که با این ضعف و ناتوانی و عدم قدرتی که در اوضاع خراسان نشان می‌دهید، اجازه نمی‌دهم پیش از این در خراسان بمانید؛ تا بیست و چهار ساعت دیگر اگر مشهد را ترک نکنید، تحت‌الحفظ شما را به شاه‌رود برده، روانه طهران خواهم نمود.» ملک در ادامه این ماجرا می‌نویسد: «رکن‌الدوله پس از خواندن تلگراف و مراسله من، به طهران تلگرافی می‌کند: فلائی را که گفته‌اید تحت‌الحفظ به طهران بفرستید؛ به من یک چنین مراسله‌ای نوشته و فرستاده و تعیین تکلیف را خواسته بود. پس از چند ساعت تلگرافی از هیات دولت با احترام هرچه تمامتر جهت من رسید: جناب اجل آقای حاج حسین آقا ملک، با وطن پرستی و مشروطه‌خواهی که در شما سراغ داریم، خواهشمندیم به هیچ‌گونه اقدام دست نزنید. دولت قریباً تکلیف را معلوم خواهد کرد. امضا علی سردار اسعد... ایه[ابه] محمد ولی سپه‌سالار جواب داد: تا چند ساعت پیش مستبد بودم و تحت‌الحفظ می‌بایستی رکن‌الدوله مرا به طهران بفرستید؛ چه شد در ظرف این مدت قلیل، تغییر ماهیت داده وطن پرست و مشروطه‌خواه شدم. صریحاً اظهار می‌دارد، تا سه روز دیگر اگر مجاهدین را خلع اسلحه نکنید، شخصاً اقدام و در نهایت سهولت انجام خواهم داد.»

ادامه اوضاع پریشان خراسان چنین نتیجه‌ای به بار آورد: «قشون روس به سرکردگی ژنرال ردکو که رییس قشون و شخصی شرور و غیور بود، مداخله کرده، قسمتی از قشون روس را از طرف بالاخیابان به سوی صحن و حرم محترم گسیل داشت... و از دو جهت به شهر حمله کردند. بدیهی است مجاهدین قلای بی همه به سوراخ‌ها خریدند و از گل خطمی، گنبد مطهر را با یک دایره بیضی بمبارده کردند. غافل از اینکه گنبد مطهر دو پوشش دارد که اگر گنبد طلایی هم خراب می‌شد، به داخل حرم نمی‌ریخت. ولیکن آنها به تصور اینکه اگر گنبد طلا فرو ریخت، بر سر مردم خواهد ریخت و آنها را تلف خواهد کرد، به این جسارت دست زدند. گویا یکصد و چهارده تیر توپ شلیک کردند... عاقبت قشون روس به حرم منور ریختند و کشتار هولناکی از مردم بی‌گناه کردند و تا مدتی اسب‌های آنها در صحنین بودند و چون مردم از مجاور و زوار به حرم پناهنده و به ضریح مطهر متوسل شده بودند، همه را با مترالیوز از پا درآوردند. غافل از اینکه اشرار گریخته بودند و افرادی که در آنجا بودند، زوار و مجاور بیچاره و بی‌پناه بودند که آنجا را مامن خود قرار داده و بدان جا روی آورده بودند.»

ملک در ادامه نقل این واقعه می‌نویسد: «مرحوم مرتضی‌قلی‌خان طباطبایی معصوم‌خانی، در سال ۱۳۳۰ قمری هجری و موقع بمباران ابنیه آستان قدس رضوی، متولی باشی آستان قدس بود. سید بیچاره را گرفته، نزد ژنرال ردکو بردند. ژنرال ردکو او را مجبور کرد با یکی، دو سرهنگ روسی به حرم محترم رفته و حرم را بازدید کرده ببینند که به جواهرات آستانه و حرم تجاوری نشده است و حال آنکه از خارج سموم شد، تعدادی را برده یا عوض کرده‌اند. در هر صورت رسیدی از متولی باشی گرفته، حرم و بیوتات آستان قدس را تخلیه کرده

تحویل متولی باشی دادند.

نوشته‌های حاج حسین آقا در این باره به همین جا ختم می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- این زندگینامه خودنوشت در سه جلد از مجموعه مقالات دفتر اسناد (جلد ۳ و ۴ و ۵)، انتشارات سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی به کوشش این جانب به چاپ رسیده و البته جلد پنجم در دست نشر می‌باشد.

۲- بعدها وی در تهران در منزلی که تحت‌نظر بود زندگی می‌کرد و میرزا بابا هم در تهران به ضرب گلوله فرد ناشناسی کشته شد. حسن‌آبادی، ص ۳۶ و ۴۴.

۳- حسین سعادت‌نوری، آصف‌الدوله‌ها، حاج غلام‌رضاخان آصف‌الدوله شاهسون، یغما، تیر ۱۳۴۲، شماره ۱۸۰، ص ۱۸۰.

۴- حاج حسین آقا ملک از واقفین عمده آستان قدس رضوی و از خیرین به نام خراسان، پسر دوم حاج کاظم ملک‌التجار معروف عصر ناصری بود که هم‌زمان با وقایع مشروطه، از جانب پدر مامور اقامت در مشهد و سرپرستی املاک خراسان و رسیدگی به حساب‌های تقی‌خان معاون‌الایاله شد که تا این زمان از طرف ملک‌التجار سرپرست املاک وی بود و بعد از مدتی از پرداخت درآمد املاک به ملک‌التجار خودداری کرده بود. حاج حسین آقا ملک صدسال عمر کرد. از جمله موقوفات او کتابخانه و موزه ملی ملک در تهران است.

۵- این واقعه مربوط به سال ۱۳۲۷ قمری است.

۶- حاج محمدحسن خان معاون‌التجار: سه برادر افغانی به اسامی حاجی محمد حسن معاون‌التجار، حاجی علی‌اکبر و حاجی عبدالرحیم از بانکداران عمده و رسمی طرف قرارداد دولت و تاجر هستند. آنها مالک اراضی وسیع و مستغلات فراوانی‌اند و یک سهم در کار معادن نیشابور دارند. فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۹۷۰.

۷- حاج محمدجعفر کشمیری: رهبر دموکرات‌های مشهد و از فعالان هم‌زمان با جنبش پسیان در مشهد. برادرش، محمداسماعیل مازندرانی، روزنامه مهرومنیار منتشر می‌کرد و حاج محمدجعفر با نام مستعار ح-ک، سردبیر سیاسی روزنامه بود وی مشهور به محمدجعفر آقا تاجر مازندرانی و معروف به کشمیری بود. روزنامه و روزنامه‌نگاری در خراسان، صص ۱۱۶-۱۱۸ نیز ر. ک به: غلامحسین میرزا صالح، صص ۵۹، ۴۲، ۷۰.

۸- مهرمنیر: محمد اسماعیل منیرمازندرانی، صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول روزنامه مهرومنیار که از ۱۲۹۹ ش در مشهد منتشر می‌شد. وی بیشتر عمر خود را در ترک‌کستان گذرانده بود و ایام کهولت سن به مشهد آمده به انتشار روزنامه اقدام و در آن به مخالفت با افکار بلشویکی، ذکر اقدامات نظام‌تولیه و انتشار اخبار فروش دختران قوچان پرداخت. مهرمنیر در سال ۱۳۱۳ درگذشت. روزنامه و روزنامه‌نگاری در خراسان. صص ۱۱۶-۱۱۸.

۹- قائم‌مقام‌التولیه: محمدعلی رضوی قائم‌مقام‌التولیه دوم، در سال ۱۲۷۳ متولد شد و سمت وزیردفتر آستانه را عهده‌دار بود. در شوال ۱۳۱۵ ق بعد از فوت پدرش سید محمدرضوی قائم‌مقام‌التولیه اول، ملقب به قائم‌مقام‌التولیه شده و در ۱۳۴۱ ق به عنوان اولین فرد از سادات رضوی، تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۱۷ ش در تهران درگذشت و در دارالضیافه حرم مطهر دفن شد.

۱۰- ابوالفضل حسن‌آبادی، انجمن‌های سیاسی و فرهنگی خراسان در عصر مشروطیت، مجله دانش‌سکده ادبیات و علوم انسانی بیرجند، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱، صص ۲۷-۴۶.

۱۱- در اسناد مجلس شورای اسلامی، تلگراف‌های شکایت طایفه تیموری از ظلم بربری‌ها به این طایفه که به تحریک ملک اغتشاش به پا کرده و مال و اموال آنها را غارت کرده‌اند موجود است. حتی اغتشاش حاج حسین آقا را به تحریک یکی از دول خارجه دانسته‌اند. ر. ک به اسناد مجلس شورای اسلامی، ۳۸-۳۵ ک-۱۸۹ ج-۲۰/پ ۳۸.

۱۲- بربری: طایفه‌ای از هزاره‌های افغانستان که در سال‌های پس از ۱۸۹۱ به ایران آمدند و در خراسان و بلوچستان ساکن شدند. آنان چون از بند بربر واقع در هزاره‌جات افغانستان آمده بودند در ایران به بربری شهرت یافتند. جاغوری: از اقوام طایفه دای میرکیش از ایل هزاره افغانستان. یزدانی، ج ۱، ص ۳۱۸.

۱۳- دای زنگی‌ها: دهن‌زنگی یا دای زنگی نام بزرگ‌ترین طایفه از ایل هزاره، که به همراه طایفه دیگری به نام ده کندی در جبال افغانستان (پنجاب، ورس، لعل، یکلونگ و سرجنگل) زندگی می‌کنند. یزدانی، ج ۱، ص ۳۱۵ و ج ۲، صص ۱۶۵. ▶

جلد، «نگاهی به تاریخ خراسان از روزگار صفوی تا قاجار»، گزیده اسناد، انتشارات سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد. ▶

و آرشیبو آستان قدس رضوی در مشهد است. از او تاکنون این آثار منتشر شده‌اند: «مجموعه مقالات دفتر اسناد»، از انتشارات سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، پنج

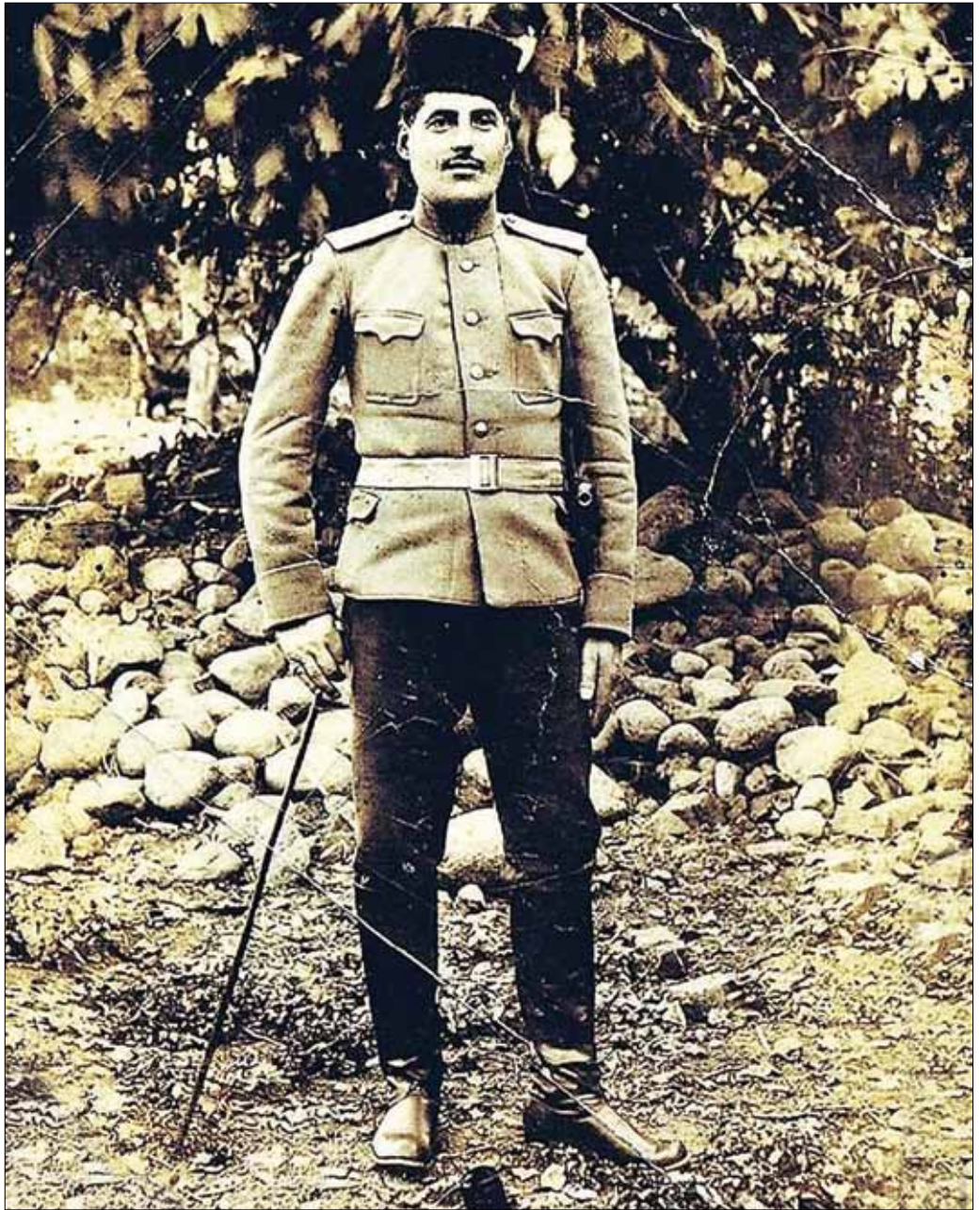
زهرآطلائی زهرآطلائی دانشجوی رشته تاریخ در مقطع دکترا، دانشگاه برلین آلمان است. تمرکز اصلی او عمدتاً تحقیق بر اسناد تاریخی خراسان

رشیدالملک حاکم سیاس جایش را به علی اشرف خان امیرمعزز گروسی بی کیاست و ظالم داد. امیرمعزز مبارزاتی چون میرزا محسن امامزاده و اماموردی مشکینی را به قتل رساند. امیرمعزز بسیاری از مشروطه خواهان را یا روانه زندان و شکنجه گاه کرد یا اگر از اعیان بودند به تبعید فرستاد و با رشوه های رها کرد. امیرمعزز عمومی سرتیب غلامعلی یابندر فرمانده جان باخته نیروی دریایی ایران در شهریور ۱۳۲۰ در مقابل با اشغال گران انگلیسی بود. پس از مدتی چون مشروطه خواهان آذربایگان از نا نشستند، عبدالعزیز میرزا عین الدوله با حکم والی گری آذربایجان ماموریت یافت تا آزادی خواهان آن دیار را سرکوب کند. عین الدوله ماموریت یافته بود تا قیام مسلحانه تبریز را سرکوب کند، ولی چون نتوانست به تبریز برود، وارد اردبیل شد و مدتی در آنجا مقیم شد. این بار اولی نبود که عین الدوله به اردبیل می آمد. او سابقاً مدتی حکمران این ولایت بود و حتی لقب عین الدوله را در سال ۱۲۷۲ ش در این شهر به دست آورد. یک سال قبل از دریافت این لقب، عین الدوله با درجه امیرتومان - سرشکری - علاوه بر سمت میرآخوری، حاکم اردبیل، مشکین قراجه داغ و متصدی خالصجات آذربایجان شده بود. او برای آنکه بدون جنگ و کشتار به مقر ایالت برسد، هیاتی را از جانب خود برای مذاکره و اتمام حجت، نزد مشروطه خواهان تبریز فرستاد ولی چون ماموریت آنها مواجه با شکست شد، امیرمعزز و نصرالله خان یورتچی را به اتفاق سواران آن طایفه برای محاصره تبریز گسیل داشت. با رفتن امیرمعزز به تبریز بحرانی، رشیدالملک بار دیگر حکمران دارالرشاد اردبیل شد و از آن روی که شنیده بود مجاهدان گیلان و آزادی خواهان مهاجر قفقازی، کسانی را برای همراه کردن خان های تالش به آن دیار فرستاده اند و در اندیشه آزاد کردن اردبیل بودند به جنگ آنها شتافت، ولی در گردنه حیران اردبیل شکست خورد و به شهر بازگشت. از این زمان به بعد، مجاهدان مشروطه خواه ضمن ایجاد جنگ پارتیزانی، دست به عملیات روانی زدند و با انتشار خبرهایی در مورد تازومار کردن مستبدها، آنان را به وحشت انداخته و دولتیان نیز با سپردن شهر به سواران فولادلو، حکومت نظامی بر پا کردند. حکومت نظامی، سنگر بندی مخفیانه مجاهدان و خبرهای تهران، اردبیل تبریز را آماده انفجار کرده بود. با کشته شدن یک مجاهد گمنام، جنگ داخلی در اردبیل آغاز شد. از تازه میدان تا جلوی بقعه شیخ صفی الدین را مجاهدان گرفتند و فولادلویها که هوادار محمدعلی شاه و حکومتش بودند، مسجد جمعه را ستاد فعالیت های خود قرار دادند. بازار که مرکز تجارت و اقتصاد شهر بود، جبهه مقدم شد و به دست مجاهدان افتاد. مردم قسمتی از مال التجاره و اجناس را به خانه های خود منتقل کردند. این کار بیشتر مرهون کوشش های حاج باباخان اردبیلی و دیگر سران مشروطه خواه بود.

به مرور، دسته دسته مردم عادی اردبیل نیز به آزادی خواهان پیوستند. بین سران فولادلویها بعدها این جمله شهرت داشت که از «توی کوفته هم مجاهد در می آمد» کوفته ایچین ده، «مجاهد چخیدی» و آن اشاره به یک حمله باباخان بود؛ داستان آن را چنین گویند که روسای فولادلویها در بالاخانه مشیرالتجار با آرمش مشغول خوردن کوفته بودند. باباخان ساعتی پیش از آن، از پشت بام بازار و خانه ها خود را به پشت دیوار این بالاخانه رسانیده، جای تیغه محلی موسوم به بوک بری (لحافدانی) را پیدا کرده بود. زمانی که یکی از سران فولادلو مشغول خرد کردن کوفته بود ناگهان باباخان با لگد به آن قسمت از دیوار زده، آن را خراب کرد و هفت تیر به دست خود را به داخل اتاق انداخت و تنی چند از یارانش نیز پشت سر او وارد شدند. فولادلویها کوفته و ناهار را گذاشته و فرار کردند و خانه به دست مجاهدان افتاد. آنها بعدها زیر یکی باباخان و یارانش را به این گونه تعریف می کردند که انگار از شکم کوفته هم مجاهد بیرون می جهید. با رسیدن خبر آزادسازی تهران از دست مستبدان، آزادی خواهان اردبیل هم نیرویی مضاعف گرفتند و کار را در اردبیل هم به پایان رساندند. اما پس از آزادسازی اردبیل، مجاهدان مهاجر قفقازی تندروی هایی کرده و کشتارهایی از مستبدان انجام دادند. گرچه روشنفکران و بیشتر مردم اردبیل آنها را به هواداری از استبداد می شناختند، ولی نحوه کشتار فجیع آنها، مردم را به شدت تکان داد و از این اقدامات ناخشنود بودند ولی به سبب فضای که مجاهدان قفقازی ایجاد کرده بودند، یاری سخن گفتن نداشتند. حاج باباخان، به عنوان سردسته مجاهدان اردبیل، که از این کار به سختی برآشته بود، روزی با افراد خود، قلعه مقر مجاهدان قفقازی را محاصره کرد و راه تردد و آذوقه را به رویشان بست. پس از تیراندازی طرفین، کار بالا گرفت. سرانجام آقا میرطاهر رئیس انجمن ایالتی اردبیل بین آنها صلح داد و قرار شد که مجاهدان قفقازی دیگر مزاحم مردم نشوند، ولی دیگر آن سبب شکست و آن پیمان ریخت!

اردبیل در دام روس ها

در آن زمان، از میان رفتن قدرت دولت مرکزی در دیارهای دورتر شمال ایران مانند اردبیل به سود روس بود. دولت تزاری روسیه در پی ایجاد هرگونه بهانه برای دخالت و نفوذ و در نهایت جدا کردن این بخش از ایران نیز بود. شهری که برای ایجاد این بهانه از سوی روس ها برگزیده شد، اردبیل بود و در این راه آنچه باری گراستعمار روس ها بود، ناآرامی های پس از محمدعلی میرزا، فجایع مجاهدان قفقازی، خطاهای اطرافیان سردار ملی، آگاهی نداشتن شخص ستارخان از فنون سیاست، جاه طلبی های رحیم خان سردار نصرت رئیس طایفه چلیانلو در قرداداع اهر و همراهی ایل شالویی در همراهی با رحیم خان و فریب خوردن از روس ها، سبب ساز رودرویی و برادر کشی ایرانی ها با گلوله های روسی شد. اگر در آستانه مشروطه، ۱۰ درصد مردم ایران را کاشورزان و عشایر تشکیل می داد، همه مردم دشت مغان دارای زندگی تیراهی و روستایی بودند. در چنین جامعه ای، خان ها و بیگ ها در راس قدرت ایلی قرار داشتند. رعیت عشایری در این دوره هیچ جایگاهی نداشت و نقشی در جریان های سیاسی و اجتماعی بازی نمی کردند. اغلب بزرگان شاهسون، پیدایش



ناگفته هایی از زندگی سردار مشروطه حاج باباخان اردبیلی

مشروطه در اردبیل



علیرضا عرشلی

نعمتی ها و اصناف انتخاب کرد و سبب مخالفت سوی حیدری نشین شهر (اوج دو کان، تاوار و پیرتملیک) با مشروطه شدند. با اینکه نسل جدید حیدری ها مشروطه خواه بودند، به طوری که هر سه بانی انجمن سری اردبیل همگی از جوانان حیدری نشین بودند، ولی نسل قدیمی و بزرگان حیدری ها به سبب جایگاه اجتماعی که داشتند و از اعیان و اشراف شهر و تاجران و مالکان بزرگ بودند و روابط ویژه ای با دربار داشتند، روی خوشی به مشروطه نداشتند. حرکت انحصارطلبانه در شکل دادن به انجمن ایالتی اردبیل سبب شد انجمنی از سوی حیدری ها به پیشوایی میرزا ابراهیم آقا تشکیل شود. این حرکت ها بهانه ای شد تا اختلافات خانمان سوزی در اردبیل شکل گیرد.

آشوبها و رودرویی عشایر شاهسون هوادار هر کدام از سوی اختلاف در درون شهر به دخالت مجلس شورای ملی و دولت مرکزی منجر شد. در نهایت با آمدن حکمران پیشین اردبیل، رشیدالملک و هیاتی از سوی انجمن ایالتی آذربایجان به اردبیل، انحلال هر دو انجمن، به چوب بستن و تبعید چند نفر و تشکیل انجمن جدید که سه نفر حیدری و سه نفر نعمتی در آن شرکت داشتند، شهر روی آرامش دید.

اردبیل و استبداد صغیر

هم زمان با تهران، در اردبیل نیز نماینده حکومت آغاز به آزار مشروطه خواهان کرد.

به مناسبت نودمین سالگرد شهادت سردار

اردبیل در آستانه مشروطیت

اردبیل از نخستین شهرهایی است که به جنبش مشروطه ایران پیوست. نخستین انجمن سری در اردبیل به وسیله سه تن از کنشگران ضد خودکامگی شهر در سال ۱۲۸۴ ش تأسیس شد. این سه تن، سیدزکی، ابوالفضل رضازاده و عباس محسنی (شالمان) بودند. آنان علاوه بر برگزاری جلسات مخفی، به گردآوری پول و اسلحه پرداختند تا در صورت لزوم از آن در مبارزه سیاسی قهرآمیز استفاده کنند. با پیشرفت مشروطه در سطح کشور و برداشتن مانعی چون ساعدالملک حاکم مستبد و مخالف مشروطه در اردبیل، این شهر هم دارای انجمن ایالتی شد.

چون بانی این انجمن میرزا علی اکبر مجتهد، ساکن سوی نعمتی نشین اردبیل (علاقایی، سرچشمه و اونچی میدان) بود، تحت تاثیر اطرافیان، همه اعضای انجمن را از

نظام سیاسی و اجتماعی جدید را مغایر با منافع و مصالح خود دیده و به مخالفت با آن برخاستند. بزیرگان عشایر، نغمه‌های مشروطه‌خواهی را به شهرنشین‌ها نسبت می‌دادند و بیم آن داشتند که در برآیند درگونی اجتماعی، ریاست دیرینه روسای ایل‌ها در شهرها برچیده شود.

در مقابل، شهرنشین‌ها نیز به دلیل بی‌اعتمادی به عشایر توجهی به حمایت و پشتیبانی آنها از مشروطه نداشتند.از این رو در منطقه اردبیل یک فاصله مخاصمت‌آمیز اجتماعی میان شهرنشین‌ها و شاهسون‌ها در آستانه مشروطه‌خواهی ایجاد شده بود. با این همه، بسیاری از سران ایل شاهسون، پس از مشروطیت، در بزنگاه‌های تاریخی، ایران دوستی خود را گاه با خون‌شان به نمایش گذارند به طوری که پس از رخداد غارت اردبیل، به سبب آشکار شدن نقشه روس‌ها در جدایی جنوب ارس به مانند شمال ارس از ایران، همین ایل شاهسون مخالفت و ایستادگی کردند و روس‌ها به سرکوب آنها پرداختند. روس‌ها با نقشه‌ از پیش طراحی شده برای ایجاد جنگ و ناامنی در اردبیل به وسیله خود ایرانی‌ها و به بهانه نگهبانی از شهروندان خود که در آن روزها در اردبیل کم هم نبودند، رحیم‌خان را با وعده‌ای که برخی پادشاهی ایران می‌داند مسلح کرده و او نیز از حرص و گلمغندی‌های سرران شاهسون برای همراه کردن آنها با خود برای یورش به اردبیل بهره برد و به سوی شهر شتافت. دولت مرکزی مشروطه و والی آذربایجان که خطر را احساس کردند، ستارخان را برای نگهبانی و نگهداری اردبیل به این شهر فرستادند.اما ایشان در این شهر به جای اینکه در آن روزهای سخت از گناه‌های نابخشدنی مجاهدان قفقاز بگذرد و آنها را آماده جنگ کند، ادروی آنها برای پاسبانی از شهر را به هم زد و سرران آنها را دستگیر کرد. دیگر اشتباه ستارخان، دستگیری حاج‌بایخان بود که سبب شد اردبیلی‌ها چه حیدری و چه نعمتی با زبان روزه دسته‌ای به راه اندازند و در برابر در خانه‌ای که سردار ملی در آن بود، بروند، آزادی باباخان را بخواهند و آنقدر پافشاری کنند که همان شب آزادی او را به دست آورند. پیکار اردبیلی‌ها با نیروهای دست‌نشانده روس‌ها در ۲۵ مهر ۱۲۸۸ خورشیدی آغاز شد و ۱۱شب به سختی ادامه یافت. روز ششم آبان، نیروهای رحیم‌خان و شاهسون‌ها با سلاح‌های روسی از یکی از باغ‌های ابراهیم‌آباد در خط دفاعی شهر رخنه کرده و قسمتی از محله‌ها را اشغال کردند. سرانجام روز هفتم آبان دروازه یعقوبیه به وسیله فولادلوا در هم ریخت و خانه امام‌جمعه در کنار نهر امام‌جمعه به دست عشایر درآمد و سنگربندی شد. باباخان که به یاری نگهبانان منطقه‌های آسیب‌پذیر می‌شتافت، به یاری مجاهدان یعقوبیه آمد و در پشت حمام رستم‌خان که در کنار رود بالغلو/بالبغلی جای و جنب پل یعقوبیه است، سنگر گرفت. در این نبرد چند تن از یاران باباخان کشته شدند و خود او نیز از ناحیه کمر تیر خورد و چون از دو سو مورد یورش قرار گرفت خود را در آب رودخانه بالغلو انداخت و با این روش خود را از رگبار به کناری کشید. پیشروهای نگهبان‌های شهر بر روحیه عشایر اثرگذار شد و به جز رحیم‌خان و امیرعشایر خلخالی همه به ایل‌های خود بازگشتند. رحیم‌خان، سادات نیار، روستایی در نزدیکی اردبیل را که در آن پناه گرفته بود برای آشتی نزد اردبیلی‌ها فرستاد و شرط سازش را تسلیم ستارخان گذارد که نماینده انجمن ولایتی اردبیل نپذیرفت و مذاکره به شکست انجامید. ولی همین شایعه سبب بهانه‌تراشی طرفیاین ستارخان و فشار به ایشان برای گریز از اردبیل شد و این تنها گناشتن اردبیلی‌ها از سوی نماد و نماینده دولت مرکزی، سبب سقوط اردبیل شد! اردبیلی‌ها دیگر توانی برای نقش‌آفرینی در فردای مشروطه ایرانی نداشتند، از آن رو که با تحمل هزینه‌ای گزاف در برابر ادامه تجزیه ایران ایستادند؛ روزنامه ایران‌نو در آبان ۱۲۸۸ نوشت: «ویرانی اردبیل نه به حدی است که به شرح و بسط گنجد… آه بیوه‌زنان و ناله مظلومان به آسمان و کروبیان می‌رسد. شهر به آن عظمت و نقطه به آن اهمیت حالا دهکده مخروبه و اموال حجرات و دکاکین بازار تماما و مخلفات خانه‌های یک شهر به استثنای خانه‌های مستبدان بی‌دین، همه به تاراج و یغما رفت. عموما مفلس فی‌امان‌الله شدند.» از ۱۰هزار خانه روشنی یک چراغ نمی‌آید. همه در صحن کنسول‌خانه گرسنه، از سرما لرزان… در حیرتیم که چرخ چرا واژگون نشد و بساط کلرلا را اولاد امیه در اردبیل از نو برپا کردند. ای هم‌وطنان، به یاد زن‌های رنگ پریده و دل‌های تپیده و اطفال کشته و مفقود شده در هر شهر و بلاد، مجلس تعزیه بر پا سازید.» به نوشته ایران‌نو، اردبیل در آن تاریخ ۱۰ هزار خانه داشت که جز یکصد خانه کمابیش، که محل سکونت مستبدان و سران عشایر بود، همه تاراج شدند. به قول روزنامه روسی کاسپی چاپ باکو که روزنامه ایران‌نو نقل کرده، قوجه بیلگلو‌ها بیش از هزار بار شتر مال به آن سوی مرز بردند تا با قرار دادن آنها در خاک روسیه، از تعقیب قوای دولتی در امان باشند. این رخداد تلخ تنها برای روس‌ها و سیاست آنها در ایران سود داشت؛ نخست اینکه هیچ‌گزندی به شهروندان آنها و دست‌درازی به داشته‌های آنها صورت نگرفت. دوم اینکه به این بهانه به افزایش بی‌سابقه نیروهای نظامی در ایران پرداختند و سوم اینکه با چهره‌ای دوستانه نقش پناهگاه مردم شهرنشین را در برابر شاهسون‌ها بازی کردند. پس از غارت اردبیل از آن رو که از یک سو سردار ملی زمانی که در اردبیل بود از دولت مرکزی ایران، نیروی کمکی خواسته بود

و از سوی دیگر پیش از آن روس‌ها با فرستادن نیرو به قزوین و در آذربایجان به سراب یعنی ما بین اردبیل و تبریز، نقشه خود مبنی بر جدایی آذربادگان از ایران را رو کرده بودند. دولت مشروطه ایران از دو سو به اردبیل نیرو فرستاد. یک سو گروهی به ریاست یفرم‌خان و سردار بهادر بختیاری از راه قزوین به سوی آذربایجان فرستاده شد جهت سرکوب رحیم‌خان که به روسیه گریخت و کوشش‌های وزارت خارجه ایران برای باز پس‌گیری او راه به جایی نبرد. گروه دیگر به ریاست عبدالحسین‌خان سردار محبی از راه انزلی به سمت اردبیل آمدند که در آستارا جای گرفتند، ولی نیروهای روس از ادامه راه آنها جلوگیری کردند. یکشنبه چهارم اردیبهشت ۱۲۸۹ش نیروهای نظامی دولتی، پس از سرکوب و دستگیری عوامل ایرانی روس‌ها و برقراری آرامش، وارد آرا‌تولپ (اردبیل) شدند و مردم پس از ماه‌ها ایستادگی در برابر جدایی از ایران، نمایندگان حکومت ملی را در آغوش کشیدند. با این حال، پس از بازگشت نیروهای ایرانی به سوی تهران، اردبیل با نیروی ۳۲۰۰ نفری سالدات‌های روسی اشغال شد. ورود نیروهای روسی به اردبیل ایران، نقض آشکار حاکمیت ملی ایران بود و اردبیلی‌ها بار دیگر نشستسته و برای اخراج بیگانهگان به پا خواستند. در کنار کوشش‌های دولت مرکزی ایران به‌ویژه وزارت خارجه برای نجات اردبیل، در خود شهر هم کوشش‌هایی در زیر چکمه سالدات‌ها انجام پذیرفت. آیات عظام آخوند محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دو مرجع ساکن نجف، با ارسال تلگرافی به امپراتور روسیه به ارسال نیرو به آذراآبادگان اعتراض کردند. در تهران هم علمای بزرگ دست به کار شدند؛ کنسول یار روس در اردبیل گزارش می‌دهد که روحانیت و انجمن اینجا از روحانیت تهران، تلگرافی گرفته که مردم را دعوت به هم‌بستگی و اقدام برای بیرون کردن نیروهای روسی از ایران کرده است. انجمن در صدد است رونوشت این تلگراف را برای شاهسون‌ها بفرستد و آنها را دعوت به هم‌بستگی با جنبش ملی کند. رهبران روحانی برای نشان دادن مخالفت با این اشغال، از مردم خواستند به سبب این رخداد از برگزارہ جشن نوروز خودداری کنند. با تلگراف آبان ۱۲۸۹ خورشیدی از سوی علمای اعلام به مردم اردبیل مبنی بر ایستادگی در برابر روس‌ها، در هفتم آبان ۱۲۸۹ش، نامه اعتراضی به امضای ۷۰۰ نفر از اردبیلی‌ها به سفارت کنشروهای خارجی در تهران مخابره شد. در بخشی از این نامه آمده است: «رومای عساکر روس از روز ورود مشغول مساحی نواحی و شمارش نفوس و خانه‌های دهات و نقشه‌برداری شهر و مضافات و حفر بعضی تلال، تعمیر معبد در صحن قفسول‌خانه و افراد عساکرش از رفتارهای درشت و استعمال تبلیغ مشمت و تجاوزه وحشیانه به جان و مال اهل شهر و بازار به هیچ‌وجه مطابقه نداشتند و نتراند. از سوی دیگر ایل شاهسون هم به مجلس شورای ملی تلگرافی مخابره می‌نمایند و اعلام می‌کنند، تا جان در بدن دارند، راضی نخواهند شد، روسیه در امورات داخلی ایران دخالت نمایند و برای هر قبیل دفاع و جان‌فشانی حاضریم و منتظریم.» آن‌چه می‌توان از شرایط اردبیل اشغال شده بیان کرد، این است که از یک سو سبب بی‌نظمی‌های ناشی از انقلاب مشروطیت کمبود شدید نقدینگی در اداره‌های دولت ایران بوده و حکومت نمی‌توانسته به کار کردهای راستین خود بپردازد. روسیه‌از این کمبود بهره می‌برد، در تمام زندگی شخصی و اجتماعی مردم شهر دخالت می‌کرد و هرگونه نادادگری و بوروشی را که خواهان آن بود در این شهر انجام می‌داد. ایستادگی مردم در برابر این اشغال‌گری، کارشکنی‌های روس‌ها در برابر کارهای حکومت ایران را بیشتر می‌کرد. این امر موجب دخالت بیشتر روس‌ها می‌شد و این ایستادگی مردم را بیش از پیش سبب می‌شد و این دور همچنان ادامه پیدا می‌کرد.

سردار گمنام مشروطه ایرانی

سردار حاج‌باباخان اردبیلی، فرزند شهیدی حبیب و پسرعموی سردار نصیر اسدی، ملقب به خیرالسلطان از نظامی‌های اردبیلی ساکن رشت بود. مادرش از دودمان ریشه‌دار محمدی بود که از تجار اردبیلی بودند و دامنه بازرگانی آنها به مانند دیگر بازرگان‌های اردبیلی به روسیه نیز می‌رسید.دایی‌های سردار، نجف‌قلی و مهدقلی محمدی بودند که بازماندگان این دودمان اثر همزبختی‌های مثبت برای شهر داشته‌اند؛ مرحوم مسیح محمدی، صاحب نخستین سینماهای اردبیل با نام ایران و پارس و آقای عباس محمدی از سپهام‌داران نخستین مدرسه ملی شهر به نام جهان علوم بودند.

باباخان به سال ۱۲۵۵ خورشیدی متولد شد. پیش‌تر به کوشش‌های او در دوران مشروطیت تا سال ۱۲۹۰ اشاره شد؛ پس از آن، چنان پاسبانی از تبریز در برابر یورش روس‌ها در روزهایی که کسروی از آنها با این عبارت یاد می‌کند: «هر کس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند، می‌بایست در این روز به تبریز آید که خود کسروی افسوس می‌خورد که چرا او را در تیر شناخته است.» سردار به سبب مبارزه با گردن‌کنی‌ها و بی‌نظمی‌های برخی افراد طوایف شاهسون و جلوگیری از خودکامی حاکمان اردبیل، دشمنان بسیاری داشت. از جد مادری نگارنده مرحوم میرزا عبدالرحیم مستقیمی که پسرخاله سردار بوده نقل شده: «روزی به او گفتیم: پسرخاله، اندکی بیش از اینها مواظب خود باشید. در جواب با بلندہ آرمش‌بخش گفت: هنوز گلوله‌ای که مرا از پا در آورد در هیچ کارخانه‌ای ساخته نشده است!» حاج باباخان پس از کودتای ۱۳۲۹ش از سوی دولت

برای سرکوب شورش‌های بلشویک‌های گیلان، به آنجا رفت و همراه با پسرعموی خود پیروزی‌هایی کسب کرد. پس از گردن‌کشی جهان‌شاه‌خان امیرافشار صاحب‌اختیار زنجان و خمسه، در برابر دولت مرکزی، سردار با حکم حکومت ابهر از سوی دولت برای سرکوب شرات‌او به آنجا فرستاده شد. باباخان پس از سرکوب امیرافشار در یک‌دام‌ترور قرار گرفت که توانست بگریزد و به سوی اردبیل آید. جالب این‌جا بود که با وجود از دست دادن همه داشته‌خود حین فرار به سوی اردبیل، سردار را به دست بردن در ثروت امیر افشار متهم کردند، ولی در نهایت پاک‌دستی سردار تأیید شد. طایفه‌های شرور اطراف اردبیل، ترس ویژه‌ای از سردار داشتند. او بارها در برابر حملات طوایف اشرار اطراف اردبیل مقابله کرد. در نهایت در حالی که برای مشاوره از سوی حاکم اردبیل امیرالسلطنه به قلعه حکومتی دعوت شده بود، بی‌یار و اسلحه دستگیر شد و از ترس مجاهدها که با شنیدن دستگیری سردار به سوی قلعه رهسپار شده بودند، امیرالسلطنه او را به فولادلوا دشمنان خوبی سردار و رییس آنها امیرفیروز فولادلو سپرد. در شامگاه سه‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۰۱ش، در بین راه امیرفیروز به سردار فحاشی می‌کند که پاسخ باباخان، فولادلو را به خشم آورد و در منطقه پیره سحران/ پیر سحران دستور داد در کنار دیوار یک خرابه و از پشت سردار را گلوله‌باران کرده و به قتل می‌رسانند. سپس از ترس همان دیوار را بر روی سردار فرو می‌ریزند. پدربزرگ نگارنده آقای محمود مستقیمی نقل می‌کند که قاتل مستقیم سردار شخصی به نام سوزی‌خان بوده که پسر یکی از سران فولادلو به‌نام عظمت خانم بوده است. اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران، نشان‌گر پیگیری‌ها و مکاتبات همسر سردار، بانو زهرا مجتهدزاده-تونه میرزا محسن مجتهد و برادرزاده میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی- و پسرعموی سردار به مدت شش ماه با مجلس شورای ملی، دولت و وزارت‌خانه‌های داخله و جنگ بر سر سرنوشت سردار و مجازات قاتلان است. با وجود پیگیری‌های رییس مجلس و آیت‌الله سیدحسین مدرس، نایبرئیس آن هنگام مجلس شورای ملی ایران به سبب همکاری نکردن دکتر محمد مصدق‌السلطنه‌والی آن هنگام آذربایجان و امیرالسلطنه‌حاکم اردبیل، آمر به قتل سردار، هیچ نتیجه‌ای به دست نیامد. ظاهراً از سردار پسری به‌نام آقاخان به یادگار ماند که نگارنده برای دانستن سرنوشت ایشان دست یاری به سوی خوانندگان دراز می‌کند. چند سال پیش برخی از بزرگان شهر از جمله آقای دکتر معمار، داماد مرحوم مسیح محمدی، با راهنمایی پیرمردی دریافته‌اند که بر خلاف تهدید قاتلان سردار، نه تنها اجازه‌او از بین نرفته، بلکه در قبرستان ده نوشا فولادلو دفن شده است. با هماهنگی با میراث فرهنگی استان، نیش قبر صورت گرفت و اکنون آرامگاه سردار حاج باباخان اردبیلی در قطعه مشاهیر قبرستان بهشت زهرا (س) در اردبیل است.

منابع:

اسناد:

اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

کتابها

احمدی، عمار. (۱۳۸۹). سالوان ایگیدلری، تبریز: نشر اختر.

بهرامی، عبدالله. (۱۳۶۳). خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتاه تهران: علمی.

درازی، علی. (۱۳۹۰). تاریخ انقلاب اسلامی در اردبیل. تهران: شرکت سوره مهر

صفری، بابا (۱۳۷۰). اردبیل در گذرگاه تاریخ- جلد اول. اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحداردبیل.

عزیززاده، میرنبی. (۱۳۸۵). تاریخ دشت مغان. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

کسروی، احمد. (۱۳۴۹). تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیر کبیر.

کسروی، احمد. (۲۵۳۷). تاریخ هجده ساله آذربایجان. تهران: امیر کبیر.

معزی، سعید. (۱۳۸۵). از میرزا علی‌اکبر تا مروج. تهران: نوالفتلین.

نیکبخت، رحیم. (۱۳۸۶). تحولات منطقه اردبیل. تهران: وزارت خارجه

نیکبخت، رحیم. (۱۳۸۷). نقیشت آذربایجان در تحکیم هویت ایران. تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه پیام نور

یزدانی، سهراب. (۱۳۸۸). مجاهدان مشروطه، تهران: نشر نی.

مقالات:

سال دوم، شماره‌های ۷ و ۹

صدوقی، منوچهر. (۱۳۷۲). خواننده‌ها و شنیده‌ها. و روایاتی از همسر حاج باباخان.

مجله تماشای زندگی، سال دوم، شماره‌های ۴و۳.

جعفوری، بایرمقلی. (۱۳۷۲). یادہ از بهرام‌خان قوجابیلگو. مجله تماشای زندگی، دوره جدید، شماره‌های ۷و۲.

همدانی، نادعلی. (۱۳۷۲). از حاج باباخان چه می‌دانیم؟. مجله تماشای زندگی، دوره جدید، شماره‌های ۷و۲. ■

گذرانده است.
عرشی کارشناس بخش مدیریت نظارت بر برنامه‌های سیاسی و گزارش‌های خبری شورای نظارت بر سازمان صداوسیما و همکار آن رسانه به عنوان کارشناس جامعه‌شناسی بوده است. ■

علیرضا عرشی

علیرضا عرشی دانش‌آموخته کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی کرج و کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای با گرایش اتحادیه اروپا از

مشروطه در همایش دانشگاه «آکسفورد»

جعفر طبرسی

دانشگاه آکسفورد در بریتانیا با همکاری بنیاد میراث ایران و چند نهاد فرهنگی بین‌المللی ایران‌شناسی دیگر از هشتم تا یازدهم مرداد ۱۳۸۵ ش (۳۰ جولای تا دوم آگوست ۲۰۰۶ م) و در آستانه صدمین سالگرد امضای فرمان مشروطیت در ایران، همایش چهارروزه بین‌المللی را برگزار کرد. این همایش از نظر اهمیت، تنوع و جدید بودن موضوعات مطرح‌شده و حضور سخنرانان مختلف از چندین کشور جهان، حایز اهمیت و کم‌نظیر بود. کتاب حاضر مجموعه‌ای از مقالات برخی از سخنرانان این همایش است.

گردآورندگان این کتاب، در مقدمه مفصل ۱۲ صفحه‌ای خود، ضمن اشاره اجمالی به موضوعات و مقالات ارائه شده در این مجموعه در ابعاد مختلف اجتماعی، ادبی، اقتصادی، دینی، سیاسی و فرهنگی به ارزیابی کلی از انقلاب مشروطیت ایران پرداخته‌اند. از نظر ونسا مارتین و هوشنگ شهابی، انقلاب مشروطیت یکی از پیچیده‌ترین حوادث در تاریخ ایران و جهان، رویدادی برای هدایت ایران از ادوار کهن و سنتی به دوران مدرن و همچنین انقلابی برای همه مردم بود.

مقاله نخست این مجموعه که در حکم دیباچه کتاب است «شعر انقلاب مشروطیت و نوشته همایون کاتوزیان است. این نوشته مروری اجمالی است به ظهور نسل نوینی از شاعران جوان و انواع جدید ادبی در جریان خیزش مشروطیت و بیان نمونه‌ها و ترجمه‌هایی از اشعار شاعران مشروطه‌خواه در قالب‌های مختلف شعری. نمونه اشعار درج شده در این مقاله به صورت کروئولوژیک و موضوعی و براساس سیر وقایع مشروطیت تنظیم شده‌اند. شعری که نمونه اشعارشان در این مقاله آورده شده عبارتند از: محمدتقی ملک‌الشعرا بهار، علی‌اکبر دهخدا، ایرج میرزا، اشرف‌الدین حسینی نسیم‌شمال، میرزا صادق ادیب‌الملک فراهانی، عارف قزوینی و ابوالقاسم لاهوتی. مقالات و فصل‌های اصلی این کتاب به پنج بخش کلی تقسیم شده‌اند: «تاریخ‌نگاری»، «دولت‌سازی»، «ملت‌سازی»، «تلاش‌های روشنفکری و هنری و بیداری عمومی» و «دورنماهای فرامرز».

در بخش تاریخ‌نگاری ابتدا جوانان دوگروه مقاله‌ای دارد با عنوان «انقلاب چه کسی؟ سهم‌داران و داستان‌های جنبش مشروطه در ایران: ۱۹۱۱-۱۹۰۵». دوگروه بنا به تخصص خود، به بررسی جامعه‌شناختی تاریخی حضور اقشار مختلف در مراحل گوناگون مشروطیت پرداخته و طی آن، گزینه‌ها و راهبردهای هر بخش از شرکای انقلاب را براساس روایات موازی و بعضاً متفاوت تاریخ‌نگاران عمده مشروطیت از یک واقعه مشخص مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است. آنیا پیستور- تاریخ‌نگار آلمانی، در مقاله خود تاریخ مشروطیت را از منظر خاطرات و یادمانده‌های به‌جامانده از ستارخان سردار ملی در متون مختلف تاریخی مورد بررسی قرار داده است. وی در ابتدا روایت خلاصه‌ای از زندگی و کارنامه ستارخان ارائه کرده و سپس مراحل مختلف زندگی و شخصیتی ستارخان تا تبدیل شدن به «بیک حماسه ملی» را مورد بررسی قرار داده است. بخش پایانی این نوشته نیز به ستارخان به عنوان «عنصر نمادین میراث و خاطره ملی» توجه کرده است.

دیگر مقاله این بخش از کتاب، «مقدمه‌ای بر منابع گرجی تاریخ‌نگاری انقلاب مشروطیت ایران» نوشته «یاگو گوچلیشویلی» است. در این مقاله ابتدا به مشارکت گرجی‌ها و دیگر انقلابیون ماورای قفقاز در مشروطیت ایران پرداخته شده و سپس چهار دسته از منابع گرجی در باب این رویداد معرفی شده است: ۱- خاطرات گرجی‌های عضو هسته‌های مقاومت مشروطه‌خواهان. ۲- گزارش‌ها و نامه‌های متعدد خبرنگاران گرجی حاضر در ایران به دوستان، اقوام و همکاران خود درباره روند حوادث. ۳- گزارش‌ها و اخبار منتشر شده در روزنامه‌های گرجستان، درباره حوادث ایران. ۴- اسناد رسمی آرشیوهای دولتی، شامل اسناد حکومت‌های محلی وقت در گرجستان یا اسناد آرشیوی روسی به جامانده در آرشیوهای گرجی.

در بخش دیگری از این مقاله، موضوعات مختلفی از جمله ریشه‌ها و انگیزه‌های مشارکت انقلابیون گرجی در انقلاب مشروطیت در ایران، سوابق ارتباطات و خط تماس و مسیر ارتباطی انقلابیون در ایران و ماورای قفقاز، از تفلیس تا باکو و از باکو تا تهران و همچنین ارزیابی میزان تاثیرگذاری انقلابیون قفقازی در توفیق جنبش مشروطیت ایران بررسی شده است.

در فصل دوم کتاب که در باب دولت‌سازی است، ابتدا علی قیصری حقوق قانونی و تحول قانون مدنی در ایران در سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱ را بررسی

کرده است. او در ابتدا به بررسی مفهوم حقوق و معیارهای آن در ایران پرداخته و سپس تغییر ساختار قانونی در ایران پس از پیروزی و استقرار مشروطیت را مورد بررسی قرار داده است. قیصری با مشخص کردن مفهوم حقوق مدنی به ارزیابی مقوله مشروطیت و حقوق مدنی پرداخته و در نهایت از قانون و قوانین مدنی به عنوانی یکی از دستاوردها و اهداف اصلی مشروطیت به عنوان مبنای نهاده‌ها در عدالت اجتماعی و قضایی یاد کرده است.

در همین بخش از کتاب، استفانی کروئین مقاله خود را با عنوان انقلاب مشروطیت، سیاست‌های مردمی و دولت‌سازی در ایران ارائه کرده است. کروئین با بررسی نقش توده‌ها و اقشار فرودست جامعه در حرکت سیاسی مشروطیت، نقش مجلس شورای ملی به عنوان گذار خواست‌های توده‌های مردم به اراده عمومی و مصوبات رسمی را مورد توجه قرار داده است. نویسنده همچنین بازسازی ارتش و تاسیس ژاندارمری به عنوان یک نیروی نظامی مردمی را از جمله دستاوردهای دولت مشروطه دانسته و این نیرو را نهادی در برابر قوای قزاق که به طور سنتی حامی خودکامگی و استبداد بوده، دانسته است. رضا مختاری اصفهانی در مقاله خود با عنوان بلدیة و مشروطیت در ایران، به بررسی نقش بلدیة‌های نوین به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای نوین و دستاوردهای مدنی انقلاب مشروطیت پرداخته است. بخش‌های مختلف این مقاله به سیر تدوین قوانین بلدیة جدید پس از پیروزی مشروطیت، نقش شهرداری‌ها در پیشبرد اهداف انقلاب، مناقشات بر سر درآمدهای بلدیة‌ها با وزارت جنگ و مقایسه تطبیقی قوانین بلدیة در ۱۹۰۷ و ۱۹۲۰ (ابتدای مشروطیت و اواسط سلطنت رضاشاه) اختصاص دارد.


بخش سوم کتاب درباره ملت‌سازی است. در این بخش ابتدا سهیلا تریبی فارسانی مقاله‌ای دارد با عنوان «تجار، سیر هویتی طبقه آنان و مشروطه‌خواهی». در این مقاله پس از یک مرور اجمالی به پیشینه تجارت و تجار قبل از مشروطیت، وضعیت تجار و متمولان در آستانه انقلاب مشروطه مورد بررسی قرار گرفته شده و سپس به موقعیت انجمن‌های تجارت و انجمن‌های تجار در ولایات مختلف ایران و نقش اعضای آن در انقلاب پرداخته شده است. در بخش دیگری از این پژوهش، نقش اتاق‌های تجارت و بازرگانان و رابطه آنان با یکدیگر و جامعه از یک سو و انجمن‌های اصناف از سوی دیگر، بررسی شده است. آرش خازنی نیز مقاله خود را با عنوان «میهن، بختیاری‌ها در مطبوعات انقلابی» ارائه کرده است. در این مقاله ضمن بررسی اجمالی نقش اعضا و سران ایل بختیاری در انقلاب مشروطیت، چه در دوره اول مشروطه در اصفهان و چه در جریان استبداد صغیر و فتح تهران، بازتاب کوشش‌های مشروطه‌خواهان بختیاری در روزنامه‌های آن دوره بررسی شده است. این بررسی هم روزنامه‌های ملی و مرکزی و هم روزنامه‌های محلی اصفهان، از جمله کشکول، را در بر می‌گیرد.

مقاله بعدی این بخش از کتاب، درباره ظهورالدوله و نقش او در انقلاب مشروطیت و نوشته لوید ریچن است. در این مقاله، زندگی و کارنامه اجتماعی ظهورالدوله به عنوان یک رجل قاجاری، دولتمرد و یکی از سران صوفیان مورد بررسی واقع و طی آن به انجمن اخوت و ارتباطش با حرکت مشروطیت توجه شده است. بررسی دوران حکمرانی ظهورالدوله در همدان در اوان مشروطیت و همچنین حکومت بعدی وی در گیلان دو بخش مهم این مقاله را تشکیل می‌دهد. در این مقاله همچنین به نقش ظهورالدوله و همسرش در پیشبرد اهداف مشروطیتش و داستان غارت منزل مسکونی آنان در جریان به توب بستن مجلس پرداخته شده است.

در بخش چهارم کتاب که درباره تلاش‌های روشنفکری و هنری و بیداری عمومی است، نخست منگل بیات مقاله‌ای با عنوان مروری بر مقوله روشنفکر

IRAN'S CONSTITUTIONAL REVOLUTION, POPULAR POLITICS, CULTURAL TRANSFORMATIONS, AND TRANSNATIONAL CONNECTIONS
EDITED BY: H. E. CHEHABI & VAN-ESSA MARTIN
I. B. TAURIS, LONDON, 32+504 PP, 2010

انقلاب مشروطیت ایران، سیاست‌های مردمی، دگرگونی‌های فرهنگی و تماس‌های فراملیتی
به کوشش هوشنگ شهابی اوآ ونسا مارتین. انتشارات ای. بی. تاریس، لندن، ۲۰۱۰، صص، ۵۰۴+۳۲



در دوره مشروطیت دارد. در این مقاله ابتدا به بررسی تعبیر فارسی روشنفکر و سیر شکل‌گیری آن در ادبیات فارسی پرداخته و سپس مروری بر رابطه روشنفکران و علما در آن دوره شده است. دو بخش دیگر مقاله به ارتباط روشنفکری و فراماسونری در دوره مشروطیت و ارتباط روشنفکران ایرانی با جنبش ترک‌های جوان اختصاص دارد. بخش پایانی مقاله نیز به تحلیل واژه پارٹی‌بازی که برخاسته از حمایت‌های پنهانی از همفکران و هم‌مسلمانان در دوره مشروطه است اختصاص دارد.

ناهید مظفری نیز مقاله خود را با عنوان: «طرحی از یک ایرانی نوگرا: نوشته‌های دهخدا در دوره مشروطیت» ارائه کرده است. در ابتدای این مقاله علی‌اکبر دهخدا در یک چارچوب تاریخی تا دوره مشروطیت مورد بررسی واقع و سپس شکل‌گیری منش و روش مشروطه‌خواهی از ابعاد سیاسی و فرهنگی و از میان نوشته‌های دهخدا بیان شده است. در بخش پایانی مقاله نیز تحلیلی تاریخی و ادبی از زبان طنز و کنایه و سبک انتقادی نوشتارهای مطبوعاتی دهخدا ارائه شده است.

مقاله نگین نبوی درباره روزنامه‌خوان‌ها، مطبوعات و فضای عمومی در دوره نخست مشروطیت است. در این مقاله به مخاطبان رسانه‌های نوشتاری آن زمان توجه شده و تقسیم‌بندی رعایا و شهروندان و ظهور فضاهای عمومی در عرصه رسانه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. نبوی همچنین با بررسی ستون‌نامه‌های مخاطبان به میدان نشریات مختلف، به محتوا، تنوع موضوعات و سمت‌گیری مطالبات عمومی روزنامه‌خوان‌ها و توقع آنان از نشریات عصر مشروطه اول توجه کرده است. مقاله پردیس مینوچهر در باب نخستین قانون مطبوعات در عصر مشروطیت است. در این مقاله به فداست مطبوعات در ابتدای انقلاب مشروطیت و جایگاه ویژه روزنامه در میان مخاطبان و آزادخواهان توجه شده و مقتضیات و شرایطی که منجر به تدوین نخستین قوانین مطبوعاتی و محدودیت‌های قانونی و سانسور در آن زمان شده مورد بررسی واقع شده است.

مقاله علی میرانصاری درباره انقلاب مشروطیت و آثار نمایشی عصر مشروطه و ارائه انتقادهای اجماعی در این آثار است. میرانصاری ابتدا به بررسی ورود ادبیات نمایشی به سبک غربی به ایران در سال‌های ۱۸۵۰ تا قبل از مشروطیت پرداخته و سپس همین موضوع را در دوره انقلاب مشروطیت در سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ مورد بررسی قرار داده است. وی با اشاره به نمونه‌هایی چون میرزا علی‌خان ظهورالدوله، میرزا رضا ناینی، عباسعلی اسدی و محمدرضا مسالوات موضوع انتقاد اجتماعی در آثار نمایشی در دوره مشروطیت را تحلیل کرده است.

هویت ملی و عکاسان انقلاب مشروطیت عنوان مقاله رضا شیخ است. این مقاله به نقش عکاسی در شکل‌گیری هویت ملی اختصاص دارد. شیخ به بررسی عکاسان مطرح دوره مشروطه، سبک حرفه‌ای کار آنان، لوکیشن‌های عکاسی مشروطه‌خواهان هنرمند در داخل کشور و همچنین مشروطه‌خواهان خارج از کشور در دوران مبارزه با محمدعلی‌شاه استبداد صغیر پرداخته است. در این مقاله همچنین به اهمیت نگارش تاریخ مشروطه از منظر دوربین عکاسان تأکید شده است. نویسندگان در بخش پایانی مقاله خود به معرفی دو آلبوم تازه‌یاب عکس از دوره مشروطه و تصاویر موجود در آنها پرداخته است.

بخش پنجم و پایانی این کتاب به دورنماهای فرامرز انقلاب مشروطیت اختصاص دارد. در این بخش، چارلز کورمنز مقاله خود را به مشروطیت و ارتباطات روشنفکران ایرانی با همفکران خود در دیگر کشورها اختصاص داده است. نویسنده با بررسی تطبیقی مطالبات و دیدگاه‌های مشروطه‌خواهان ایرانی و روشنفکران کشورهای منطقه، ویژگی‌های متفاوت مشروطه‌خواهان ایرانی از همترازان خارجی خود را برشمرده و ضمناً تأکید کرده که مشروطیت ایران ضمن داشتن اهداف داخلی دارای ابعاد جهانی نیز بوده است.

منصور بنکدریان در مقاله خود به بررسی نقش ناسیونالیست‌های ایرلندی و دیگر آزادخواهان اروپایی از انقلاب مشروطیت ایران پرداخته است. در این مقاله به طور مستند نحوه ارتباط انقلابیون اروپایی با مشروطه‌خواهان ایرانی و چگونگی حمایت اروپاییان از انقلاب ایران طی مراحل مختلف، به خصوص در دو دوره تصویب معاهده ۱۹۰۷ بین روسیه و بریتانیا و همچنین استبداد صغیر و به توب بستن مجلس مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از بخش‌های جالب این مقاله، بازتاب ایران در ادبیات تاریخی و انقلابی ایرلند و توجه محققان ایرلندی به انقلاب مشروطیت در ایران سواى بازتاب‌های سنتی شرق‌شناسانه و رمانتیک است.

ادامه در صفحه ۴۷

اسناد بانوان در دوره مشروطیت، دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی

چشم امید زنان به «خانه ملت»



افسانه روشن

اسناد بانوان در دوره مشروطیت (دوره‌های دوم و سوم مجلس شورای ملی)، به کوشش فاطمه ترکچی [و] علی ططری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۳۸۱

درآمد

مهم‌ترین نهادی که از دل مشروطیت بیرون آمد نهاد مجلس یا نظام پارلمانی است. اقبال گسترده مردم به مشروطیت و مجلس، موجب بالا رفتن بی حساب سطح توقعات بود؛ تا به آنجا که در نظر بخشی از جامعه، حل و فصل کوچک‌ترین و جزئی‌ترین مسایل نیز بر عهده نمایندگان مجلس قرار گرفت. در این میان، بانوان نیز به دلیل محدودیت‌هایی که طی سده‌های گذشته از سر گذرانده بودند، حال که شرایط را اندکی بهتر و متفاوت از گذشته می‌دیدند، بیش و پیش از مردان، چشم امید به مجلس شورا داشتند. جایگاه ویژه مجلس نیز دلیلی بود تا ملجاء زنانی از همه طبقات باشد. مکاتبات آنها با مجلس نیز جز مواردی اندک، پیرامون مسایل و مشکلات خودشان بود؛ مشکلاتی که راهکارش را از طریق مجلس دنبال می‌کردند. از منظر دریافت مسایل زنان و جزییات آن است که اسناد بانوان در مجموعه اسناد و مدارک آرشیو مجلس شورای اسلامی، اهمیتی دوچندان می‌یابند.

اسناد بانوان در دوره مشروطیت

اسناد برگزیده مربوط به کتاب، بعد از دوران استبداد صغیر و آغاز مشروطیت دوم و افتتاح مجلس دوم شورای ملی (۱۳۲۷ قمری ۱۲۸۸ خورشیدی)^(۱) تا اواخر مجلس سوم شورا (ذی‌الحجه ۱۳۳۳ قمری) را شامل می‌شود.

بخش پایانی مقدمه، شامل اشاره کوتاه مولفان به نگرش و فهم رویکرد زنان به مجلس شورای ملی و نظر نمایندگان مجلس شورای ملی به مشکلات زنان، از خلال این مجموعه است و در نهایت، مقدمه با بخشی از مشروح مذاکرات مجلس اول درباره حقوق همسران ناصرالدین‌شاه پایان می‌پذیرد. اسناد این مجموعه در دو بخش کلی ساماندهی شده‌اند: اسناد دوره دوم و دوره سوم مجلس شورای ملی که پیش از ارائه اسناد هر دوره، در جدولی تاریخ سند و موضوع آن فهرست‌وار معرفی شده است. پس از ارائه اسناد، گزیده‌ای از اسناد و همچنین عکس‌هایی از زنان دوره قاجار به چاپ رسیده است. پایان بخش این کتاب نیز نمایه کاملی است که وجوه مختلفی را دربردارد.

جایگاه مجلس نزد زنان براساس اسناد بانوان

نخستین و مهم‌ترین موردی که از مطالعه اسناد این مجموعه حاصل می‌شود، برداشت و تصور کلی مردم و به‌ویژه زنان از جایگاه و کارکرد مجلس است. این مورد در بیان زنان و جمالتی که با آن مجلس را خطاب قرار داده‌اند، قابل ردگیری و مشاهده است. از آن میان می‌توان به این جملات اشاره کرد:

«و کلاهی ملت، حامی بیچارگان هستند»، «ای وطن پرستان حقیقی، ای مجلسین در این آب و خاک، امروز زبان آزاد است»،^(۲) «ایام، ایام عدل و دادخواهی است»،^(۳) «وکلاهی باعدالت ملت تام ایران»،^(۴) «به روح تمام مقدسین و شهدای راه عدالت قسم...»^(۵)

در بسیاری از عرایض، زنان پیش از آنکه خواسته خود را مطرح کنند، چند جمله‌ای از وفاداری خود و خدمات و ایستگان‌شان به مجلس و مشروطه می‌نوشتند.

از منظر حقوقی نیز زنان ارتباط چشمگیری با مجلس پیدا کردند. اگر اطلاعات حقوقی عرایضی را که از سوی بانوان برای مجلس شورای ملی نوشته می‌شدند، مورد ارزیابی قرار دهیم، جایگاه مجلس در اذهان بخشی از جامعه به عنوان نهادی دادگستر آشکار می‌شود. از میان این دسته از اسناد می‌توان به برداشت‌های متفاوت مردم و خصوصا زنان - نه از نگاه تئوری و نظری بلکه براساس شواهد و قرائن مستند - نسبت به جایگاه مجلس آگاه شد. در بخش اندکی از این اسناد با بانوانی روبه‌رو هستیم که از سر استیصال و ناچاری، حل و فصل جزئی‌ترین درگیری‌ها را نیز از مجلس خواستارند. به طور نمونه، شکایت بانویی از زنجان از همسرش آقاخان که اسباب و



تلاش چشمگیری به خرج می‌دهند^(۶). میزان آگاهی آنها از روند رسیدگی به امور را از برخی شواهد می‌توان دریافت؛ آنها در برخی عرایض ذکر می‌کنند که مورد شکایت‌شان را مجلس در کجا پیگیری کند یا به کجا رجوع دهد^(۷).

سایر وجوه اهمیت کتاب اسناد بانوان

اسناد بانوان از آنجا که تنها منحصر به اطلاعاتی مربوط به زنان نیست، اهمیتی افزون پیدا می‌کنند. با مطالعه و بررسی اسناد بانوان در دو دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی، می‌توان یافته‌های متنوعی در حوزه‌های مختلف همچون تاریخ اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن دوران حاصل کرد.

تاریخ سیاسی

از جمله موارد استثنایی در بازتاب مسایل سیاسی روز در این اسناد می‌توان به دو سند اشاره کرد که دو نامه است از بانویی موسوم به «بی‌بی تبریزی»^(۸) وی در آنها به‌طور مستقیم در خصوص وقایع سیاسی آن روز مطالبی مهم و خواندنی را طرح می‌کند. موضوعی که سبب نگارش این نامه‌ها شده، وضعیت بد مالی و ماجرای دریافت وام از بیگانگان است. این ماجرا از جمله در کتاب‌های متعدد تاریخی نقل شده است^(۹) اما آنچه که شاید این دو سند را از باقی نمونه‌های آن متمایز می‌کند، آگاهی و هوشمندی نویسنده اسناد و راه‌حلی است که برای حل بحران پیشنهاد می‌دهد. آنچنان که از متن اسناد برمی‌آید، وی باید از سطح بالایی از دانش و سواد برخوردار باشد چرا که از یک سو به خواندن مطالب روزنامه ایران‌نو اشاره کرده است و از سوی دیگر از انجمن معروف آن روز زنان یعنی «انجمن خواتین» یاد می‌کند^(۱۰). متن تقریبا یکدست و روان نامه نیز دلیل دیگری است بر دانش کافی او. در برخی موارد و اسناد دیگر نیز چنانچه پیشتر ذکر شد، اشاره‌های اندکی به برخی موارد جزئی از شرایط سیاسی دیده می‌شود^(۱۱). در یک سند در پاسخ عریضه‌ای که توسط اولیای مجلس تهیه شده، چنین ذکر شده است: «به واسطه عسرت مالیه دولت، قبول تقاضای شما غیرمقدور است». تاریخ نامه، جمادی‌الآخر سال ۱۳۳۳ قمری است^(۱۲). که این موضوع توجه پژوهشگر را به واقعه مهم آن دوره یعنی جنگ جهانی اول و در نتیجه، درگیری تدریجی ایران در حوادث آن^(۱۳) و هجوم قدرت‌های بیگانه به گوشه و کنار این سرزمین جلب می‌کند^(۱۴). از دیگر جزییاتی که این مجموعه اسناد در تاریخ سیاسی به دست می‌دهند، مربوط به سندی است که از آیت‌الله مدرس و ارتباط ایشان با ظهیرالملک، مدیر تحریرات عثمانی در ایران یاد کرده است^(۱۵). با توجه به تحولات آن دوره و نقش عثمانی در حوادث جنگ جهانی اول و دولت ملی که در ادامه تشکیل شد و آیت‌الله

جایگاه ویژه مجلس نیز دلیلی بود تا ملجاء زنانی از همه طبقات باشد. مکاتبات آنها با مجلس نیز جز مواردی اندک، پیرامون مسایل و مشکلات خودشان بود؛ مشکلاتی که راهکارش را از طریق مجلس دنبال می‌کردند. از منظر دریافت مسایل زنان و جزییات آن است که اسناد بانوان در مجموعه اسناد و مدارک آرشیو مجلس شورای اسلامی، اهمیتی دوچندان می‌یابند

وسایل خود را طلب می‌کند^(۶). یا در برخی دیگر از اسناد، بانوان بدون اشاره به سوابق مراحل شکایت‌هایشان، مستقیما از مجلس، تقاضای رسیدگی به مشکل را می‌کنند که این خود نشان از عدم آگاهی ایشان نسبت به نقش مجلس است^(۷).

جایگاه مجلس در نظر بانوان - براساس اسناد این کتاب - را می‌توان از یک منظر دیگر نیز مورد اشاره قرار داد و آن، موضوع افزایش سطح توقعات جامعه و به‌خصوص زنان، در راستای برقراری عدالت و امنیت، بعد از تشکیل مجلس شورای ملی است:

«مجلس پناهگاه تمام ایرانی‌ها و برآورنده حاجات تمام مسلمین است»^(۸). «... بعد از این همه ریختن خون ملت و تلف شدن اموال ملت و به حرمت و کلاهی ملت، مگر حکم به مساوات و مشروطیت نشد که عموم فقرا و مظلومین در پناه مجلس مقدس آسوده و دعاگو باشیم...»^(۹)، «شکر و صدهزار شکر خداوند را که بنای تقبل برچیده و بساط عدل و درستی همه‌جا گسترده شده است»^(۱۰). «ای آدم‌های مجلس، اسم شما را نمی‌دانم؛ عفو فرمایید؛ برای چه آنجا جمع شده‌اید؟ لچک من سر شما و کلاه شما بر سر بدترین آدم‌ها، اگر به درد مملکت نمی‌رسید چرا آنجا نشست‌اید و مملکت را به امثال... داده‌اید؟»^(۱۱) «هرروز بحمدالله علم عدل به تمام عالم برپا شده و رفع ظلم از تمام مخلوقات شده است. اگر این مجلس محترم به عرض این کمیته مظلوم نرسد، پس به کجا پناه ببرم؟»^(۱۲)

در مجموع، رویکرد غالب اسناد، نشان از آگاهی یافتن بخش زیادی از بانوان نسبت به حقوق خود و جایگاه مجلس دارد. زنان به دنبال دستیابی به حقوق خود با بهره‌گیری از جایگاه نظارتی مجلس هستند و در این راستا

مدرس نیز از اعضای موثر آن بود، این سند در بررسی تاریخ سیاسی آن روزگار جالب توجه است.

مسائل حقوقی

از جمله بیشترین موارد مطرح شده در این اسناد، مسایل و درگیری‌های حقوقی در ارتباط با زنان است که در یک نگاه کلی این قبیل موارد حقوقی را می‌توان در دو دسته قرار داد: درگیری و شکایات از افراد حقیقی جامعه و درخواست و گاه شکایات از نهادهای حقوقی و قانونی. اسناد دسته نخست غالباً در زمینه موضوعاتی چون زمین، املاک و ارث و میراث است و مورد اخیر بیشترین حجم عریض را تشکیل می‌دهد.

بر اساس این اسناد، می‌توان به چگونگی اجرای احکام قضایی و همچنین نحوه داد و ستد و معاملات ملکی^(۳۱)، یا نحوه رسیدگی به شکایات و همچنین سلسله مراتب اداری و اجرایی در این زمینه^(۳۲) پی برد. مطالعه دقیق اسناد از این منظر به خوبی مشکلات گاه پیچیده و بغرنج جامعه در حل و فصل مسایل حقوقی و ناکارآمدی نظام رفع مظالم آن دوره را آشکار می‌کند؛ امری که در نهایت در یک دهه بعد، باعث ایجاد و تاسیس نظام نوین قضایی در عصر پهلوی اول شد^(۳۳).

اسنادی در زمینه مشکلات و درگیری‌های مربوط به ارث و میراث و موضوع انحصار وراثت با توجه به اینکه حق ارث زنان از قوانین شرعی خاصی پیروی می‌کند، به خوبی رویکرد محاکم قضایی، شرعی و سایر نهادهای مربوطه را در خصوص این بخش از جامعه نشان می‌دهند و حاوی اطلاعاتی هستند که در سایر منابع کمتر می‌توان آنها را یافت^(۳۴).

با بررسی این اسناد همچنین می‌توان نوع و چگونگی کارکرد و جایگاه محاضر شرعی برای رفع اختلافات در آن دوران را دریافت^(۳۵). در همین راستا و با استفاده از این اسناد می‌توان به زوایایی دیگر از ارتباط محاکم شرعی^(۳۶) با وزارت عدلیه، محاکم عرفی و همچنین مجلس شورای ملی در آن دوران پی برد؛ ارتباطی که گاه به تقابل می‌انجامید و محکومان و شکات در هر مقطع به آن مرجع توسل می‌جستند که به نفعشان بود. به‌طور نمونه، در بین اسناد، نامه‌ای از «مادر احتشام‌الملک» وجود دارد^(۳۷) که حاوی نکات جالبی در خصوص ارتباط محاکم شرع و محاکم عرفی است. این زن در جایی از آن نامه چنین می‌نویسد: «تصور بفرمایید مداخله محاکم عرفیه در شرعیات تا چه درجه منافی عدل و قانون است.» این قبیل موارد گویای مشکلات جامعه آن روز در پذیرش و تحمل نظام‌های جدید در جامعه است^(۳۸). از آنجایی که محاکم شرع توسط روحانیون معتمد و خوشنام و آگاه به مسایل فقهی، تاسیس و اداره می‌شدند^(۳۹)، بررسی این قبیل اسناد در شناسایی نقش روحانیت در مسایل اجتماعی آن روز جامعه ایران و جایگاه ممتاز آنها به کار می‌آید. به‌طور نمونه، آخوند خراسانی در خصوص ورثه «سیدالطبا» توصیه‌نامه‌ای می‌نویسد که تأثیر آن، هم در نامه مجلس و هم در نامه پاسخ وزارت مالیه کاملاً مشهود است^(۴۰). همچنین می‌توان از نامه «شاهزاده نصرت‌السلطنه برای درخواست مقرری ماهیانه» یاد کرد که در آن از احکام صادره از سوی دو روحانی طراز اول آن عصر، یعنی آیت‌الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی برای انجام امور این فرد یاد شده است^(۴۱). چنانچه در ابتدای این بخش اشاره شد، برخی از اسناد حقوقی، حاوی شکایاتی از فرد حقیقی نبوده بلکه عریضه در شکایت از دوایر دولتی است؛ غالب این عریض در شکایت از عدلیه و داخله^(۴۲) وقت تنظیم شده‌اند. در مرتبه بعدی درخواست یا شکایت از وزارت مالیه دیده می‌شود. البته در برخی موارد از وزارتخانه‌های دیگر نیز صحبت می‌شود از جمله می‌توان به یک نمونه شکایت از مسوولان وزارت خارجه اشاره کرد که مانع به ثمر رسیدن شکایت «همسر معاون دیوان از میرزا حسین خان، منشی سفارت اتریش» در یک دعوای ملکی شده بودند^(۴۳). چنانچه اشاره شد در برخی از عریض، تقاضای برقراری امنیت مطرح شده است^(۴۴). در این میان، گاه به موارد جالبی می‌توان دست یافت. به‌طور نمونه، در عریضه «شکایت دختران حسین بقال لنگرودی از اقدامات شیخ محمد روضه‌خون» آمده است که ماموران عدلیه در احقاق حق این دختران - با رضایت آنان - اقدام به جست‌وجو در اموال باقی مانده از پدر آنها می‌کنند، اما عده‌ای از اراذل و اوباش محل، مانع می‌شوند و دست به اقدامات ناشایستی می‌زنند. این موضوع می‌تواند از زوایای مختلف از جمله نتوانی حکومت در برقراری امنیت و حتی اجرای قوانین خود، مورد مذاقه قرار گیرد^(۴۵).

از جمله موارد استثنایی در بازتاب مسایل سیاسی روز در این اسناد می‌توان به دو سند اشاره کرد که دو نامه است از بانویی موسوم به «بی‌بی تبریزی»، وی در آنها به‌طور مستقیم در خصوص وقایع سیاسی آن روز مطالبی مهم و خواندنی را طرح می‌کند. موضوعی که سبب نگارش این نامه‌ها شده، وضعیت بد مالی و ماجرای دریافت وام از بیگانگان است

پی‌نوشت‌ها:

۱. دومین دوره اجلاس مجلس شورای ملی، روز اول ذی‌قعدة ۱۳۲۷ قمری برگزار شد و مجلس دوم از روز هفتم ذی‌قعدة رسماً کار خود را آغاز کرد و تا سوم محرم سال ۱۳۳۰ ادامه یافت. اهمیت این مجلس در آنجاست که برخی پژوهشگران، پایان دوره دوم مجلس شورای ملی را پایان عصر انقلاب مشروطیت به حساب می‌آورند. به‌طور مثال، نک: نوشته ونسما مار تین با عنوان «حوادث و رخدادها» از مجموعه مقالات دایره‌المعارف ایرانیکا
6-Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, vol., "Constitutional Revolution", Mazda Publishers, Costa Mesa, Clifornia, 1993.

۲. ترکچی، همان، ص ۷۱، سند ۱۵

۳. همان، ص ۷۶، سند ۱۷

۴. همان، ص ۸۴، سند ۲۱

۵. همان، ص ۸۲، سند ۲۰

۶. همان، ص ۶۴، سند ۱۱

۷. به‌طور نمونه نک: همان، ص ۲۰۲، سند ۴ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، ص ۵۹، سند ۸ که نامه‌ای است از سوی همسر شیخ فضل‌الله نوری. در این نامه او از مجلس تقاضا کرده، برای فرزندانش مقرری تعیین شود زیرا از میراث شیخ چیزی به او و فرزندانش نرسیده است. نکته جالب در اینجاست که مجلس نیز تقاضای «بلنو خدیجه» را به عدلیه ارجاع می‌دهد. در صورتی که او تقاضای مستمری کرده بوده است و این تقاضا به وزارت مالیه مربوط است. وزارت عدلیه نیز در پاسخ نامه ارجاع مجلس، به این موضوع اشاره کرده و نوشته: «چنان که می‌خواهد در عمل ائمه مرحوم شیخ اقدام شود، باید رسماً به وزارت عدلیه تنظلم کند تا احقاق حق به عمل آید.» برای کسب اطلاع بیشتر در خصوص این سند، نک: همان، صص ۶۱-۵۹، سند ۸ و ملحقات آن

۸. همان، ص ۱۴۸، سند ۵۷

۹. همان، ص ۱۲۳، سند ۴۲

۱۰. همان، صص ۱۳۰-۱۲۹، سند ۴۵

۱۱. همان، ص ۱۳۶، سند ۴۹

۱۲. همان، صص ۹۳-۹۱، سند ۲۴

۱۳. یکی از نمونه‌های شایان توجه در این زمینه، عریضه‌ای است از «دختر سیدعلی محمد لاریجانی در شکایت از تصرف عدوانی ملک خود» که گویای ممارست و تلاش‌های این زن است. برای کسب اطلاع بیشتر، نک: ترکچی، همان، صص ۸۳-۸۱، سند ۲۰

۱۴. به‌طور نمونه، نک: ترکچی، همان، صص ۶۴-۶۲، عریضه «دختران حسین بقال لنگرودی در شکایت از اقدامات شیخ محمد روضه‌خون.»

۱۵. ترکچی، همان، صص ۱۸۱-۱۷۷، اسناد ۷۵ و ۷۶

۱۶. جریان مخالفت زنان با وام گرفتن از بیگانگان و حمایت‌های مالی آنها به‌منظور ممانعت از این امر در منابع بسیاری ذکر شده است. کسروی اشاره به این مطلب دارد که زنان فروختن زیوراتشان را مورد توجه قرار می‌دهند. همچنین از زنی یاد می‌کند که در پای منبر سیدجمال واعظ برخاسته و چنین گفته بود: «ایران چرا از خارجه قرض می‌کند. مگر ما مرده‌ایم؟! من یک زن رخت‌شوی هستم به سهم خود یک تومان می‌دهم. دیگر زن‌ها نیز حاضرند.» (کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۳، چاپ ۲۰)، صص ۱۸۲-۱۸۰

۱۷. ترکچی، همان، ص ۱۷۸
۱۸. از جمله این نمونه‌ها می‌توان به داده‌های تاریخی و شخصیت‌های سیاسی اشاره شده در این اسناد اشاره کرد: «حسینی جهان، همسر مظفر نظام در شکایت از ادعای میرزا حبیب‌خان، پیشکار مالیه فارس درباره ملک مسکونی همسر وی.» (ترکچی، همان، صص ۲۴۰-۲۳۸، سند ۲۱ (دوره سوم مجلس شورای ملی) یا عریضه «نامه خدیجه، همسر شیخ فضل‌الله نوری مبنی بر تقاضای تعیین مقرری برای خود و فرزندانش»، ص ۵۹

۱۹. ترکچی، همان، ص ۲۱۵، سند ۹/۱ دوره سوم مجلس شورای ملی
۲۰. ایران در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه سال ۱۳۳۲ قمری برابر با ۱۰ آبان ۱۲۹۳ خورشیدی و اول نوامبر ۱۹۱۴ میلادی در این جنگ اعلام کرده بود.

۲۱. جنگ جهانی اول در شرایطی آغاز شد (۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۲ قمری) که ایران در بدترین شرایط اقتصادی و سیاسی قرار داشت و مجلس سوم افتتاح و مطبوعات و احزاب و محافل سیاسی فعال شده بودند. برای کسب اطلاعات بیشتر، نک: ملایی توانی، علیرضا، ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول (تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸)، بخش اول و دوم

۲۲. همان، ص ۲۱۹، سند ۱۲ (دوره سوم مجلس شورای ملی). همچنین در همین سند از «حاجی امام‌جمعه خوبی» به‌عنوان یکی از علمای محل رجوع مردم یاد شده است.

۲۳. به‌طور نمونه، نک: سند ۳۳، صص ۱۰۴-۱۰۳، سند ۵۵، ص ۱۴۵، همچنین سند ۱۹، ص ۷۸ و سند ۱۹ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، ص ۲۳۴

۲۴. به‌طور نمونه، نک: سند ۲۱ و ۲۱/۲ (دوره دوم مجلس شورای ملی)، صص ۸۶-۸۴، سند ۷ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، ص ۲۰۹

۲۵. برای آشنایی اجمالی با این تحولات، نک: نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی، ویلم، فلور، امین بنائی، ترجمه و تحقیق حسن زندیه، (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸)

۲۶. براساس یک بررسی اجمالی شاید بتوان گفت بیش از ۴۰ درصد از عریض این مجموعه، مربوط به مسایل وراثت و دریافت مستمری است؛ به‌طور نمونه، نک: ص ۵۵، سند ۶ که مربوط به حقوق دختر ناصرالدین شاه قاجار است یا موارد دیگری، مثل ص ۱۲۳، سند ۴۲، ص ۱۲۹، سند ۴۵، صص ۱۳۶ و ۱۳۸، اسناد ۴۸ و ۵۰، صص ۱۴۴-۱۴۳، سند ۵۴، صص ۱۵۱، سند ۵۸، ص ۱۹۸، سند ۲ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، ص ۲۰۰
۲۷. به‌طور نمونه نک: سند ۲۸، (دوره دوم مجلس شورای ملی)، ص ۹۸، سند ۴۰ (دوره دوم مجلس شورای ملی)، صص ۱۲۰-۱۱۹، سند ۲۱ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، ص ۲۲۸

۲۸. به‌طور نمونه در برخی موارد یک شکایت حقوقی بنا به دلایلی، به اطلاع تمامی محاضر شرع رسانده می‌شد. برای کسب اطلاعات در این خصوص، نک: ترکچی، همان، صص ۹۸-۹۷، سند ۲۸

۲۹. ترکچی، همان، صص ۸۷-۸۹، سند ۲۲

۳۰. از سویی تعدادی از اسناد نمایانگر شکایت از برخی محاکم شرعی هستند. به‌طور نمونه، نک: سند ۱۴ (دوره سوم مجلس شورای ملی)، صص ۲۲۳-۲۲۲. البته همین مورد نمونه خوبی از نحوه تعامل دولت با محاکم نیز محسوب می‌شود.

۳۱. گاه در یک سند به چندین محضر شرعی و متولی آنها اشاره شده یا معرفی می‌شود. به‌طور نمونه، نک: صص ۹۸-۹۷، سند ۲۸، از این منظر این قبیل اسناد می‌توانند منبعی برای جمع‌آوری و شناسایی محاضر شرعی که بیشترین مراجعه‌کنندگان را داشتند و بنابراین در تحولات اجتماعی نیز تأثیرگذار بودند، باشند.

۳۲. نک: همان، صص ۵۴-۵۳

۳۳. ترکچی، همان، صص ۱۰۱-۱۰۰، سند ۳۱

۳۴. به‌طور نمونه، نک: ترکچی، همان، صص ۹۴-۹۲، سند ۲۵، صص ۱۴۸-۱۴۷، سند ۵۷

۳۵. نک: همان، صص ۱۰۷-۱۰۵، سند ۳۵

۳۶. به‌طور نمونه، نک: همان، ص ۱۳۹، سند ۵۱

۳۷. نک: همان، صص ۶۴-۶۲، سند ۱۰

است. عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد او «زن در مطبوعات ایرانی، از آغاز پیدایش مطبوعات تا پایان مشروطه دوم» است. روشن با برخی موسسات علمی، پژوهشی و دایره‌المعارف‌ها به‌عنوان پژوهشگر در حوزه تاریخ معاصر با به‌عنوان ویراستار

پژوهش‌های تاریخی همکاری داشته است. او در حال حاضر دانشجوی مقطع دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام در دانشکده ادبیات و علوم انسانی در دانشگاه تهران است.

افسانه روشن

افسانه روشن دوره کارشناسی را در رشته تاریخ در دانشگاه اراک و دوره کارشناسی ارشد را در رشته تاریخ ایران اسلامی در دانشگاه تهران به پایان رسانده

خاطرات ابوالقاسم از دیدار با محمدعلی شاه

شاه مخلوع در «ادسا»: اشتباهاتی شد



فرهاد طاهری

ابوالقاسم کسمایی (۱۳۳۱ش-۱۲۹۲ق/۱۲۵۳ش) یکی از تجار و فعالان سیاسی و فرهنگی ایران در اواخر قاجار و از صاحب‌منصبان دولتی در عصر پهلوی است. درباره ابوالقاسم کسمایی و شرح فعالیت‌های سیاسی و انقلابی وی، که از ناظران وقایع انقلاب مشروطه در تهران و حوادث پس از آن بوده، در منابع و آثار محققان این دوره، به ندرت سخن رفته است.^(۱)

ابوالقاسم کسمایی، سوانح عمر و خاطرات دوران فعالیت‌های سیاسی و مشاغل دولتی‌اش را به قلم آورده است. بخشی از این خاطرات را نخستین بار استاد ایرج افشار در مجله آینده منتشر کرد.^(۲) فرار میرزا حسین خان کسمایی از رشت با لباس مبدل، تصرف نظمیه رشت به دست جنگلیان، رفتن محمد ولی خان سپهسالار به تنکابن، اقدامات کمیته ستار، پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روس در زرگنده، به تخت نشستن احمد شاه، رساندن اسلحه به مجاهدان تهران و... از جمله موضوعات آن بخش از خاطرات منتشرشده در مجله آینده است.

متن کامل خاطرات ابوالقاسم کسمایی نیز در سال ۱۳۸۵ به کوشش مرحوم افشار در تهران منتشر شده است. آغاز کتاب با یادداشتی از ویراستار و مصحح آن است که در آن، به سابقه همسایگی خود با خاندان کسمایی و دوستی‌اش با علی کسمایی (سردبیر مجله عالم هنر و فرزند صاحب خاطرات) در محافل ادبی و فرهنگی در دفتر مجلات جهان‌نو و آینده اشاره کرده و در شرحی کوتاه به فعالیت‌های تجاری و سیاسی ابوالقاسم کسمایی پرداخته و چگونگی دسترسی خود را به دست‌نویست این خاطرات بیان کرده است.^(۳)

خاطرات ابوالقاسم کسمایی در واقع از دو بخش آمیخته به هم فراهم آمده است: خاطرات سوانح زندگی در ایران و شرح سفرهای خارج از مرزهای ایران.

در بخش خاطرات ایران، کسمایی از وضع اجتماعی و معیشتی توده مردم و از اوضاع نابسامان کشور در اواخر قاجار و در بحبوحه انقلاب مشروطه حکایت‌ها بر زبان آورده است.

نامنی راه‌ها، فقر و پریشانی احوال، حیف و میل اموال، جنایت‌ها و غارت‌ها و شرح مردانگی و نامردی مردم آن روزگاران، از مسایلی است که در نوشته وی مشاهده می‌شود. نویسنده از احوال زندگی طبقات فرودست جامعه ناگفته‌هایی در اختیار محققان گذاشته است که در تدوین تاریخ اجتماعی ایران عصر قاجاریه به کار خواهد آمد. همچنین اطلاعاتی که او درباره جغرافیای تاریخی شهرها، نام قدیم محلات و بازارها، چگونگی داد و ستدها و حسابرسی و نام مقیاس‌ها و اجناس آن دوران به دست داده جایز اهمیت است. نویسنده گاهی در ضبط اسامی خاص (با در نظر گرفتن دوره تاریخی آن) دقت لازم را لحاظ نکرده است. (مانند بابل به جای بار فروش یا بندرپهلوی به جای انزلی و...)

متن اصلی کتاب، وقایع زندگی کسمایی، از تولد تا دوران اشتغال وی در سمت کارپردازی انحصار دخانیات (اول مهرماه ۱۳۲۹ش) را دربر گرفته است. نویسنده خاطرات، شرح سوانح مهم و پرمشقت این دوران ۷۶ساله از عمر خود را به قلم آورده است. کسمایی، خاطراتش را با معرفی پدرش، حسن کسمایی و پدربزرگش، حاج محمدصادق معین‌التجار تاجر سرشناس عصر ناصری آغاز و از وضعیت خانوادگی و از پیشینه و حرفه شغلی اقوام و اجدادش مختصری بیان کرده است. او سپس از اشتغال خود به عنوان خانه شاگرد و فرمان‌بر در حجره سیدعبدالرحیم کرمانی شال‌فروش در بازار تهران (۱۳۰۵ق) و از چگونگی قدم گذاشتن به راه تجارت و کسب و مهاجرت از تبریز به تهران، و سپس عزیمت به بارفروش، قزوین و... سخن گفته است.

کسمایی متذکر شده که هیچ‌گاه تجارت تنها دغدغه او نبوده است. به سیاست، منشی‌گری و درویشی تمایل نشان داده، سفری عارفانه به



محمدعلی‌شاه و همسرش ملک جهان

خاطرات ابوالقاسم کسمایی نیز در سال ۱۳۸۵ به کوشش مرحوم افشار در تهران منتشر شده است. آغاز کتاب با یادداشتی از ویراستار و مصحح آن است که در آن، به سابقه همسایگی خود با خاندان کسمایی و دوستی‌اش با علی کسمایی (سردبیر مجله عالم هنر و فرزند صاحب خاطرات) در محافل ادبی و فرهنگی در دفتر مجلات جهان‌نو و آینده اشاره کرده است

کربلا و نجف و عتبات رفته، به قصد ماموریت‌های سیاسی و تجاری عازم شهرهایی چون نخجوان، تغلیس، بادکوبه، مسکو، اودسا، استانبول و برلین شده و حامل خلعت مظفرالدین شاه قاجار برای زین‌العابدین تقی‌اف، ثروتمند سرشناس بادکوبه بوده و به دیدار لئو تولستوی، نویسنده نامدار روس شناخته است. کسمایی در خاطرات خود همچنین گفته که چگونه شاهد وقایع انقلاب مشروطه و به توپ بستن مجلس و خلع پادشاه و آمدن ستارخان و باقرخان به تهران بوده و در مراجعت محمدعلی شاه به بارفروش مازندران در مراسم استقبال از شاه حضور داشته است.

او چندی نیز سمت منشی‌گری در روزنامه‌های شرق و برق (به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی) داشته، به عضویت قوه مدعشه کمیته ستار درآمد، به جمع نهضت جنگل راه یافته و با میرزا کوچک خان جنگلی

گفت‌وگو کرده و در مهاجرت عده‌ای از وکلای دارالشورای ملی (نظام‌الدوله امیرنوری، موسی‌خان امیرپنجه، سیدحسن مدرس، سلیمان‌خان میکده و...) به لرستان و کردستان همراه آنان بوده است. نویسنده درباره بعضی از حوادث تاریخ معاصر ایران یا در خصوص شماری از شخصیت‌های سیاسی، از قبیل سیدحسن تقی‌زاده، رضاشاه پهلوی، سید ضیاءالدین طباطبایی، یفرم‌خان ارمنی، عبدالحمید ملک‌الکلامی کردستانی، میرزا سعیدخان مومتن‌الملک، حاج محمد حسن‌خان امین‌الضرب و عارف قزوینی مطالبی بیان کرده یا اطلاعاتی که درباره قتل میرزاده عشقی در اختیار گذاشته است.

کسمایی در سفرنامه‌های خود نیز مسافر دقیق‌النظری بوده که جزئیات و حوادث سفرهایش را به دقت ثبت کرده است. مسیر راه‌ها و منازل سفر، وسایل حمل‌ونقل زمینی و دریایی، نمای عمومی شهرها و وضع معیشت مردم، کیفیت مسافر‌خانه‌ها و هتل‌ها، توصیف میدان‌ها و تفرجگاه‌ها، تفریحات و روحیات و بی‌بندوباری و فساد اخلاقی مردمی که با آنان مواجه شده است، مظاهر زندگانی متجددانه مانند مجالس رقص و تئاتر، از جمله مطالبی است که وی در شرح سفرهایش بیان کرده است.

کسمایی خاطراتش را با ایجاز و با نثری به قلم آورده که گویای تبحر وی در عالم انشاء و منشی‌گری است. تعابیر ادیبانه، جملات کوتاه و رسا و حضور تخیل و عاطفه در فحوای کلام، خاطرات کسمایی را به اثری ادبی نیز مبدل کرده است. از بخش‌های مهم خاطرات کسمایی فصول ۸۶ تا ۹۵ کتاب است.^(۴) نویسنده طی این فصول شرح سفر خود را به بندر ادسا (که در کتاب «عدسه» ضبط شده) و چگونگی دیدارش را با محمدعلی شاه قاجار، پس از خلع از سلطنت، با شرح جزئیات و ذکر حوادث و فضای مرتبط با این ملاقات بازگفته است. کسمایی، انگیزه خود را در عزیمت به ادسا و ملاقات با محمدعلی شاه این‌گونه ذکر کرده است: «پس از هشت ماه بیکاری و توقف در تهران [در ۱۳۲۶ق] و نفرت از رجال انقلاب که همه را روی ایده‌آل مادی و شخصی آنها امتحان کردم و کمتر دیدم که برای مردم و کشور کار کرده باشند و رنج خود و راحت دیگری را بخواهند... به خیال افتادم... مخالف سیاست روس تزاری اقداماتی بکنم و در بازی شطرنج مَه‌ره را طوری حرکت دهم که حریف را برده و مات کنم. تصمیم

گرفتم از تهران به ادسا بروم و محمدعلی شاه را ملاقات کنم.»^(۵) کسمایی با شرح مقصودش از ملاقات با محمدعلی شاه، (ظاهراً به دلیل سرخوردگی از اوضاع پس از وقوع انقلاب مشروطه) این عمل را وظیفه‌ای دینی و ملی برای خود دانسته و بر آن بوده است که بازگشت محمدعلی شاه به کشور خدمتی به آب و خاک او خواهد بود و اگر وی (کسمایی) حین این ماموریت کشته شود از کشتگان در راه حریت به شمار خواهد آمد.^(۶) با چنین عزم و نیتی، ابوالقاسم کسمایی از تهران به جانب ادسا حرکت کرد. پس از رسیدن به رشت، برای تأمین هزینه سفر، تفنگ سه تیر خود را با صد فشنگ به مبلغ ۷۰ تومان فروخته، راهی انزلی شده و از آنجا خود را به بادکوبه رسانده است.^(۷) وی پس از ورود به بادکوبه، به دیدار یکی از اعضای کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز (آقا اسماعیل رحیم‌زاده تاجر تبریزی ساکن سرای زکی‌اوف) رفته و مقصودش را با وی در میان گذاشته و از عواقب خطرناک این مسافرت از زبان آن دوست مطلع شد.^(۸) کسمایی سفرش را همچنان ادامه داد. در مسکو یک ماهی میهمان حاج احمدآقا طهرانچی (مسئول خرید نقره از روس‌ها و ارسال آن به ضراب‌خانه تهران) بوده و حتی برای آنکه از اخبار و احوال محمدعلی شاه در جراید و مطبوعات آن کشور مطلع شود و در مکاتبات احتمالی نیاز خود را برآورده کند، کمی هم زبان روسی آموخت.

کسمایی پس از تمهید مقدمات لازم، نامه‌ای به این شرح برای محمدعلی شاه فرستاد: «از مسکو به ادسا-اعلیحضرت تاجدار، قربان خاک پای مبارک شوم. جان‌نثار، ابوالقاسم حسن‌زاده به مشقت تمام از تهران به مسکو آمده، به قصد آستان‌بوسی. یک نفر مرد از محارم اعلیحضرت که روسی و زبان ایرانی، ترکی یا پارسی بداند و شاه‌پرست هم باشد هرگاه



محمدعلی شاه و فرزندانش در تبعید ایتالیا

حسبالامر بیاید و دلیل راه باشد، از نظر تشرف به خاک پای مبارک بس فوایدی است که به وصف قلم نمی آید. اگر تا سه روز عزیمت ننماید، جان نثار را دیگر نخواهد دید. به نشانی و علائم معروضه زیر جان نثار را که در این خانه میهمان ایرانی است بگویند بیاید. آدرس: مسکو - کوچه واروارکا - دم صادق اوف - ابوالقاسم حسن زاده»^(۹)

دقیقاً سه روز بعد از ارسال نامه کسمایی، فرستاده مخصوص محمدعلی شاه (علی خان ارومیه‌ای) نامه‌ای لاک مهر شده به این شرح به کسمایی رساند: «جان نثار ایران - ابوالقاسم حسن زاده - با این آدم بیاید و با کلاه فرنگی بیاید و ابتدا اسرار ندهید. بدون امضا»^(۱۰) کسمایی با فرستاده مخصوص شاه و با قطار از مسکو به بندر ادسا رفت. در ادسا مختارالدوله، پیشکار محمدعلی شاه، از نیت و انگیزه‌های کسمایی در دیدار با شاه پرسش‌هایی کرد. کسمایی به سوالات پاسخ روشنی نمی‌دهد و می‌گوید که فقط به شاه انگیزه واقعی دیدارش را خواهد گفت. پس از رویت اوراق شناسایی کسمایی، مانند برگه‌های صادره از کمیسیون جنگ رشت و کمیته ستار و احراز هویت واقعی وی، زمان ملاقات با شاه مخلوع تعیین می‌شود.^(۱۱) شرح ملاقات ابوالقاسم کسمایی با محمدعلی شاه افتاده از سلطنت به قلم خود وی شنیدنی است:

«ساعت هشت صبح آقای مختارالدوله آمدند. فرمودند برخیز برویم. اعلی حضرت اجازه شرفیابی داده‌اند. پالتوی خود را پوشیدم و از پله‌ها پایین می‌رفتم. در قلب خود متذکر به لاجول و لاقوه الا بالله و آیه نصر من الله و فتح قریب خواندم... بیرون ادسا، شاه در باغ زیبای خصوصی که منزل داشت، یا محل تفرجش بود، وارد شدیم. مختارالدوله به من... گفت: مودب باید به اتاقی که شاه تشریف دارند و منتظر شما هستند، برویم. با من وارد خواهید شد. در اتاق فقط شاه است و شما و من. شاه با شما صحبت خواهند فرمود. حالا در این اتاق باشید من خبر کنم... وارد شدیم. شاه را دیدم. ایستاده لباس ساده در تن دارد، مشکلی بود. مودب ایستادم. مختارالدوله هم در کناری. فاصله من و شاه یک قدم بود. شاه نگاه دقیقی نمود. فرمود: ۱۵ دقیقه حضور خواهی بود. آنچه می‌پرسم جواب بگو. عرض کردم: اطاعت می‌شود. شاه پرسید: عریضه تو از مسکو به ما رسید. مختارالدوله هم مطالبی به عرض رسانید. حالا بگو بدانم مقصود از شرفیابی چیست؟ گفتم اعلیحضرت، شهریارم! البته در پیشگاه ملوکانه

چرا به حرف تقی زاده، سید بی‌دین و امثال او گوش دادند که در اخراج پافشاری کردند. من گفتم، سلطنت در خاندان من بماند خودم نیز از ایران نروم. نشنیدند. گفتم: قربان! اعلی حضرت هم نباید به سفارت روس رفته باشند. گفتم: اشتباهاتی شد. فعلاً کار و سیاست در دست رجال صالح و عناصر پاک ایران است، البته ترمیم خواهند نمود. گفتم: اجازه فرمایند شعر سعدی، علیه رحمه، را به عرض مبارک برساند. گفتم: بگو، بگو... خداترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار^(۱۲)

هر گاه مقدر باشد، چنانچه آثار نشان می‌دهد، بازگشت ملوکانه را با مالک‌الملک و خدای قادر یکتا عهد فرمایند، زمام حکومت عادلانه را در دست بگیرند. بدیهی است خداوند هم نصرت می‌دهد. گفتم: «بسیار خوب بروید، مختارالدوله به امر ما دستور شفاهی خواهد داد. از اتاق خارج شدم، شاه ماند. مختارالدوله مرا به میهمان خانه لندن ایسگی که منزلم قرار داده بود آورد»^(۱۳)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- از جمله نک: اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۹ ش، صص ۴۸-۴۷، مبارزه با محمدعلی شاه (اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و استانبول)، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۹ ش، صص ۳۰۳
- ۲- نک: ابوالقاسم کسمایی، «خاطراتی درباره مشروطیت و قیام جنگل»، آینده، سال ۱۷، شماره‌های ۸-۵، مرداد و آبان ۱۳۷۰، صص ۷۳۶-۷۲۴
- ۳- خاطرات ابوالقاسم کسمایی، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۸۵، قطره، صص ۸-۵
- ۴- کسمایی، صص ۱۵۲-۱۳۵
- ۵- صص ۱۳۵
- ۶- صص ۱۳۶
- ۷- صص ۱۳۷-۱۳۶
- ۸- صص ۱۳۸-۱۳۷
- ۹- صص ۱۴۱-۱۴۰
- ۱۰- صص ۱۴۲
- ۱۱- صص ۱۴۹-۱۴۷
- ۱۲- بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، صص ۴۳
- ۱۳- کسمایی، صص ۱۵۲-۱۵۰

مشهود است تشریف‌فرمایی به «ادسا» وانکا به دولت روسیه، برای ملت ایران عموماً و احراز خصوصاً ناگوار و بل، ننگ تاریخی است. استدعا دارند موکب ملوکانه به کشور عزیز مراجعت فرمایند و تخت و تاج خسروانه را تصاحب کنند، به شرط آنکه پادشاه مشروطه و عدالت‌پرور بوده باشند. گفتم: سپهدار و سردار اسعد بختیاری چه عقیده‌ای دارند؟ [گفتم: اعلیحضرتا اساس سیاست با نظریات کمیته و اراده آنهاست. دیگران قادر به مخالفت نخواهند بود. گفتم: من می‌خواهم بدانم بعد از هشت ماه توقف من در روسیه، امروز که به خط و خطای خود ملتفت شده‌اند، آن روز



محمدعلی شاه فردای به توپ بیستن مجلس در اوج قدرت

دایره‌المعارف بزرگ اسلامی همکاری داشته است. از طاهری تاکنون بیش از صد مقاله در حوزه تاریخ و ادبیات معاصر ایران در دانشنامه‌ها و نشریات معتبر به چاپ رسیده است. کتاب‌های «علامه سیدمحمد فرزنان»، «از زبان ویراستار»، تصحیح «راهنمای سفر» (به قلم میرزا علی خان امین‌الدوله)، تصحیح «منازعات عثمانی و آرامنه» (نوشته محمدعلی فروغی)، تصحیح و شرح «سفرنامه چین و چند مکتوب دیگر» (اثر محمدحسین فروغی) از وی در آستانه انتشار است. ▶

فرهاد طاهری پژوهشگر تاریخ و ادبیات معاصر ایران، دانشنامه‌نگار و ویراستار است. او با موسسات علمی‌ای چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز

فرهاد طاهری

فرهاد طاهری پژوهشگر تاریخ و ادبیات معاصر ایران، دانشنامه‌نگار و ویراستار است. او با موسسات علمی‌ای چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز

ماجرای برکناری و تبعید ناصرالملک در آستانه به توپ بستن مجلس

سند منتشر نشده‌ای از مشروطیت

ترجمه و توضیحات: م. س. جعفر

روایت ناصرالملک صدراعظم پیشین ایران

(سوال شده توسط سر س. اسپرینگ رایس، ۲۵ فوریه ۱۹۰۸)

محرمانه

زمان کوتاهی پس از آنکه [محمدعلی] شاه جواهراتش را در بانک روسیه به امانت گذاشت، او فعالیتش علیه مجلس را آغاز کرد. امیربهادر جنگ پول برای توزیع میان عوامل اغتشاش در تهران، قراقران و قاطر چیان دریافت کرد. مناقشه توسط سربازان امیر [ایهدار] و قراقران - که موجب آشوب بزرگی شدند و مرتباً تیراندازی هوایی می‌کردند - برنامه‌ریزی شده بود. ناصرالملک به عنوان صدراعظم به امیر [ایهدار] شکوه کرد، ولی [ایلیاخوف؟] کلنل قزاق به هر دو آنها پاسخ داد که موضوع به او ربطی ندارد و او تنها به شاه پاسخگو است. مجلسیان علیه بی‌نظمی شکایت کردند و جلساتی در انجمن در مسجد [اسپهسالار؟] برگزار شد. شاه سپس مهابی صدور دستخطی به نامه شکواییه مجلس درباره بی‌نظمی شد که در آن مساله را به نفوذ بدخواهان انجمن‌ها نسبت داده بود. او به وزیر دستور داد تا پیام را به مجلس برساند. برنامه‌ریزی این امر توسط [اجواد خان] سعدالدوله و شاپشال منشی روس شاه، که به عنوان واسطه بین دربار و سفارت روسیه عمل می‌کرد، انجام شد. ناصرالملک وزیر مختار روسیه را احضار کرد و به او هشدار داد که اگر شاه روش خود را تغییر ندهد، درگیری رخ خواهد داد. م. هارتویگ قول داد که شاه را متمایل به میانروی کند، ولی ظاهراً هشدار [ناصرالملک] هیچ تاثیری نداشت.

وزرا پس از مشورت تصمیم گرفتند، از آنجایی که هم آنان

و هم شاه به قانون اساسی

سوگند خورده‌اند که بندی از آن

شامل تضمین آزادی اجتماعات و

مباحثات است، نمی‌توانند مسوولیت

تایید پیام ملامت‌بار شاه بابت

این حقوق به مجلس را بر عهده

بگیرند. وزرا تصمیم گرفتند که در

صورت پافشاری شاه، استعفای خود

را تقدیم کنند. در این حال، تعداد

زیادی از مردمی که در میدان

مرکزی [نوپخانه] تجمع کرده بودند،

موجب بیشترین اغتشاشات شدند.

کلنل قزاق به همراه م. شاپشال

در کنارش، با سربازانش در میدان

ظاهر شدند. برخورد او با جمعیت

بسیار تحریک‌آمیز بود. تعداد زیادی

از مردم در مسجدی جمع شدند که

وعاظ با صدای بلند برای مردم خطابه

می‌خواندند، ولی وزرا از آنان خواستند

که متفرق شوند. تعداد مشخصی

مامور رفتن به مجلس برای حمایت

از آنجا شدند. تظاهراتی توسط قراقران

شاه و قاطرچیان علیه مجلس انجام

شد، ولی آنان عقب رانده شدند.

در این شرایط، جمعیت در میدان

مرکزی توسط سربازان امیر بهادر و

جماعت آشوب‌طلب‌روستاهای حاشیه

که باور این بود که پول زیادی از شاه

دریافت کرده بودند، حمایت می‌شدند.

وزرا تلگراف‌های تشویق‌کننده‌ای از

ولایات و همچنین تضمین‌هایی از

سوی مردم تهران و رهبران روحانی،

دریافت کردند. با این همه، آنان آوزرا

با پیشنهاد انجام یک تظاهرات مسلحانه

و بستن بازارها مخالفت کردند، چرا که

آنها به دلایل زیادی معتقدند که اکثریت

زمانی که محمدعلی شاه قاجار به جای پدرش مظفرالدین شاه به تخت سلطنت نشست، ابوالقاسم خان ناصرالملک را به عنوان صدراعظم خود منصوب کرد.

با این همه گره خوردن مناسبات شاه جدید با مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس و بدگمانی شاه به ناصرالملک منجر به برکناری و تبعید او از ایران شد. سندی که ترجمه آن در اینجا آمده، شرح دیدار و گفت‌وگوی ناصرالملک با سر سسیل اسپرینگ رایس دیپلمات کهنه‌کار بریتانیایی و داستان برکناری ناصرالملک از ریاست وزرا و خروج او از کشور، حدود شش ماه پیش از به توپ بستن مجلس و تعطیل مشروطیت توسط محمدعلی شاه از زبان خود ناصرالملک است. ناصرالملک در زمانی که استعفا داد از سوی محمدعلی شاه تهدید به مرگ شد اما با وساطت سفارت انگلیس از مرگ نجات یافت. در این گزارش که از مجموعه اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا استخراج و برای انتشار در این مجموعه ترجمه شده است، از قصد اعمال خشونت توسط محمدعلی شاه مدت‌ها قبل از حادثه به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر خبر داده شده است.

نیروهای بریگاد قزاق از دستور فرماندهان خود برای حمله به مجلس اطاعت نخواهند کرد. آنها احضار یهای دریافت کرده‌اند که در کاخ شاه منتظر بمانند. ناصرالملک مردد بود که از این دستور اطاعت کند، چرا که خدمتکاران او در این مورد هشدار می‌دادند. دربار دریافت کرده بودند. با این حال او مصمم بود که با بقیه وزرا حاضر شود، چون معتقد بود که شاه جرات نخواهد کرد دست به خشونت بزند.

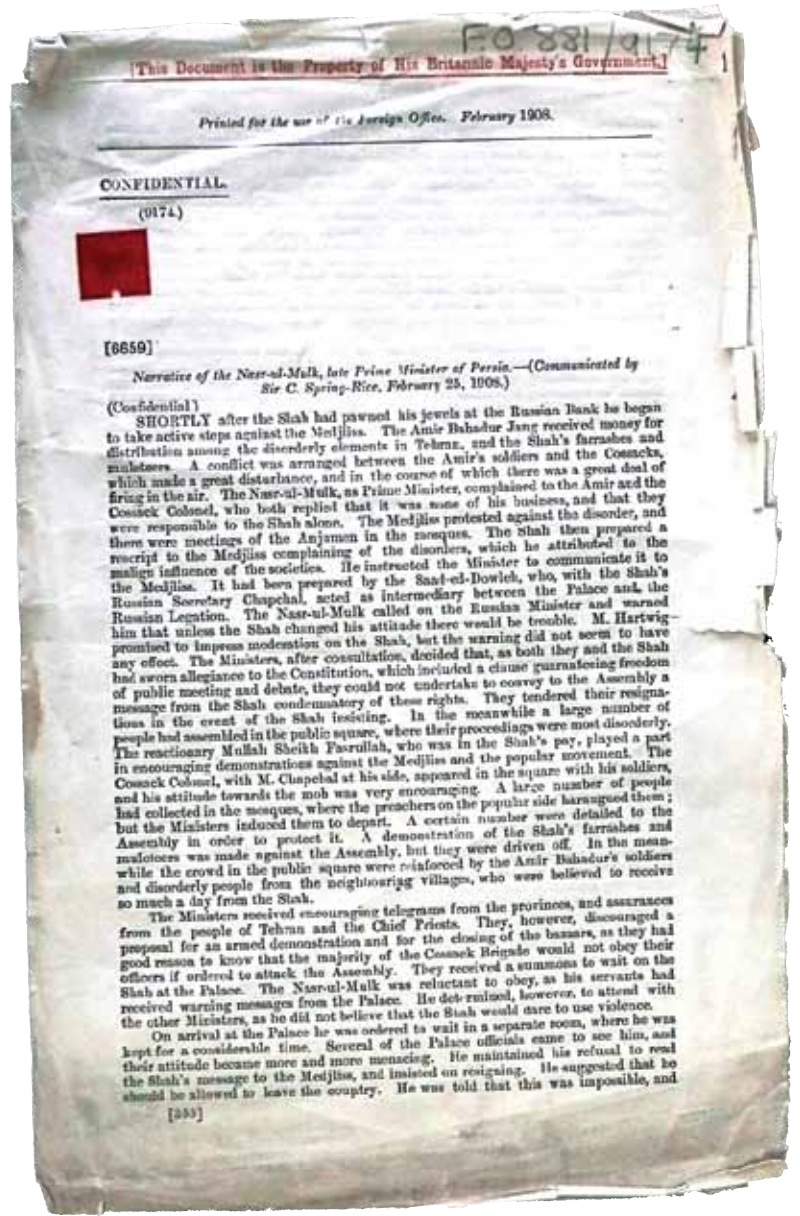
در ورود به کاخ، به او دستور داده شد تا در اتاق جداگانه‌ای منتظر بماند و برای مدت قابل ملاحظه‌ای معطل نگه داشته شد. شماری از مقامات کاخ به دیدن او آمدند و برخوردشان بیشتر و بیشتر تهدیدآمیز بود. او از پذیرش خواندن پیام شاه به مجلس خودداری و اصرار به استعفا کرد. به او گفته شد که استعفا ممکن نیست و او به استان‌های مرزی فرستاده خواهد شد. در نهایت یک پیغام‌رسان با شتاب وارد شد و او را به اتاق دیگری احضار کرد؛ جایی که او چند وزیر دیگر و آقای چرچیل را دید. یکی از ماموران شاه به او [ناصرالملک] اشاره کرد و خطاب به آقای چرچیل گفت: «می‌بینید؟ همه آنها اینجا هستند.» سپس از او [ناصرالملک] سوال شد که آیا همچنان بر خروجش از کشور پافشاری دارد؟

او گفت بله و ناگهان آماده رفتن شد. سپس به او اجازه داده شد تا کالسکه‌اش را خبر کرده و کاخ را ترک کند. خدمتکار او که در حیاط کاخ منتظر مانده بود و از خدمتکاران شاه شنیده بود که جان اربابش در خطر است، از خوشحالی با صدای بلند فریاد کشید. ظاهراً منشی او [ناصرالملک] با عجله خود را به سفارت بریتانیا رساند، خانم چرچیل را پیدا کرد و داستانش را به او گفت. خانم چرچیل بی‌درنگ به دنبال همسرش رفت. همسر او با عجله و به دستور آقای مارلینگ به کاخ رفته و امنیت ناصرالملک را خواستار شد. در همان زمان اسحاق خان وزیر مختار ایران [در وین و فامیل نزدیک دو نفر از وزرا، که در آن زمان در مرخصی بود، از سفیر روسیه درخواست وساطت کرد که ظاهراً او هیچ قدمی برداشت. ناصرالملک بلافاصله عازم سرحد شد و بر اساس هشدار می‌گفت که به او داده شده بود، حسن بگ و عباس بگ، دو غلام سفارت بریتانیا او را همراهی می‌کردند و روز و شب مراقب او بودند. در جنگمن، نزدیک قزوین او با نمایندگان از سوی آن شهر دیدار کرد و به او هشدار داده شد که نقشه‌ای برای جلوگیری از او در راه وجود دارد. به او اصرار شد که از طریق قزوین، جایی که یک گارد منتظر اوست، سفر کند. او صمیمانه خواهش کرد تظاهراتی نباید صورت بگیرد، ولی با وجود استعفا، او جمعیت قابل ملاحظه‌ای در شهر منتظر بودند و اصرار به دیدار با او داشتند. آنان به او اصرار داشتند که استعفا ندهد و به تهران برگردد. آنها به او اطمینان دادند که از او حمایت خواهد شد. او در پاسخ گفت که پیروزی جنبش مردمی تضمین شده است و حضور او در تهران تنها موجب بروز مسایلی شخصی خواهد شد و به ملت لطمه خواهد زد. او گفت چیزی که مورد نیاز است، این است که همه مسایلی شخصی را پایان داده و او کاملاً حاضر است تا خود را از صحنه بازنشسته کند.

نهایتاً مردم به او اجازه دادند تا حرکت کند. حرکت مشابهی در رشت صورت گرفت و عده زیادی جمع شدند تا از خروج او جلوگیری کنند. زمانی که او به انزلی رسید، هیجان‌ها افزایش یافت و تا او زمانی که نمایندگان مردم را متقاعد کرد که سفرش واقعا در جهت منافع کشور است، نتوانست به سفرش ادامه دهد. افراد خاصی از باکو وارد شدند و اظهار داشتند که او [ناصرالملک] به محض آنکه پایش را در باکو بگذارد، از آن شهر بازگردانده خواهد شد.

او موفق شد که آنان را متقاعد کند تا پیمانی به کشتی که همان شب حرکت می‌کرد، بفرستند و شرایط را توضیح دهند. در کشتی، یک هیات نمایندگی که دستور داشت مراقب امنیت شخصی او باشد، او را همراهی می‌کرد. ژنرال کنسول روسیه به شدت مضطرب بود تا خروج او [ناصرالملک] را سرعت بخشیده و چندین بار برای او پیغام می‌فرستاد که تأخیری صورت نگیرد. یک مامور کنسولگری روسیه به همراه او به انزلی رفت و او را دید که سوار کشتی می‌شود.

در ورود به باکو، جمعیتی بیش از دو هزار نفر با او دیدار کردند و او مجبور شد که بحث استعفا و عدم بازگشت را تکرار کند. در بین آنان بسیاری روس و قفقازی بودند که ایرانی تبار نبودند. در سفر او از طریق روسیه، قطار عملا در اشغال نمایندگان ایرانیان باکو بود که دستور داشتند تا مطمئن شوند اتفاقی



شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

برای او نخواهد افتاد. به نظر می‌رسد که آنان همپیمانانی از هر سو، نه فقط در میان مسلمانان بلکه در بین گرجی‌ها و حتی روس‌تباران داشتند. او به شدت تحت تاثیر اقتدار سازماندهی مردمی در جنوب روسیه که به نظر می‌رسید در ارتباط نزدیک با جنبش ایران است، قرار گرفت. او اظهار عقیده کرد که اگر شاه با هشداری کلنل قزاق درباره شورش نیروهای قزاق در صورت انجام عملیات علیه جنبش مردمی مواجه نشده بود، دستور اعمال خشونت را صادر می‌کرد. او انصارالملک را بر این باور بود که اقدام شاه همواره تحت تاثیر ام‌شاپشال و متحدان مرتجع او بوده و تردیدی نبود که هیات نمایندگی روسیه ادر تهران، از نقشه صورت گرفته کاملاً غافل بوده است. **پی‌نوشت‌ها:**

۱- میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک قره‌گزلو، فرزند احمدخان سر تیپ و نوه میرزا محمود خان ناصرالملک همدانی است. وی روز ۱۴ ذی‌قعدة سال ۱۲۷۲ هجری قمری (۱۲۴۵ شمسی) در تهران چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در تهران فرا گرفت و در سال ۱۲۹۵ برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و به عنوان نخستین ایرانی، در کالج بیلیول دانشگاه آکسفورد در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد و کارش را با موفقیت به پایان برد و به ایران بازگشت. در سال ۱۳۰۱ ق به خدمت وزارت خارجه در آمد و لقب مشیر یافت. او در سال ۱۳۰۴ ق رییس قشون خراسان شد و یک سال بعد در سال ۱۳۰۴ به آجودانی ناصرالدین‌شاه مفتخر آمد و لقب ناصرالملک یافت. ناصرالملک در سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا (شعبان ۱۳۰۶ تا محرم ۱۳۰۷)، جزو همراهان شاه بود و اخبار جراید اروپایی را برای شاه ترجمه می‌کرد. پس از جولوس مظفرالدین شاه به عنوان فوق‌العاده برای اعلام سلطنت او به عثمانی و انگلستان رفت و در سفرهای اول و سوم مظفرالدین‌شاه به اروپا همراه او بود. ناصرالملک در کابینه امین‌الدوله (جمادی‌الثانی ۱۳۱۴) به وزارت مالیه رسید و این سمت را در کابینه‌های مشیرالدوله (۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴)، وزیر افخم (۶ صفر ۱۳۲۵) و میرزا علی‌اصغرخان اتابک (۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) نیز برعهده داشت و به عهد سلطنت مظفرالدین شاه چندی نیز حکومت کردستان را تصدی کرد.

ناصرالملک در ابتدای سلطنت محمد علی شاه به صدارت رسید و در ۱۹ رمضان ۱۳۲۵ کابینه خود را به مجلس اول معرفی کرد ولی، به علت اغتشاشات داخلی، کابینه او چندان دوام نیافت و کمتر از دو ماه بعد، نظام‌السلطنه به جای او به نخست‌وزیری رسید (۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۶). ناصرالملک پس از سقوط محمد علی شاه و درگذشت عبدالملک، تا زمان رسیدن احمد شاه به سن قانونی، دومین و آخرین نایب‌السلطنه او بود. این در حالی بود که ناصرالملک در بخش عمده‌ای از این دوران در اروپا به سر می‌برد. ناصرالملک در سال ۱۳۰۶ شمسی در سن ۶۱ سالگی درگذشت.

۲- سر سسیل اسپرینگ رایس/Sir Cecil Spring-Rice (۲۷ فوریه ۱۸۵۹-۱۴ فوریه ۱۹۱۸). اسپرینگ رایس در سال ۱۹۰۰ کاردار سفارت بریتانیا در تهران شد. در سال ۱۹۰۱ کمیسر امور مالی در قاهره و در سال ۱۹۰۳ کاردار سفارت بریتانیا در سن پترزبورگ شد. او در سال ۱۹۰۶ و در آستانه صدور فرمان مشروطیت وزیر مختار بریتانیا در تهران شد. در جریان دیدار با ناصرالملک و نگارش این گزارش، اسپرینگ رایس در لندن

بود و مدتی بعد در سال ۱۹۰۸ سفیر بریتانیا در سوئد شد. وی در سال ۱۹۱۲ به سفارت بریتانیا در واشنگتن منصوب شد و در سال ۱۹۱۳ این سمت را تحویل گرفت. در طول همیسن ماموریت بود که اسپرینگ رایس قبل از رسیدن به ۶۰ سالگی و کمی قبل از اتمام جنگ جهانی اول درگذشت.

۳- برابر با ۶ اسفند ۱۲۸۶ شمسی و ۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ق

۴- حسین پاشا، ملقب به امیر بهادر جنگ، از رجال دربار مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود. امیربهادر در حدود سال ۱۲۶۱ در تبریز متولد شد. او پس از سال‌ها التزام رکاب مظفرالدین شاه، در سال ۱۳۲۱ وزیر دربار شد و تا زمان به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر توسط محمدعلی شاه در این سمت باقی ماند. در آن زمان امیربهادر به سمت وزارت جنگ منصوب شد و تا زمان سقوط محمدعلی شاه و فتح تهران در این سمت باقی ماند. با فتح تهران توسط قوای مشروطه، امیربهادر نیز به همراه محمدعلی شاه از ایران خارج شد و با او به تبعید اداسا رفت. ولی پس از مدتی به ایران بازگشت و در سال ۱۳۲۶ ق درگذشت.

۵- میرزا جوادخان سعدالدوله در ابتدا از سران جنبش مشروطه بود، ولی پس از درگذشت مظفرالدین شاه و بروز اختلاف در بین مشروطه‌خواهان در مجلس، سعدالدوله به تدریج به صف مخالفان مشروطه و یاران محمدعلی شاه پیوست.

۶- سرگی مارکوویچ شاپشال (ادیب‌السلطان). او نیز مانند کلنل لیاخوف از یهودیان اهل کریمه بود و از سال ۱۳۱۷ ق، معلم و مشاور روسی و محرم خاص محمدعلی شاه بود. به گفته مشروطه‌خواهان نفوذ زیادی بر شاه داشت و دشمنی شاه با مشروطه‌خواهان بیشتر تحت تاثیر القانات او صورت گرفت. گفته می‌شود که شاپشال در برخی موارد شخصا در بازجویی‌های برخی از سران مشروطه‌خواهان در باغشاه حضور داشته است. او پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه، از ایران اخراج شد و به کریمه عزیمت کرد.

۷- نیکلای هار توئیگ وزیر مختار روسیه تزاری در سال‌های بحرانی ۱۹۰۶



تا ۱۹۰۹ و دوران انقلاب مشروطیت در ایران بود.

۸- George Churchill / جورج چرچیل، دبیر شرقی و سپس کاردار سفارت بریتانیا در تهران بود.

۹- Sir Charles Murray Marling / سر چارلز ماری مارلینگ (سوم دسامبر ۱۸۶۲-۱۶ فوریه ۱۹۳۳) در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ کاردار و سپس سفیر فوق‌العاده بریتانیا در تهران بود. او سپس به مقام سفارت کشورش در دانمارک و هلند نیز رسید.

۱۰- در اصل سند brother in law ذکر شده که معادل فارسی آن، هم‌می‌تواند برادر همسر باشد و هم همسر برادر.

11- The National Archives, FO 881/9174

مظفرالدین شاه و بروز اختلاف در بین مشروطه‌خواهان در مجلس، سعدالدوله به تدریج به صف مخالفان مشروطه و یاران محمدعلی شاه پیوست.

۶- سرگی مارکوویچ شاپشال (ادیب‌السلطان). او نیز مانند کلنل لیاخوف از یهودیان اهل کریمه بود و از سال ۱۳۱۷ ق، معلم و مشاور روسی و محرم خاص محمدعلی شاه بود. به گفته مشروطه‌خواهان نفوذ زیادی بر شاه داشت و دشمنی شاه با مشروطه‌خواهان بیشتر تحت تاثیر القانات او صورت گرفت. گفته می‌شود که شاپشال در برخی موارد شخصا در بازجویی‌های برخی از سران مشروطه‌خواهان در باغشاه حضور داشته است. او پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه، از ایران اخراج شد و به کریمه عزیمت کرد.

۷- نیکلای هار توئیگ وزیر مختار روسیه تزاری در سال‌های بحرانی ۱۹۰۶

انقلاب مشروطیت ایران در بین نشریات ایرانیان خارج از کشور در مصر و دیگر روزنامه‌های رفرمیست عرب، عنوان مقاله کامران رستگار در این مجموعه است. رستگار در این مقاله ابتدا موقعیت جنبش اصلاح‌طلبی در مصر و ارتباط فکری آن با مشروطیت ایران از طریق جامعه ایرانیان مقیم مصر را بررسی کرده و سپس بازتاب حوادث انقلاب ایران در نشریاتی چون الهلال و المقطف را مورد توجه قرار داده است. به نظر نویسنده این مقاله، بازنگری به انقلاب مشروطه ایران از زاویه دید ارتباطات فرهنگی با متفکران دیگر کشورهای مسلمان امری ضروری و تا حدی مغفول مانده است. بازتاب انقلاب مشروطیت ایران در نشریات چین عنوان مقاله پیدان وانگ است.

در این مقاله برای نخستین بار منابع مهم چینی که به بررسی و آرایه اخبار تحولات انقلاب مشروطیت ایران پرداخته بودند معرفی شده است. برخی از این نشریات چینی عبارتند از: «دنگفنگ زازی»، «کشکول شرق»، «تنگیل تونگبائو» (ژورنال سیاست و هنر) و «هینهائو» (مجله مردم). مقاله مایکل پن نیز درباره انقلاب مشروطیت ایران و ژاپن است. در این مقاله ضمن توجه به موضوع مهم و گفته شده تاثیر تبلیغاتی و بازتاب سیاسی پیروزی ژاپن بر روسیه در ۱۹۰۵ بر مشروطیت ایران، به روی دوم این سکه یعنی بازتاب انقلاب مشروطیت ایران در جامعه و رسانه‌های ژاپن و مروری بر تحقیقات ژاپنی انجام شده درباره انقلاب مشروطیت در ایران پرداخته شده است. اگر چه همه مقالات مهم آرایه شده در همایش سده انقلاب مشروطیت ایران در دانشگاه آکسفورد در این کتاب چاپ نشده، ولی چنان که گستره و عمق مباحث مطرح شده در کتاب نیز نشان می‌دهد، همین مقدر نیز بی‌گمان این مجموعه را به یکی از منابع مهم برای آرایه تحقیقات جدید براساس منابع تازه‌یاب پیرامون انقلاب مشروطیت ایران تبدیل کرده است.

مشروطه در همایش دانشگاه «آکسفورد»

مقاله فرزین وجدانی به بیان روایات مختلف از همبستگی مشروطه‌خواهان ایران با ترک‌های جوان در سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹ اختصاص دارد. در این مقاله هم به ارتباط فکری دو گروه پرداخته و هم به ماموریت‌های طرفین در سفر به دو سوی مرز و تعامل از نزدیک آنان توجه شده است. یکی از موارد جالب توجه این مقاله، اختلاف‌نظرهای مشروطه‌خواهان ایرانی و ترک‌های جوان در برخی موارد از جمله مناقشات تاریخی مرزی بین دو کشور و همچنین برخی از حوادث آذربایجان است. موضوع دیگری که این مناسبات را تغییر شکل داده بود، مساله حضور پناهجویان عثمانی در تبریز و تهران بود. استنادات این مقاله بیشتر به اسناد آرشیوهای آذربایجان و عثمانی است.

مشروطیت ایران و ارتباطات آسیایی موضوع مقاله تورج اتابکی است که عمدتاً براساس آرشیوهای روسیه و دیگر جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی نوشته شده است. در این مقاله ضمن یک اشاره تاریخی به ارتباطات ایران با انقلابیون آسیای مرکزی و قفقاز نقش روزنامه‌های ماوراءالنهر در بیداری ایرانیان، برقراری باب گفت‌وگو بین آزادیخواهان ایرانی و همسایگان شمالی و نقش نویسندگان و هنرمندان آسیای مرکزی و قفقاز در گسترش ادبیات نمایشی و انقلابی به ایران مورد بررسی قرار گرفته است. بازتاب

آلبوم خانه مشروطه



کشته‌های مشروطه‌خواه در محله «لیلاوای» تبریز



از نخستین اجتماعات اعتراضی در مشروطه



لحظه تاریخی صدور فرمان مشروطه به دست مظفرالدین شاه در کاخ «صاحبقرانیه»



فرمانفرما در کنار مشروطه‌خواهان کرد



ستارخان به همراه فرزند خردسالش در منزل شخصی بعد از فتح تهران